

مجله نام

جاده ابریشم

یادنامه‌ای یادرفلنگان

سال هشتم • شماره ۱۹۸ • سه‌شنبه • ۵ جدی ۱۴۰۲ • ۲۶ دسامبر ۲۰۲۲

گزارشی از کوچ اجباری
ساکنان بومی بامیان و غارث
آثار باستانی آن

زخم و خشم سرزمین

گزارش:

بامیان و زخم و خشم حاکمان
کشتار هزاره‌ها؛ سریالی که با تکه‌بانی گروه طالبان ادامه دارد
۲۰ کشته و ۶۶ زخمی؛ آنچه از انفجار خونین بر مسجد امام زمان در بغلان بجا ماند
انفجار در باشگاه مشت‌زنی ملت؛ قبل از حمله باشگاه‌های ورزشی دشت برچی تهدید شده بود
سوگ مرگ و اندوه ناداری؛ با قرض و قوال، مجید را تداوی کردیم
هزاره‌کشی در هرات؛ سریالی که با کارگردانی طالبان ادامه دارد
دو باشنده‌ی لعل و سرجنک غور توسط افراد ناشناس کشته شد
جز طالب کسی تفنگی به شانه ندارد؛ گزارشی از قتل‌های هدفمند هزاره‌ها در دایکندی

رخداد فرهنگی:

«سفر خروج» امضای دشت برچی را ندارد؛ گزارشی از نقد و بررسی آخرین اثر علی امیری
روایت یک پادشاه گردشی: نگاهی به «سفر خروج» اثر علی امیری
سفر خروج؛ فهم نکبت‌های اکنون، چشم‌اندازی برای آینده

نشست‌های ادبی-هنری:

در میان بادیه بنشسته فرد

شعور سرگردان تأمل شاعر بر تجربه‌هایش است

یکی از مجموعه‌هایی که از خواندنش لذت بردم

دمبوره بارها دفن شده؛ اما به حیاتش ادامه داده است

(گفت‌وگویی از علی رضا کهزاد با علی دریاب بندری، دمبوره‌نواز و آهنگ‌ساز)

بامیان وزخم و خشم حاکمان

محمد جان احمدی



گروه دوم زمانی به بامیان رسیدند که تقریباً چیزی برای غارت باقی نمانده بود و بخشی از شهروندان غیرنظامی پس از اعلام عفو عمومی به خانه‌های خود برگشته بودند؛ اما برخلاف انتظار، گروه دوم به همان میزان که نسبت به گروه اول طالب تر به نظر می‌رسیدند، در مواجهه با شهروندان، رفتار خشن تری از خود به نمایش گذاشتند. گرچه غارت اموال منقول مردم اندکی کاهش یافت، اما رفتارهای خشونت‌آمیز مانند جستجوی خانه‌ها، بازداشت مردم به اتهام داشتن اسلحه و هم‌کاری با رژیم جمهوری و ده‌ها بهانه‌ی دیگر، علیه شهروندان هزاره تبار روز به روز تشدید شد. امارت و حکومت محلی طالبان در همکاری همه‌جانبه با کوچی‌ها به گونه‌ای سیاست‌های نژادی‌شان را در بامیان پیش می‌برند که اکنون عده‌ای از هزاره‌ها زمین‌های زراعتی آبی و دیمی خود را با وجود داشتن اسناد قانونی، شرعی و عرفی از دست داده‌اند.

در شهر بامیان تصرف خواهند کرد. روند کوچ اجباری، غیرقانونی‌دانستن مالکیت رسمی بسیاری، ممنوعیت پنهانی هزاره‌ها از ساخت و ساز و معاملات املاک، مانند سایر ولایات در بامیان نیز با اراده‌ی محکم ادامه دارد. در این گزارشات، سعی شده رفتار طالبان را طی بیشتر از دو سال اخیر با مردم بامیان به‌ویژه هزاره‌ها، بی‌طرفانه و مبتنی و مستند به گزارش منابع مردمی و محلی و سایر رسانه‌های مستقل، طی سه بخش گزارش کند: بخش اول به غارت اموال منقول مردم توسط ملیشه‌های طالبان اختصاص یافته است، بخش دوم به زورگیری و تصرف زمین‌های زراعتی و مسکونی و تجارتي مردم هزاره توسط پشتون‌های کوچی پرداخته است و بخش سوم به کشتار مردم به‌ویژه غیرنظامیان هزاره‌تبار اختصاص دارد.

مردم به اتهام داشتن اسلحه و هم‌کاری با رژیم جمهوری و ده‌ها بهانه‌ی دیگر، علیه شهروندان هزاره‌تبار روز به روز تشدید شد.

امارت و حکومت محلی طالبان در همکاری همه‌جانبه با کوچی‌ها به گونه‌ای سیاست‌های نژادی‌شان را در بامیان پیش می‌برند که اکنون عده‌ای از هزاره‌ها زمین‌های زراعتی آبی و دیمی خود را با وجود داشتن اسناد قانونی، شرعی و عرفی از دست داده‌اند.

سیاست خشونت، تبعیض و حذف علیه هزاره‌های بامیان مانند سایر ولایات به‌نحو سیستماتیک شدت یافته و دیری نخواهد پایید که کوچی‌ها با همکاری حکومت محلی طالبان قسمت اعظم زمین‌های زراعتی و چراگاه‌های هزاره‌ها را در روستاها، مراکز تجارتي و مسکونی

جدی سال ۱۳۷۹ که در جریان حمله‌ی نیروهای طالبان به مردم غیرنظامی، بیش از ۶۰۰ نفر کشته شدند و کشتار مداوم مردم و مسافرین هزاره‌تبار در دره‌ی جریز و دره‌ی غوربند توسط نیروهای طالبان باعث شده بود که آنان به وعده‌های رهبران طالبان اعتماد نکنند.

باین‌حال، رفتار نیروهای طالبان بعد از تصرف بامیان نشان داد که رفتار ملیشه‌های آن‌ها پیرو رفتار رهبران این گروه که از رسانه‌ها نشر می‌شود، نیست. آن‌ها پس از جابه‌جایی در ادارات دولتی به بازرسی خانه‌های شهروندان هزاره‌تبار آغاز کرده و به بهانه‌های مختلف، به غارت اموال و دارایی از جمله انتقال موترهای شخصی آن‌ها به ولایات محل سکونت خودشان آغاز کردند.

طی روزهای نخست تسلط طالبان، ملیشه‌های این گروه صدها موتر سواری و موتر سیکلت شخصی مردم هزاره و امکانات و ماشین‌آلات نهادها و مؤسسات خصوصی خارجی و داخلی را مصادره و غارت کردند.

ملیشه‌های طالبان در شامگاه ۲۶ اسد ۱۴۰۰ (سومین روز تسلط بر بامیان) با تخریب مجسمه عبدالعلی مزاری رهبر هزاره‌ها، دشمنی و عناد خود علیه این مردم آشکارا اعلام کردند. سپس در هفته‌های بعدی، به منظور یافتن عتیقه‌جات، در اطراف بودای بامیان حفاری را شروع کردند. بدین ترتیب، هنگامی‌که بیداد ملیشه‌های طالبان علیه مردم بامیان به‌ویژه غارت موترهای شخصی مردم هزاره توسط آن‌ها به‌صورت گسترده در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی بازتاب یافت، رهبران طالبان گروه دیگری از ملیشه‌های خود را به بامیان اعزام کردند تا به زعم خودشان نظم و امنیت را در این ولایت برقرار کنند.

گروه دوم زمانی به بامیان رسیدند که تقریباً چیزی برای غارت باقی نمانده بود و بخشی از شهروندان غیرنظامی پس از اعلام عفو عمومی به خانه‌های خود برگشته بودند؛ اما برخلاف انتظار، گروه دوم به همان میزان که نسبت به گروه اول طالب‌تر به نظر می‌رسیدند، در مواجهه با شهروندان، رفتار خشن تری از خود به نمایش گذاشتند. گرچه غارت اموال منقول مردم اندکی کاهش یافت، اما رفتارهای خشونت‌آمیز مانند جستجوی خانه‌ها، بازداشت

بامیان هم گنجینه‌ی تاریخی و شناسه‌ی یک فرهنگ و تمدن کهن است و هم سرزمین زخم‌های بزرگ و خشم‌های آشوب‌ناک؛ یعنی بامیان جاذبه نیست، هویت فرهنگی است. اما فروکاست هویت بامیان به جاذبه‌های تاریخی و طبیعی، همان راز مدامی است که در شکل و شمایل توصیفات کلیشه‌ای ظهور یافته اما هرگز مجموع میراث به جا مانده، مورد مذاقه‌ی باستان‌شناسانه، توصیف هنری و شناخت تبارشناسانه در چشم‌انداز تمدنی و فرهنگی قرار نگرفته است. یعنی آنچه به آن توجه نشده پیکر زخمی و خونین هویت تاریخی بامیان است که در طول تاریخ مورد خشم حاکمان محلی و مرکزی قرار گرفته است.

هر حکومت و حاکمی اعم از سلطنت و جمهوریت و امارت و شاه و رئیس جمهور و امیرالمؤمنین بامیان را با چشم کین و نفرت دیده و برای ویرانی، فراموشی و مرگ این شهر، از هیچ قساوتی دریغ نکرده است. گاهی برای ویران کردن شکوه تاریخی آن آیین ویرانی ساخته و گاهی برای طمع اقتصادی و خشم سیاسی پیکر آن را به حراج گذاشته است. ظهور امارت نیز، فصل دیگری از تاخت و تاز بر هویت این شهر تاریخی و میراث کهن را نشان می‌دهد. به‌هرروی، نوع برخورد با این میراث عظیم، ملغمه‌ی بزرگی از خشم و کین و حماقت و خیانت را آشکار می‌نماید.

همانند میراث تاریخی، ساکنان و صاحبان این میراث نیز، مدام در معرض قتل‌عام، تبعیض و غارت و کوچ اجباری بوده است. به‌طور نمونه، پس از خروج نیروهای امنیتی و مقامات حکومتی رژیم در روز ۲۴ اسد ۱۴۰۰ از ادارات دولتی بدون مقابله با طالبان، نیروهای طالبان بلافاصله در حالی وارد بامیان شدند که اکثر شهروندان هزاره تبار این شهر از ترس قتل‌عام، خانه‌ها و تمام دارایی‌شان را رها کرده به کوه‌ها، روستاهای دوردست، شهرهای دیگر و خارج از کشور فرار کرده بودند.

با آن‌که رسانه‌های وابسته به طالبان، اعلام کرده بودند که نیروهای نظامی آنان به غیرنظامیان کاری ندارند و جان و مال آن‌ها در امان است؛ اما خاطره‌ی تلخ و دردناک مردم بامیان از قتل‌عام مردم یکاولنگ در ۱۹



زخم‌خشم

گزارشی از کوچ اجباری ساکنان پومی بامیان

وغارت آثار باستانی آن



کندن کاری و قاچاق آثار عتیقه روستای خارقول توسط طالبان عکس: رسانه رخشانه

غیرپشتون تلاش کرده‌اند.

پیش از این، خبرگزاری ایندیپندنت فارسی، در ۱۵ عقرب ۱۴۰۱ در گزارشی نوشته بود: «پس از ۱۴ ماه سلطه‌ی طالبان بر افغانستان، هیچ تصویری از مشاهیر زبان‌های فارسی، اوزبیک و ترکمنی در شهرها، جاده‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس افغانستان به چشم نمی‌خورد.»

طالبان قبل از این، «چوک شهید جواد ضحاک» را به چهارراه شهدا تغییر داده بودند.

خبرگزاری بی‌بی‌سی فارسی در گزارشی به نقل از سیفالرحمان محمدی، رییس اطلاعات و فرهنگ طالبان در بامیان، نوشته بود: «طالبان چوک شهید مزاری را به چوک قرآن و چوک دیگری به نام چوک شهید جواد ضحاک را به چوک شهدا تغییر داده است.»

محمد جواد ضحاک، رییس شورای بامیان در دوره‌ی رژیم جمهوری بود. او در ۱۳ جوزا ۱۳۹۰ هنگام عبور از دره‌ی غوربند، توسط نیروهای طالبان اسیر شد و سه روز بعد، پیکر بی‌جانش را در کنار جاده‌ی چمچاق ولسوالی سیاه‌گرد پروان پیدا کردند.

و: کندن کاری ساحات باستانی بامیان به منظور تاراج آثار فرهنگی و تاریخی

رسانه‌های محلی بامیان در ۸ حوت ۱۴۰۰ به جاده‌ی ابریشم گزارش داده بودند که طالبان اطراف پیکره‌های بودا در بامیان را حفاری می‌کنند و گشت‌وگذار مردم را در ساحات مربوط به بوداها، ممنوع اعلام کرده‌اند. تصویرها و گزارش‌هایی که از سوی افراد و خبرگزاری‌ها در سایت‌های اینترنتی و سایر رسانه‌های اجتماعی نشر شده بود، ادعای منابع محلی و مردمی را مبنی بر حفاری اطراف بوداهای بامیان توسط طالبان تأیید می‌کرد.

خبرگزاری دویچه‌وله، به نقل از کارمندان ریاست اطلاعات و فرهنگ بامیان و یک باشنده‌ی محل، گزارش داده بود که نیروهای طالبان هم‌زمان در دو نقطه - دامنه‌ی بودای بزرگ و پشت بودای ۵۳متری - حفاری را شروع کرده‌اند. طبق این گزارش، نیروهای طالبان، به کمک پاکستانی‌هایی که به زبان‌های فارسی و پشتو



و هم‌کاری دولت افغانستان تهیه شده بود، بازار کهنه‌ی بامیان، در نزدیکی بودای بزرگ (سلسال) و در ساحات سرخ حفاظت‌شده توسط یونسکو قرار دارد و هر گونه ساخت‌وساز در این ساحات، از سوی یونسکو و رژیم جمهوری ممنوع اعلام شده بود.

به گفته‌ی یکی از منابع که نمی‌خواهد هویتش فاش شود، «عبدالله سرحدی به درخواست طالبان بامیانی و چند خانواده‌ی پشتون تبار، اقدام به بازسازی بازار کهنه کرده بود تا بازار فعلی را از رونق بیندازد.» به گفته‌ی منبع، والی طالبان نسبت به هزاره‌ها، همواره متعصبانه رفتار می‌کند.

ح: از بین بردن تابلوهای ساحات تاریخی بامیان توسط طالبان

منابع محلی در بامیان، در ۱۵ سنبله ۱۴۰۱ به جاده‌ی ابریشم گزارش داده بودند که نیروهای طالبان، تابلوهای ساحات تاریخی مانند شناسنامه‌های بوداهای سلسال و شهنامه و بودای هفت‌متری دره‌ی ککرک را از میان برده اند. این اقدام طالبان در حالی انجام شد که حدود ۲۰ سال قبل از آن، در مارچ ۲۰۰۱، تندیس‌های سلسال و شهنامه، بودای ککرک و ۱۰۰ مغاره بودایی دیگر توسط نیروهای طالبان در بامیان منهدم شده بود.

یکی از فرهنگیان بامیان که نمی‌خواهد نامش در گزارش بیاید، به جاده‌ی ابریشم گفت: «نگاه طالبان به آثار فرهنگی و تاریخی بامیان، مثل گذشته خصمانه است. تخریب تابلوهای معرفی تندیس‌های بودا، نشان داد که آن‌ها از هر فرصتی برای تخریب این آثار استفاده می‌کنند.»

از نظر حقوق دانان، انهدام آثار تاریخی و فرهنگی یک گروه قومی، از مؤلفه‌های نسل‌کشی هدف‌مند است. طالبان پس از تسلط دوباره بر بامیان، نشان دادند که رهبران این گروه، از جنایت‌های قبلی خود در قبال نابودی آثار تاریخی و فرهنگی بامیان، نه تنها شرمسار و پشیمان نیستند، بل که نابودی آثار تاریخی و فرهنگی را به عنوان یکی از برنده‌های اصلی در

دستور کار دارند.

عبدالله سرحدی، والی طالبان که در تخریب مجسمه‌های بودا در ۲۰۰۱ به عنوان فرمانده نظامی طالبان در بامیان، نقش اصلی را به عهده داشت، در ۲۵ جوزای ۱۴۰۲ در مصاحبه با یکی از رسانه‌های داخلی، بار دیگر تصمیم این گروه برای تخریب مجسمه‌های بودا را درست خوانده بود. طبق گزارش دویچه‌وله، قبل از اظهارات سرحدی، محمداکبر آغا، رهبر پیشین جیش‌المسلمین از شاخه‌های گروه طالبان، گفته بود که طالبان با تخریب مجسمه‌های بودا کار درستی کردند؛ چون نمی‌خواستند در سرزمین اسلامی، نشانی از بت‌پرستی وجود داشته باشد.

ط: دزدیدن آثار عتیقه‌ی زیارتگاه خارقول ولسوالی پنجاب

منابع مردمی از ولسوالی پنجاب بامیان، در شش میزان ۱۴۰۲، به جاده‌ی ابریشم گزارش داده بودند که طالبان برای چند روزی، در حال حفاری یک مقبره (زیارتگاه) واقع در روستای «پای کوه تل جمالی تربلاق»، از مربوطات منطقه‌ی «خارقول» هستند. در همین حال، افراد مسلح این گروه، ساکنان منطقه را در خانه‌های شان محبوس کرده‌اند.

یکی از باشندگان محل که نخواسته بود نامی از او برده شود، به جاده‌ی ابریشم گفته بود: «عصر روز دوشنبه، شش میزان ۱۴۰۲ طالبان با چند موتر به این روستا آمده و فردی به نام ابراهیم، نگهبان پایه‌ی آنتن مخابراتی شرکت روشن را که تنها آنتن مخابراتی در این منطقه می‌باشد، با تهدید تفنگ مجبور کرده بودند تا جنراتور دیزلی را خاموش و گیرنده‌های آنتن مخابراتی را غیر فعال کند.» به گفته‌ی منبع، طالبان نگهبان را با خود برده و پس از آن، به روستای «پای کوتل جمالی تربلاق» آمده، تمامی مردان روستا را از خانه‌های شان بیرون کرده و در حسینیه زندانی کرده بودند. افزون بر این، طالبان زنان و کودکان روستا را نیز در حصر خانگی قرار داده و همه تلفن‌های اهالی را جمع‌آوری کرده و راه‌های رفت‌وآمد به این



ساحه را بسته بودند.

طبق یافته‌های جاده‌ی ابریشم، طالبان نگهبان آنتن را بیش از ۱۴ ساعت با دست‌وپای بسته و دهان چسب‌زده در درون موتر نگه داشته بودند و هم‌زمان با آن، اهالی را نیز در مسجد و خانه‌های شان محبوس کرده بودند، تا اقدام‌ها مورد نظر خود را به انجام برسانند.

شرح بیش تر ماجرا

در قریه‌ی «پای کوتل جمالی» منطقه‌ی «خارقول» ولسوالی پنجاب بامیان، زیارتگاه مشهوری به نام «خاک سید» قرار دارد که از ده‌ها سال پیش تا اکنون، مورد احترام اهالی روستا و دیگر روستاهای پنجاب است. طبق گزارش منابع مردمی، این مقبره از مدت‌ها پیش مورد توجه قاچاق‌بران و دزدان آثار باستانی قرار گرفته بود، تا آن‌جا که سال گذشته، گروهی که خود شان را واکسیناتور کرونا معرفی می‌کردند، به این روستا آمده بودند. آن‌ها، می‌خواستند پس از تزریق داروی بی‌هوشی به مردم محل، مقبره را حفاری و اشیای عتیقه‌ی مورد نظر را بدزدند؛ اما مردم مقصود آن‌ها را فهمیدند و آن‌ها را از روستا بیرون راندند.

یک منبع مردمی، به جاده‌ی ابریشم گفته بود: «وقتی ساکنان قریه‌های هم‌جوار قریه‌ی پای کوه‌تل جمالی، از سرنوشت زنان و مردان این قریه باخبر شدند، بلافاصله موضوع را به ولسوال و فرمانده پلیس طالبان در ولسوالی پنجاب اطلاع داده و از آن‌ها درخواست کمک کرده بودند.» به گفته‌ی منبع، ولسوال و فرمانده امنیه، برای بررسی قضیه نیروهای خود را به ساحه اعزام کردند؛ اما این نیروها پس از تماس تلفنی عبدالله سرحدی، والی طالبان در بامیان، بدون هیچ اقدامی از میانه‌ی راه برگشت داده شدند. او، افزوده: «وقتی که ما از این اقدام سرحدی اطلاع پیدا کردیم، دیگر مطمئن شدیم که این کار به دستور مستقیم خود والی طالبان انجام شده است.»

یک منبع مردمی دیگر با تأیید موارد یادشده در بالا، در آن زمان، به جاده‌ی ابریشم گفته بود: «طالبان پس از زندانی کردن مردان قریه در حسینیه و ممانعت از

خروج زنان و اطفال از خانه‌ها و مسدود کردن مسیرهای منتهی به قریه پای کوتل جمالی، از ۰۸:۰۰ شب حفاری را در زیارتگاه شروع کردند و تا زمان روشن شدن هوا ادامه دادند؛ اما پس از آن که هوا روشن شد، اطراف زیارتگاه را با تریال‌های پلاستیکی کاملاً پوشانیدند تا به هیچ وجه برای باشندگان قریه قابل دید نباشد.» طبق یافته‌های جاده‌ی ابریشم، طالبان در همان ساعات اولیه، کار حفاری را تمام کرده و هر چیزی که به دست آوردند را به مرکز بامیان منتقل کرده بودند. به گفته‌ی منابع، یک موتر رنجر نظامی که دو بوری بار داشت، ۱۲:۰۰ شب محل حفاری را به مقصد مرکز بامیان ترک کرده بود. ادامه‌ی حفاری در روزهای بعدی، فقط برای فریب افکار عمومی انجام شده بود تا توجیه کنند که در اثر این حفاری، چیزی به دست نیامده است. طبق این یافته‌ها، مسئولیت حفاری را عبدالحق وثیق، رییس استخبارات طالبان به عهده داشت که با کروکی دقیق که از قبل توسط دو انجنیر تهیه شده بود، حفاری را شروع و ختم کرده بودند. یکی از فعالین اجتماعی به نام علی تقوایی، در برگی خود نوشته بود: «شخص عبدالحق وثیق، رییس استخبارات طالبان، ابتدا موترها را نزد والی بامیان فرستاده بود و والی به بهانه‌ی این که به ولسوالی کهمرد می‌رود، هم‌راه با یکی از راهنمایان محلی که کروکی و محل اصلی اشیای عتیقه را در اختیار داشت، به تیم حفاری پیوسته و به پنجاب رفته بود.»

منابع در بامیان، معتقدند که طالبان در این زیارتگاه به دنبال یافتن جسدهای مومیایی و اشیای گران‌قیمت متعلق به آن‌ها بوده است؛ زیرا به باور مردم، در این زیارت علاوه بر قبر یک سید، قبر دیگری به نام «دختر پادشاه» نیز وجود داشت و طالبان، هر دو قبر را حفاری کردند.

این حفاری در حالی انجام شده بود که طالبان در سال‌های گذشته، مکان‌هایی را در پشت سر و دامنه‌ی بودای بامیان به منظور یافتن خزانه و اشیای عتیقه حفر کرده بودند که عبدالله سرحدی، آن را تأیید کرده و گفته بود که چیزی پیدا نشده است؛

نخمسززمین

گزارشی از کوچ اجباری ساکنان پومی بامیان و غارت آثار باستانی آن



اما در رابطه به کندن کاری‌های روستای «پای کوه تل جمالی»، مسئولان محلی طالبان اظهار نظری نکرده و به پرسش‌های جاده‌ی ابریشم در این مورد پاسخ نداده‌اند.

ی: غضب زمین و کوچ اجباری

تنش میان کوچی‌های پشتون و دهنشینان هزاره، به دوران عبدالرحمان برمی‌گردد. طبق گزارش کاتب در سراج‌التواریخ، از سال ۱۳۱۰ هجری قمری تا ۱۳۲۲، قمری زمین‌های زراعتی بیش از ۴۰۰ هزار خانوار هزاره، به دستور امیر عبدالرحمان به اقوام مختلف پشتون داده شد. «و از این روز به بعد، ایشک آقاسی دوست‌محمدخان، همت بر اخراج مردم هزاره و ادخال طوایف متفرقه افغان گماشته، تا سنه ۱۳۲۲ هجری قمری، قریب چهار صد هزار خانوار را از موطن و مسکن ایشان به هر نوعی که دانست و توانست، خارج ساخته، از قرب قندهار تا جوار مالستان و هزاره بهسود و سه پای دایزنگی و نیلی و تمزان دایکندی، در هریک از طول و عرض یکصد و پنجاه (میل) از موطن هزاره دای ختای و دای چوپان و دای میری و دایه و فولاده را به افغانان داد و هزارگان فراری شده و از صدی ده الی بیست، خانه از داخل افغانستان به سلامت در خارج چون خراسان ایران و ترکستان روسی و بخارا و پنجاب و هند و بلوچستان بردند.» (تممه جلد سوم، ۸۹۸)

کوچ اجباری هزاره‌ها، پیش از این که ناشی از اختلاف معمول و طبیعی کوچی‌ها و مردم بومی هزارستان بر سر چراگاه‌ها باشد، ریشه در برنامه‌های قوم‌گرایانه‌ی حکومت‌های قومی برای تصرف سرزمین هزاره‌ها در ۱۵۰ سال اخیر دارد. در پایان قرن نوزدهم، پس از این که عبدالرحمان، مردم هزاره را به دلیل شیعه‌بودن قتل عام کرد و زمین‌های زراعتی آن‌ها را در ولایت‌های ارزگان، کندهار، زابل، هلمند، کابل، میدان وردک، غزنی، پروان، بغلان، غور، بلخ، لوگر و دیگر ولایت‌ها، به پشتون‌های ساکن در آن سوی خط دیورند داد، سایر پشتون‌ها برای تصرف زمین‌های هزاره‌ها حریص‌تر شدند. حکومت‌های بعدی نیز، با تبعیت از عبدالرحمان، سیاست تصرف زمین هزاره‌ها و سایر اقوام غیرپشتون را تداوم بخشیدند.

در دوره‌ی حکومت محمدنادر شاه و ظاهر شاه که بیش‌تر از نیم قرن دوام یافت، پادشاه وقت، فرمان صادر کرده بود که کوچی‌ها حق دارند، از تمام چراگاه‌های هزاره‌جات به صورت نامحدود استفاده کنند. در واقع اختیار مناطق هزاره‌نشین به کوچی‌ها داده شده بود. احشام بی‌شمار کوچی‌های پشتون با حمایت حکومت وقت، تمام چراگاه‌های هزاره‌ها را می‌چریدند و مزارع آن‌ها را نابود می‌کردند. کوچی‌ها با استفاده از این فرصت و مصونیت قضایی، هر کاری که دل شان می‌خواست علیه هزاره‌ها انجام می‌دادند. آن‌ها هیچ گاه به خاطر کشتن هزاره‌ها و تصرف زمین‌های آنان، مورد پیگرد قضایی و قانونی قرار نمی‌گرفتند. در مقابل، دهنشینان به هیچ وجه حق نداشتند در برابر مظالم کوچی‌ها از خود دفاع کنند.

محمدحسین طالب کندهاری در کتاب «افغانستان دیروز و امروز» نوشته است: «در زمان ظاهرشاه در یک نزاع، یک انسان هزاره را کوچی‌ها کشتند و پای یکی از شتران کوچی‌ها نیز زخمی شد. حکومت فیصله کرد که کوچی‌ها برای خون انسان هزاره مبلغ ۶۰۰ افغانی بپردازند و هزاره‌ها را مجبور کردند که برای

پس از این که عبدالله سرحدی، والی بامیان، با گزینش افراد مورد اعتماد خود، کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین را ساخت، بلافاصله کوچی‌های پشتون صدها عریضه علیه دهنشینان هزاره ترتیب کردند؛ اما پس از این که دهنشینان اسناد و وثایق قانونی و شرعی خود را به محاکم ارائه کرده و از مدعیان نیز خواستند که برای اثبات ادعای شان، اسناد لازم را فراهم کنند، اعضای کمیسیون سفارشی حل منازعات کوچی و دهنشین، وارد قضیه شده و در هم‌آهنگی با والی طالبان در بامیان، اکثریت دعوای آن‌ها را با واگذاری صدها جریب زمین مورثه پدری دهنشینان به کوچی‌های غیربومی و پاکستانی، پایان دادند.

به گفته‌ی منابع، اکنون ده‌ها دعوای حقوقی میان کوچی‌ها و دهنشینان هزاره در جریان است که اعضای کمیسیون طالبان به منظور حمایت مستقیم از کوچی‌ها، در موارد زیادی از روند بررسی قضایا در محاکم ممانعت به عمل می‌آورند؛ تا قضایا را مطابق سفارش والی طالبان و به نفع کوچی‌ها فیصله کنند؛ زیرا ادعای اکثر کوچی‌ها بر هیچ گونه سند قانونی یا عرفی استوار نیست. منابع به جاده‌ی ابریشم گفته‌اند که برخی از اعضای این کمیسیون که در مواردی حاضر به امضای فیصله‌های غیرقانونی نبوده‌اند، بر اثر تهدید و ارعاب هم‌زمان کوچی‌ها و طالبان، مجبور به امضای فیصله‌های یک‌جانبه و ناعادلانه به نفع کوچی‌ها شده‌اند. به گفته‌ی منابع، به همین دلیل، اعضای هزاره‌تبار این کمیسیون در ۲۲ سنبله ۱۴۰۲، به رسم اعتراض، از ادامه‌ی کار در این کمیسیون انصراف دادند. شش هزاره عضو کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین، پس از این از عضویت کنار رفتند که کوچی‌ها برای امضای فیصله‌ی مورد نظر شان، آن‌ها را به مرگ تهدید کرده بودند. یکی از این افراد که نمی‌خواهد نامش در گزارش بیاید، به جاده‌ی ابریشم گفت: «برای بررسی اسناد اجازه نمی‌دادند تحقیق کنیم و فقط به ما گفته می‌شد که اسناد کوچی‌ها شرعی اند و نیازی به بررسی ندارد. فیصله‌ها در این کمیسیون کاملاً یک‌جانبه و به نفع کوچی‌ها صادر می‌شود و والی گروه طالبان نیز، از فیصله‌ی کوچی‌های عضو کمیسیون حمایت می‌کند.» طبق یافته‌های جاده‌ی ابریشم، کوچی‌ها با حمایت اداری محلی طالبان و اعضای غیرهزاره‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین، دعوای حقوقی را به نفع کوچی‌ها فیصله می‌کنند و هدف اصلی از تشکیل این کمیسیون نیز، تصاحب سرزمین هزاره‌های دهنشین است. بنا به تأیید منابع معتبر، اعضای کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین بامیان، از بیست نفر تشکیل شده که تنها شش نفر آن‌ها هزاره اند و بقیه از میان کوچی‌ها و افراد مورد حمایت و اعتماد والی بامیان گزینش شده‌اند.

در این گزارش، به طور نمونه به مواردی از تلاش هدفمند کوچی‌های مورد حمایت طالبان برای تصاحب زمین‌های هزاره‌های دهنشین بامیان و زورگیری از آن‌ها پرداخته می‌شود.

۱: تصرف بازار بند کوسه توسط کوچی‌ها

منابع محلی در بامیان، در ۱۱ میزان ۱۴۰۲ به جاده‌ی ابریشم گزارش داده بودند که کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین، بازار بند کوسه در ولسوالی ورس بامیان را به کوچی‌ها واگذار کرده‌اند. طبق این گزارش، هیئتی متشکل از اعضای کمیسیون یادشده به دستور والی طالبان در بامیان، به ورس رفته و بازار بند کوسه را که شامل ۱۹۰ دکان، ۳۰ غرفه، دو هتل و سه ساختمان مکتب می‌شود، به کوچی‌ها واگذار کرده است.

به گفته‌ی منابع، پیش‌تر از این، کوچی‌ها بر بخشی از زمین‌های بازار بند کوسه که مربوط روستاهای «سراب» و «سفید ناهور» ولسوالی ورس می‌شود، ادعای مالکیت کرده بودند. وقتی که این دعوا به کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین در مرکز بامیان راجع می‌شود، این کمیسیون فیصله می‌کند که دکان‌های بازار بند کوسه، باید هرچه زودتر تخلیه و به کوچی‌ها

سپرده شود. منابع محلی در آن زمان، به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که به دنبال فیصله‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین، ولسوال طالبان در ورس نیز، مردم را تهدید کرده بود که ضمن پذیرش فیصله‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین، باید هرچه زودتر دکان‌ها و بازار را تخلیه کرده و به کوچی‌ها بسپارند. روزنامه اطلاعات روز، در ۱۲ میزان ۱۴۰۲ به نقل از اهالی محل، نوشته بود که دهنشینان «سفید ناهور» و «میان ده‌یک»، اسنادی با مهر معتبر و شماره‌ی ثبت در اختیار دارند؛ اما این اسناد در کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین -که افراد باصلاحیت آن کوچی استند- پذیرفته نشده است. افزون بر موارد فوق، تعدادی از باشندگان ولسوالی ورس به جاده‌ی ابریشم گفته بودند: «بازار بند کوسه، حدود ۵۰ سال پیش ساخته شده و ساحه‌ی تحت دعوا، ملکیت شخصی هیچ کسی نیست؛ بل که به تمام اهالی ولسوالی ورس تعلق دارد. به همین دلیل، این ساحه در دوران رژیم جمهوری به عنوان یک نقطه‌ی شهری منظور شده بود.»

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهد که صدور فیصله‌های یک‌جانبه‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین که از حمایت مستقیم والی طالبان و سایر سران این گروه برخوردار است، در رابطه به دعوای بازار بند کوسه و ده‌ها دعوای دیگر، جانب‌داری آشکار طالبان از کوچی‌ها است. به همین دلیل، شش عضو هزاره‌تبار «کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین» از عضویت و ادامه‌ی کار در این کمیسیون انصراف داده بودند.

منابع اما تأکید می‌کنند که پس از کناررفتن اعضای هزاره‌تبار کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین، کوچی‌ها، بر هر زمین و چراگاهی که دل شان بخواهد، عریضه ثبت می‌کنند، این عریض بلافاصله به این کمیسیون، راجع می‌شود و اعضای کمیسیون بدون بررسی اسناد طرفین، دعوای آن‌ها را به نفع کوچی‌ها فیصله می‌کنند و به دنبال آن، از حکومت محلی طالبان می‌خواهند که هرچه زودتر زمین‌های دهنشینان هزاره را در اختیار کوچی‌ها قرار بدهند.

به گفته‌ی منابع، فرماندهی امنیه‌ی طالبان در بامیان، به دستور عبدالله سرحدی والی این گروه، بدون معطلی فیصله‌ها را به اجرا می‌گذارد.

۲: قطع درختان فضای سبز مکتب پیتاب سراب توسط کوچی‌های مسلح

منابع محلی در بامیان، در ۱۰ میزان ۱۴۰۲ به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که کوچی‌های مسلح با حمایت ولسوال طالبان برای ولسوالی ورس، درختان فضای سبز مکتب «پیتاب سراب» این ولسوالی را قطع و باشندگان محل را به «مرگ» تهدید کرده‌اند.

به گفته‌ی منابع محلی، در ۹ میزان ۱۴۰۲ زمانی که کوچی‌های مسلح با پشتیبانی طالبان به مکتب «پیتاب سراب» هجوم بردند، تا درختان فضای سبز مکتب را قطع کنند، در آغاز تعدادی از باشندگان محل سعی کردند که مانع آن شوند؛ اما کوچی‌های مسلح، آن‌ها را تهدید کردند که اگر از سر راه کنار نروند، کشته خواهند شد. طبق این گزارش، کوچی‌ها به مردم هشدار داده بودند که «تاریخ مردم هزاره به پایان رسیده است.» منابع گفته بودند که یک روز پس از این رویداد (۱۰ میزان ۱۴۰۲)، دهنشینان هزاره در اعتراض به قطع درختان مکتب «پیتاب سراب»، در مسجد بازار بند کوسه تجمع اعتراضی برگزار کرده و از طالبان خواسته بودند که فیصله‌ی ناعادلانه‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین را لغو کنند.

روزنامه‌ی اطلاعات روز، در ۱۰ میزان ۱۴۰۲ در گزارشی به نقل از یکی معترضان، نوشته بود: «یکی از ساکنان محل که به نظر می‌رسد به نمایندگی از معترضان صحبت می‌کند، می‌گوید که آن‌ها (دهنشینان هزاره) در اعتراض به فیصله‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و دهنشین طالبان که ملکیت‌های عمومی باشندگان محل را به کوچی‌های مسکون در ولایت لوگر داده‌اند، در این مسجد تجمع کرده‌اند.» اطلاعات روز، نوشته بود



بازداشت دو باشندنده دراز قول توسط طالبان/عکس: عکس اطلاعات روز

زخم خشم

گزارشی از کوچ اجباری ساکنان پومی بامیان و غارت آثار باستانی آن

که به باور باشندگان منطقه‌ی بند کوسه، این فیصله «بی‌اعتبار» است؛ چون یک‌جانبه و در غیاب باشندگان روستاهای «میان ده‌یک» و «سفید ناهور» که طرف دیگر این دعوای حقوقی استند، صادر شده است. براساس این گزارش، سندی که کوچی‌ها بر اساس آن، ادعای مالکیت زمین‌های بازار بند کوسه و حومه‌ی آن را داشتند، جعلی است؛ زیرا این سند، افزون بر این که هیچ امضائی ندارد، چندین قلم‌خوردگی نیز دارد؛ در حالی که سندی که اهالی «سفید ناهور» و «میان ده یک» برای رد ادعای کوچی‌ها ارائه کرده‌اند، دارای چندین مهر معتبر و شماری ثبت قانونی است.

به گفته‌ی یک منبع، کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین، برای تأیید ادعای کوچی‌ها، از یک سو به اسناد باشندگان محل کوچک‌ترین توجهی نکرده‌اند و از سوی دیگر، عده‌ای را با تهدید و تطمیع وادار کرده‌اند تا به نفع کوچی‌ها گواهی دهند. این در حالی است که اعضای کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین، با وجود اصرار ده‌نشینان، گواهی شاهدان آن‌ها را نیز قبول نکرده‌اند. یک منبع که نمی‌خواست نامی از او برده شود، در آن زمان، به جاده‌ی ابریشم گفته بود: «در کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین، شش نفر هزاره وجود دارد. رییس و افراد باصلاحیت این کمیسیون، از میان کوچی‌ها مقرر شده‌اند؛ آن‌ها هر نوع فیصله‌ای که صادر کنند، عبدالله سرحدی، والی طالبان برای بامیان، از آن حمایت می‌کند.»

بر اساس ویدیویی که در اختیار جاده‌ی ابریشم قرار گرفته، یکی از باشندگان روستای رشک، در جریان جلسه‌ی هیئت اعزامی (با ده‌نشینان و کوچی‌ها)، به فیصله‌ی هیئت اعتراض می‌کند و می‌گوید: «این فیصله ظالمانه است، ما این فیصله را قبول نداریم. به خاطر این‌که کمیسیون در سال گذشته، خواست ما را نادیده گرفته بود. شما چه طور زمین چند صد ساله و موروثی من را به کوچی‌ها می‌دهید. این کار از نظر اخلاقی و وجدانی درست نیست. من حاضرم حتا پیش امیرالمومنین (بهت‌الله آخوندزاده، رهبر فعلی طالبان) بروم.» بر اساس آن چه در این ویدیو دیده می‌شود، یکی از اعضای هیئت اعزامی، در برابر اعتراض مرد هزاره، خطاب به ده‌نشینان می‌گوید که این فیصله در حضور والی (عبدالله سرحدی) گرفته شده و کمیسیون فعلی حل منازعات کوچی و ده‌نشین، اجازه‌ی تجدیدنظر در گزارش قبلی را ندارد و تنها آن را تأیید می‌کند و مسئولیت به عهده‌ی کمیسیون قبلی است. از این رو کسی حق اعتراض ندارد. طبق ویدیو، مرد طرف دعوای کوچی‌ها، باز هم تصریح می‌کند که گزارش سال گذشته‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین را به دلیل ناقص‌بودن قبول ندارند؛ زیرا آن‌ها زمین‌های تحت دعوا را بررسی نکرده و دلایل ده‌نشینان را بررسی نکرده است. «ما سر آن کمیسیون عرضه می‌کنیم.» بر اساس این نوار ویدیویی، در جریان اعتراض مرد ده‌نشین، یکی از اعضای طالبان خطاب به او می‌گوید: «من خبر دارم که زمین از توست.»

به گفته‌ی برخی منابع، ده‌نشینان طرف دعوای کوچی‌ها، عریضه‌ای را عنوانی دادگاه عالی طالبان نوشته و خواستار رسیدگی به این دعوا از طریق محاکم رسمی شده است؛ اما هنوز مشخص نیست که دادگاه عالی طالبان، چه تصمیمی در این باره اتخاذ خواهد کرد. یکی از اعضای کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین که نمی‌خواهد نامی از او برده شود، به جاده‌ی ابریشم تأیید می‌کند که عبدالله سرحدی، والی طالبان در بامیان، هم‌چنان به حمایت همه‌جانبه از کوچی‌ها در برابر ده‌نشینان هزاره جدی است و با اعمال فشار و تهدید اعضای این کمیسیون، از آن‌ها می‌خواهد که تمام قضایای مربوط به دعوای کوچی‌ها و ده‌نشینان را بدون ارجاع به مراجع عدلی و قضایی، به نفع کوچی‌ها فیصله کنند.

روزنامه‌ی اطلاعات روز، در ۱۲ میزان ۱۴۰۲ در گزارشی به نقل از منابع محلی نوشته بود: «طالبان هشت نفر از افراد طرف دعوای حقوقی کوچی‌ها را بازداشت و سپس، با لت‌وکوب وادار به امضای فیصله‌ی یک‌جانبه‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین این گروه به نفع کوچی‌ها کرده‌اند.» طبق این گزارش، طالبان این افراد را به دلیل مخالفت و امضانکردن فیصله‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین به نفع طالبان، در ۱۱ میزان ۱۴۰۲ از منطقه‌ی «پشته غرغری» ولسوالی پنجاب بامیان بازداشت کرده و به فرماندهی امنیه‌ی این ولسوالی منتقل کرده بودند و سپس از طریق لت‌وکوب و شکنجه، آن‌ها را وادار به امضای این فیصله کرده بودند.

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهد که بازداشت‌شدگان، باشندگان روستاهای «گولی»، «توبک»، «دم چل» و «رشک» منطقه‌ی پشته غرغری ولسوالی



بازداشت باشندگان پشته غرغری پنجاب توسط طالبان/عکس: اطلاعات روز

پنجاب بامیان استند که پس از بازداشت، توسط نیروهای طالبان به شدت شکنجه شده و از سر اجبار پای فیصله‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین -که منجر به واگذاری زمین‌های آن‌ها به کوچی‌ها می‌شد- امضا کرده بودند. این افراد، عصر ۱۱ میزان ۱۴۰۲ آزاد شدند. یکی از این ده‌نشینان بازداشت‌شده، به جاده‌ی ابریشم گفته بود: «پس از این‌که توسط طالبان بازداشت و شکنجه و مجبور به امضای فیصله‌ی ناعادلانه‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین به نفع کوچی‌ها شدم، پس از بازگشت به قریه، خان‌ها را ترک کردم و فعلاً در یک ولایت دیگر زندگی می‌کنم؛ چون از سوی کوچی‌ها تهدید به مرگ شده‌ام و اگر برگردم، کوچی‌های مسلح که مورد حمایت مستقیم طالبان قرار دارند، به راحتی مرا می‌کشند. من و هم‌کارانم در تلاش استیم تا از دادگاه عالی طالبان، دستور بررسی مجدد این پرونده‌ی حقوقی را در محکمه ولایت بامیان بگیریم.»

به گفته‌ی منابع، پس از گرفتن امضای اجباری ده‌نشینان طرف دعوای کوچی‌ها، ده‌ها نفر از نیروهای طالبان در منطقه‌ی «پشته غرغری» مستقر شده بودند تا بزرگان این منطقه را نیز بازداشت کرده و سپس آن‌ها را مجبور به امضای این فیصله‌کنند؛ اما بزرگان این منطقه، از چندی پیش، به جای دیگری فرار کرده‌اند تا کوچی‌ها و طالبان نتوانند از آن‌ها امضای اجباری بگیرند.

باشندگان این منطقه، فیصله‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین را غیرعادلانه و یک‌جانبه خوانده و می‌گویند که این فیصله، در غیاب آنان و به دستور والی طالبان در بامیان صادر شده است. افزون بر این، آنان می‌گویند که این کمیسیون، اسناد عرفی و قانونی آن‌ها را اصلاً بررسی نکرده است. آن‌ها هم‌چنین تأکید می‌کنند که ده‌نشینان، خواستار انتقال این دعوای حقوقی به محکمه استند؛ اما طالبان، فشار آورده‌اند که فیصله‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین -که به نفع کوچی‌ها صادر شده است- باید تطبیق شود.

پیشینه‌ی ماجرای ستم کوچی‌ها بر ده‌نشینان منطقه‌ی پشته‌ی غرغری

طبق یافته‌های جاده‌ی ابریشم، سال گذشته ۱۴۰۱- کوچی‌ها ضمن ادعای مالکیت بر زمین اهالی چند روستای منطقه‌ی «پشته غرغری» ولسوالی پنجاب بامیان، خواستار پرداخت ۴۳ سال اجاره‌ی باقی‌مانده و نصف قیمت محصولات زراعتی زمین‌ها از سوی ده‌نشینان شده بودند؛ اما باشندگان محل گفته بودند که این زمین‌ها طی نسل‌های مختلف در اختیار نیاکان آن‌ها قرار داشته و سپس به عنوان زمین موروثی و پدری در اختیار آن‌ها قرار گرفته است.

منابع، می‌گویند که در سال ۱۳۵۲ خورشیدی نیز، کوچی‌ها ادعای حق مالکیت بر این زمین‌های زراعتی را علیه شخصی به نام عوض‌علی مطرح کرده بودند؛ اما پیش از آن که دعوای آن‌ها در محاکم بررسی شود، عوض‌علی شب‌هنگام از خانه‌اش توسط کوچی‌ها ربوده شد. بعد از این رویداد، کوچی‌ها منطقه را ترک کرده و تا اکنون نه پیکر او را تحویل داده‌اند و نه محل قتل و دفنش را افشا می‌کنند.

طبق گفته‌ی منابع محلی در بامیان، سال گذشته باشندگان پشته غرغری، عریضه‌ای را علیه کوچی‌ها، در محکمه‌ی طالبان در بامیان ثبت کردند و در آن، ادعا شده بود که کوچی‌ها پیکر عوض‌علی را پس از کشتن، آتش زده‌اند؛ اما کوچی‌ها به محکمه حاضر نشدند و در واکنش به ادعای باشندگان محل، گفتند که تنها یک کوچی از آن زمان زنده است و باقی آن‌ها فوت کرده‌اند. به گفته‌ی منابع، باشندگان محل این پیشنهاد کوچی‌ها را رد کرده و خواستار پرداخت هفت میلیون افغانی به عنوان خون‌بهای عوض‌علی از سوی کوچی‌ها شده‌اند؛ ولی کوچی‌ها بدون این‌که به محکمه حاضر شوند، خواسته‌ی آن‌ها را رد کرده‌اند. محکمه‌ی طالبان هم به دلیل دخالت والی و حمایت سایر مقام‌های محلی طالبان از کوچی‌ها، برای احضار آن‌ها هیچ

۴: بازداشت و شکنجه‌ی دو پسر مرد طرف دعوای کوچی‌ها در بامیان

منابع محلی در بامیان، در ۵ میزان ۱۴۰۲ به جاده‌ی ابریشم گفته بودند که طالبان به منظور حمایت از کوچی‌های پشتون‌تبار، دو پسر یکی از ده‌نشینان هزاره که با کوچی‌ها دعوای حقوقی دارد، بازداشت کرده و سپس آن‌ها را از طریق شکنجه مجبور کرده‌اند تا پای فیصله‌ی که از سوی کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین به نفع کوچی‌ها صادر شده است، امضا کنند. به گفته‌ی منابع، طرف دعوای کوچی‌ها فردی به نام محمد عظیم از باشندگان روستای «سبب قولک» منطقه‌ی «دراز قول» ولسوالی پنجاب بامیان است که کوچی‌ها پس از تسلط مجدد طالبان بر افغانستان، بر زمین‌های موروثی و اجدادی او ادعای مالکیت کرده‌اند؛ اما پس از این که پسران محمد عظیم با ناعادلانه‌خواندن فیصله‌ی کمیسیون حل منازعات کوچی و ده‌نشین، آن را امضا نکرده بودند، طالبان آن‌ها را پس از بازداشت، به شدت شکنجه کرده و امضای هر دو را پای فیصله گرفته بودند.

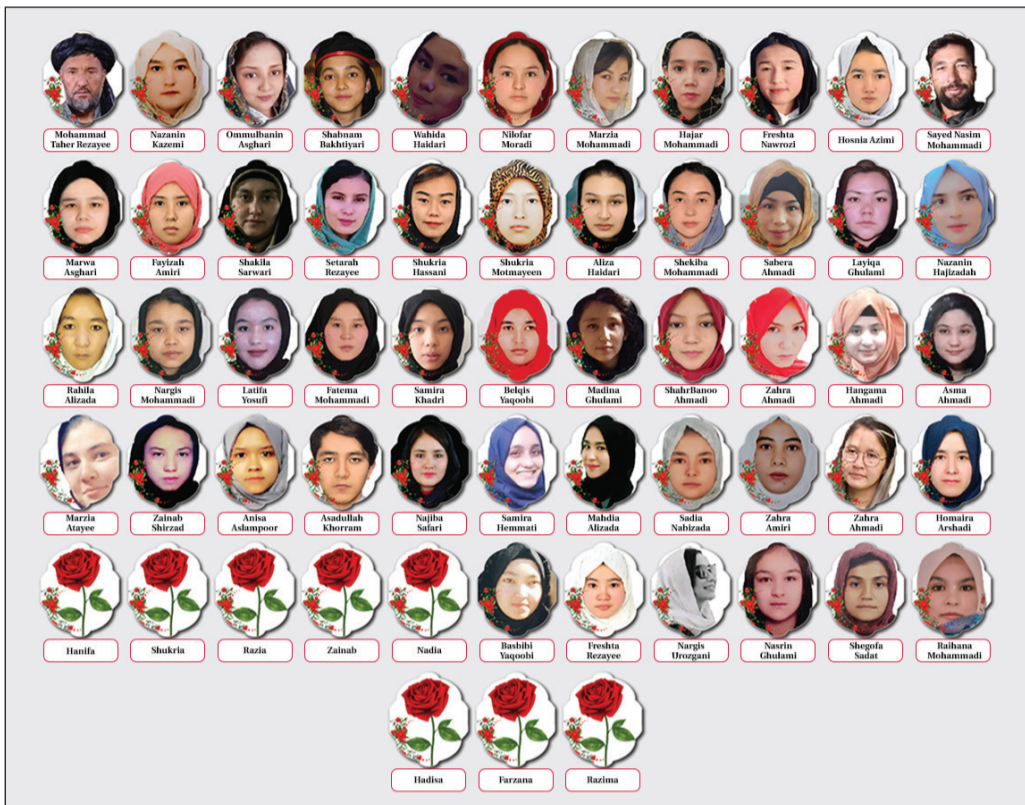
روزنامه‌ی اطلاعات اطلاعات در ۵ میزان ۱۴۰۲ به نقل از منابع محلی در بامیان، نوشته بود: «بر اساس ادعای کوچی‌ها، آن‌ها این زمین را که اکنون تحت مالکیت محمد عظیم قرار دارد، ۵۰ سال قبل از محمد جان، کاکای او خریده‌اند؛ اما اسنادی که محمد عظیم در اختیار دارد، نشان می‌دهد که پدر محمد عظیم این زمین را در سال ۱۳۵۱ خورشیدی از محمدجان برادرش خریده است.» طبق این گزارش، کوچی‌ها ادعا کرده بودند که محمد جان علاوه بر زمین موروثی خودش، زمین‌های شش عضو دیگر خانواده را نیز برای آن‌ها فروخته است؛ اما یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نشان می‌دهد که محمد جان اکنون در قید حیات نیست و هیچ وارث (پسر، دختر، نواسه) هم ندارد.

به گفته‌ی منابع معتبر، سند کوچی‌ها جعلی و غیرقانونی است؛ ولی محمد عظیم، سند قانونی و تکت مالیه‌دهی ۵۰ سال قبل (دوران حکومت محمدظاهر شاه) را در اختیار دارد. این در حالی است که کوچی‌های مورد حمایت طالبان، از دو سال به این طرف محمد عظیم و دو پسرش را بیهوده مورد آزاروآذیت قرار می‌دهند. منابع تأیید می‌کنند که طالبان محمد عظیم و پسرانش را بارها تحت بازداشت و شکنجه قرار داده‌اند، تا از ادامه‌ی دعوای کوچی‌ها دست بردارند که در آخرین



کشثار هزاره‌ها؛ سریالی که بانگه بانی گروه طالبان ادامه دارد

فرهاد کوهستانی



عامل‌هایی که به گونه‌ی مستقیم و غیرمستقیم به طالبان ربط می‌گیرند را، اندکی روشن کنیم.
هزاره‌ها چرا هنوز قربانی تروریزم اند؟
در رژیم‌های دموکراتیک و برخاسته از آرای مردم، فراهم‌بودن امنیت شهروندان، برمی‌گردد به مکلفیتی که همین ساختار یا قدرت عمومی، در برابر شهروندان دارد و این نوع حکومت‌ها، از هر ابرازی بهره می‌گیرند که امنیت شهروندان شان را بدون توجه به دسته‌های متفاوت جنسیتی، قومی، زبانی و مذهبی فراهم کنند. به این معنا که این ساختارها، از مفهوم کلاسیک دولت و چه‌گونگی رابطه میان حکومت و مردم، عبور کرده و به مفهوم حکومت مردمی یا حکومت شهروندمحور رسیده است. در سوی دیگر، در کشورهایی که هنوز مفهوم ملت ایجاد نشده و حکومت‌ها بر اساس قدرت قومی یا زبانی شکل می‌گیرد، حکومت خود را تنها به تأمین امنیت آن دسته از شهروندان مکلف می‌پندارد که با آن رابطه‌ی هم‌قومی یا هم‌زبانی دارد و بیرون از این دایره، هیچ ارزش مشترکی میان حکومت و مردم وجود ندارد. در افغانستان که از سده‌های زیادی به این سو، قدرت سیاسی همواره بر اساس باورها و قوت‌های قومی و زبانی شکل گرفته است، دسته‌ی رهبران، دچار همین نگرش قومی و زبانی به ماهیت حکومت و رابطه‌ی قدرت با مردم بوده اند. در سوی دیگر، شکاف‌هایی که میان دسته‌های مختلف قومی و زبانی و مذهبی در افغانستان وجود دارد، به دوام نگرش قوم‌محور یا زبان‌محور حکومت‌ها کمک زیادی کرده است. گروه طالبان به گونه‌ی دقیق با همین نگرش، به قدرت برگشته و تنها به دلیل فراگیربودن شبکه‌های اجتماعی و همه‌گیرشدن فن‌آوری‌های تصویربرداری و ضبط صدا، نمی‌تواند یا نمی‌خواهد به گونه‌ی مستقیم عقده‌ی قومی-بدوی خود را روی دیگر شهروندان خالی کند؛ اما، به دلیل ماهیت قومی‌اش، خود را تنها مکلف به تأمین امنیت هم‌قومی‌های خودش یعنی پشتون‌ها می‌بیند و تمایل زیادی به نگرانی‌های امنیتی دیگر شهروندان به ویژه هزاره‌ها که با آن‌ها ستیزی دیرینه دارند، را حس نمی‌کند.

شهروندان هزاره صدها کشته و زخمی گرفت، نمونه‌هایی از برآیند کوتاهی طالبان برای تأمین امنیت این شهروندان است. در همین حال، روی‌کرد ضد‌هزاره‌ی طالبان و حمله بر آن‌ها و کوچ اجباری هزاره‌ها از خانه و زمین پدری شان، به گروه‌های تروریستی این شهامت را می‌دهد که در برابر کشتار هزاره‌ها، هیچ هراسی از پی‌گرد از سوی طالبان را نداشته که این بدون شک، به قوت انگیزه‌ی آن‌ها برای کشتار هزاره‌ها کمک زیادی می‌کند.

دید ضد‌هزاره و نداشتن «حس مسئولیت تأمین امنیت» آن‌ها در گروه طالبان، سبب شده که دایره‌ی امنی برای کشتار هزاره‌ها در افغانستان شکل بگیرد و گروه‌های تروریستی مانند داعش، به راحتی به طرح‌ریزی حمله‌ها در برابر هزاره‌ها و زمینه‌های اجرایی آن، دست پیدا کند. حمله‌های بزرگ داعش مانند حمله بر مرکز آموزشی کاج در کابل و حمله بر مسجد سه‌دکان در بغلان که از

کشتار هزاره‌ها، تاریخی به درازای تاریخ افغانستان دارد که بیش‌تر با رنگ‌بوی قومی رخ داده؛ گاه آشکارا و گاهی پنهانی شیعه‌بودن هزاره‌ها نیز دلیلی بر این کشتار بوده است. این کشتار از زمان عبدالرحمان آغاز یافته و با قدرت‌گرفتن طالبان، دوباره شدت گرفته است؛ شدتی که از دور اول حاکمیت این گروه در دهه‌ی نود مانند کشتار هزاره‌ها در بلخ، آغاز شده و تا دور دوم حاکمیت آن در حال حاضر، ادامه یافته است.
گروه طالبان که از مهم‌ترین گروه‌های عامل کشتار هزاره‌ها در افغانستان است، حالا که بر اریکه‌ی قدرت تکیه زده، تنها به دلیل هراسی که از دوربین جامعه‌ی جهانی و پیامد همگانی‌شدن این تصویر دارد، آشکارا به کشتار هزاره‌ها دست نمی‌برد؛ اما غیرمستقیم به این کشتار و ستم بر هزاره‌ها در گوشه‌های مختلف افغانستان مانند ولسوالی ارزگان خاص در ارزگان، بغلان، غرب کابل و هرات ادامه داده و گاه که غریزه‌ی هزاره‌کشی این گروه اوج گرفته، مانند تیرباران عزاداران حسینی در سال روان در غزنی، خودش را بیرون ریخته است.
در سوی دیگر، طالبان از آن جا که قدرت حاکم در افغانستان استند، به نحوی مکلف به تأمین امنیت - کم‌از کم امنیت جانی - شهروندان افغانستان به شمول هزاره‌ها نیز استند. با این حساب، کشتار هزاره‌ها در این دوره‌ی زمانی، این پرسش را پیش می‌کشد که؛ طالبان چرا در برابر تأمین امنیت شهروندان هزاره، بی‌تفاوت استند. در اثر همین بی‌تفاوتی در بیش‌تر از دو سال گذشته، در بیش از هشت حمله‌ی درشت به گردهم‌آبی‌های شهروندان هزاره در ولایت‌های مختلف، بیش از ۵۰۰ تن کشته و زخمی شده اند. شماری از این حمله‌ها توسط گروه داعش انجام شده و مسئولیت بیش‌تر آن را هیچ گروهی به عهده نگرفته که این نیز، انگشت اتهام را به سوی طالبان درازتر می‌کند.
در این نوشته، تلاش می‌کنم که با توجه به دوام کشتار شهروندان هزاره و مسئولیتی که طالبان در برابر تأمین امنیت آن‌ها دارند، دلیل‌های دوم کشتار هزاره‌ها و

۲۰ کشته و ۶۶ زخمی؛ آنچه از انفجار خونین بر مسجد امام زمان در بغلان بچاماند

خالق ابراهیمی

۱۰	شاه حسین انوری	محمد انور	شهر پل خمیری
۱۱	سید جاوید موسوی	سید غلام‌نبی	شهر پل خمیری
۱۲	سیدحسام معراج	سید معراج	شهر پل خمیری
۱۳	حبیب‌الله وفاپی	عزیز	شهر پل خمیری ۴۵
۱۴	محمدرضا امیری	عبدالله	شهر پل خمیری
۱۵	مناجات‌شاه کریمی	کرم‌شاه	شهر پل خمیری ۶۹
۱۶	سیدرحمت‌الله تیموری	سید صفدر شاه	شهر پل خمیری ۳۰
۱۷	سیدسجاد رحمتی موسوی		شهر پل خمیری
۱۸	سید غلام‌سخی کربلایی	سید دیدار	شهر پل خمیری
۱۹	سید عل اکبر حسینی	سید احمدشاه	شهر پل خمیری
۲۰	سیدسخی رحمان سیدی	سید جهانگیرشاه	شهر پل خمیری

رویداد و شفاخانه‌ی شهر پل خمیری، در پایان روز، رسانه‌ها آمار متفاوتی از تلفات این رویداد نشر کردند.
منابع هم‌چنین می‌افزایند که پس از رویداد، مسئولان امنیتی طالبان، اطراف مسجد و شفاخانه‌ی شهر پل خمیری را بستند و مانع ورود داوطلبان برای کمک و اهدای خون به زخمی‌ها شدند.
جاده‌ی ابریشم از زمان وقوع این رویداد تا اکنون، توانسته مشخصات ۲۰ کشته و ۶۶ زخمی را پیدا کند که فهرست کامل آن در ضمیمه‌ی این گزارش نشر می‌شود. یک کودک نُه‌ساله نیز در جمع کشته‌شدگان است و ۲۰ تن دیگر، مردان جوان و بزرگسال اند که در زمان ادای نماز جمعه کشته شدند. از میان زخمی‌های این رویداد، وضعیت ۱۳ تن آن‌ها «زخمی شدید» گزارش شده و وضعیت سلامت متباقی آن‌ها متوسط و در حال بهبود گزارش شده است.

انفجار مرگبار در مسجد امام زمان در شهر پل خمیری، مرکز بغلان، ده‌ها کشته و زخمی بر جای گذاشت.
این رویداد، جمعه - ۲۱ میزان سال روان - حوالی ۰۱:۳۰ پس از چاشت، زمانی به وقوع پیوست که نمازگزاران شیعه و هزاره در حال ادای نماز جمعه بودند.
پس از این انفجار، فرماندهی امنیه‌ی طالبان در بغلان، آمار قربانیان را هفت کشته و ۱۵ زخمی اعلام کرد.
گواهان این رویداد، آمار قربانیان را بیش‌تر از آن چه طالبان اعلام کرد، عنوان کردند و فرماندهی امنیه‌ی طالبان را در این مورد متهم به دروغ‌گویی و نشر اطلاعات نادرست کردند.
منابع محلی از پل خمیری، به جاده‌ی ابریشم گفتند که با توجه به تجمع نمازگزاران در این مسجد، آمار تلفات از ناشی این رویداد بیش‌تر از چیزی است که از سوی منابع رسمی اعلام شده است.
به دلیل وضع کنترل شدید از سوی طالبان در محل

فهرست قربانیان انفجار در مسجد امام زمان، پل خمیری - بغلان

شماره	نام	نام پدر	محل اروستا	محل رویداد
۱	سلطان حسین نوری	گل حسین	اسلام‌قلعه	شهر پل خمیری
۲	محمدعلی حکیمی	سید عبدالحکیم	اسلام‌قلعه	شهر پل خمیری
۳	سیدحسین کاظمی	سید دلبر	اسلام‌قلعه	شهر پل خمیری
۴	بلال قاسمی	امام علی	اسلام‌قلعه	شهر پل خمیری
۵	اسدالله	خداداد	اسلام‌قلعه	شهر پل خمیری
۶	محمد	میرزا رسول	اسلام‌قلعه	شهر پل خمیری
۷	غلام‌سخی	خان شیرین	اسلام‌قلعه	شهر پل خمیری
۸	علی اصغر سیدی	علی اکبر	قل حمام	شهر پل خمیری

شماره	نام	نام پدر / فامیلی	سن	محل رویداد
۱	محمدنائب نادری	حاجی نادر	۲۳	شهر پل خمیری
۲	سیددمشا حسینی	سید اقبال	۲۴	شهر پل خمیری
۳	ابوذر رسولی	غلام‌رسول	۳۸	شهر پل خمیری
۴	احمدرشاد لطیفی	غلام‌یحیا	۲۳	شهر پل خمیری
۵	محمدجمعه اکبری	علی اکبر	۶۳	شهر پل خمیری
۶	نورالله خان‌زاده	حبیب‌الله	۹	شهر پل خمیری
۷	علی‌مدد جعفری	محمد یاسین	۴۸	شهر پل خمیری
۸	سالم صاحب‌نظر	حبیب‌الله	۲۴	شهر پل خمیری
۹	سید عبدالحسین حسینی	سید قربان		شهر پل خمیری

۲۰ کشته و ۶۶ زخمی؛ آنچه از انفجار خونین ...



رسانه‌ها از نوعیت این رویداد گزارش‌های متفاوتی بیرون داده‌اند؛ اما طالبان، تا اکنون در این باره اظهار نظری نکرده‌اند. نیویارک‌تایمز، گزارش داد که این انفجار مرگبار، توسط یک عامل انتحاری زمانی به وقوع پیوست که نمازگزاران در حال ادای نماز جمعه بودند.

یورونیوز، در گزارش خود از این رویداد، گفته که طبق ادعای شاهدان عینی از محل رویداد، انفجار ناشی از مواد منفجره‌ی جاسازی شده در داخل مسجد بوده است.

طبق گزارش نیویارک‌تایمز، گروه داعش در ضمن برعهده گرفتن مسئولیت این انفجار، با انتشار عکسی گفته که انفجار توسط مهاجم انتحاری انجام شده است.

مردم محل نیز، به رسانه‌ها گفته‌اند که یک مهاجم انتحاری خودش را در دروازه‌ی مسجد امام زمان که در آن نمازگزاران شیعه در حال ادای نماز جمعه بودند، منفجر کرد.

پیش از این نیز، گروه داعش مسئولیت حمله‌های متعدد انفجاری و انتحاری بر تجمعات هزاره‌ها و شیعیان افغانستان را بر عهده گرفته است.

این در حالی است که گروه طالبان، مدعی است که داعش را در افغانستان سرکوب کرده و کاملاً از بین برده است.

واکنش‌ها به این انفجار

انفجار در مسجد امام زمان در شهر پل‌خمری بغلان، واکنش‌های شدیدی ملی و بین‌المللی را برانگیخته است.

محمد محقق، از رهبران شناخته‌شده‌ی هزاره‌های افغانستان، با نشر بیانیه‌ای در صفحه‌ی فیسبوکش، از طالبان خواست که جلوی این گونه اعمال ضدبشری را بگیرند.

در بیانیه‌ی او، همچنین آمده: «بدون شک این گونه اعمال، یا طرح خود حاکمان فاعلی، یا نتیجه‌ی رشد گروه‌های افراطی و تکفیری در افغانستان است که در سایه‌ی حکومت طالبان، به طور سرسام‌آوری تولید می‌شود.»

محقق، از سازمان ملل متحد و نهادهای حقوق بشری، خواسته که به رویدادهای فاجعه‌بار سیستماتیک و سرکشی کشتار شیعیان و هزاره‌ها در افغانستان، رسیدگی کرده و بر حاکمان کنونی کشور، فشار وارد کنند تا به مسئولیت شان برای تأمین امنیت جهانی مردم متوجه باشند.

نصیراحمد فایق، سرپرست نمایندگی دایمی افغانستان در سازمان ملل متحد، در واکنش به این حمله، گفت که ادامه‌ی حمله‌های انتحاری و تروریستی در مسجدها و هدف قرار دادن افراد ملکی و نمازگزاران، هیچ توجیه دینی و عقلانی ندارد.

او در حساب کاربری اکس خود، نوشته است: «این اعمال تروریستی، نتیجه‌ی تدریس و ترویج افکار خونت‌آمیز، افراط‌گرایی و دهشت‌افگنی در مدارس جهادی است.»

همچنان جبهه‌ی مقاومت ملی افغانستان، با پخش اعلامیه‌ای، طالبان را «مقصّر» حمله به مسجد امام زمان در شهر پل‌خمری دانسته و گفته که طالبان، ادعای «دروغین» تأمین امنیت مردم را دارند و با اغفال مردم، با دیگر گروه‌های تروریستی هم‌کار و شریک جرم هستند.

در همین حال، ریچارد بنت، گزارش‌گر ویژه‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد برای افغانستان نیز، در واکنش به انفجار در مسجد امام زمان، گفته که باید از چنین حمله‌هایی در برابر جامعه‌ی تشیع در افغانستان پیش‌گیری شود.

آقای بنت، در شبکه‌ی اجتماعی اکس، نوشته است: «پیش‌گیری از حمله، حفاظت و پاسخ‌گویی به شیعیان افغانستان که هنوز مورد هدف هستند، ضروری است.»

سازمان عفو بین‌الملل، در ۲۴ میزان با نشر بیانیه‌ای در برگه‌ی اکس خود، حمله بر مسجد امام زمان در بغلان را نشان‌دهنده‌ی تداوم حمله‌ها بر شیعیان و هزاره‌های افغانستان عنوان کرده است.

در بیانیه‌ی این نهاد، آمده که این حمله، تداوم هدف قرار دادن سیستماتیک شیعیان و هزاره‌ها را در سراسر افغانستان در مسجدها، مکتب‌ها، باشگاه‌های ورزشی، وسایل نقلیه و مکان‌های عمومی برجسته می‌کند.

دفتر هیئت معاونت سازمان ملل متحد در افغانستان (یوناما)، پس از وقوع انفجار در مسجد امام زمان در بغلان، اعلام کرد که حقایق مربوط به این انفجار را بررسی خواهد کرد.

در بیانیه‌ی این سازمان، گفته شده که یوناما در محل رویداد، کار خواهد کرد و حقایق مربوط به انفجار و حمله بر نمازگزاران را پی‌گیری می‌کند.

بستگان قربانیان چه می‌گویند؟

بستگان قربانیان حمله بر مسجد امام زمان، از نبود امنیت در شهر پل‌خمری و دیگر مناطق هزاره و شیعه‌نشین کشور شاکی‌اند. آن‌ها، از گروه طالبان می‌خواهند که به وعده‌ی خود مبنی بر تأمین امنیت برای اقلیت‌های قومی و مذهبی در کشور عمل کنند.

در سوی دیگر، بستگان زخمی‌های این رویداد، از کم‌بود امکان‌های درمانی در شفاخانه‌های بغلان و ولایت‌های هم‌جوار آن برای رسیدگی به زخمی‌ها شاکایت دارند.

حسین‌علی، باشنده‌ی شهر پل‌خمری که سه عضو خانواده‌اش در این انفجار، زخمی و دامادش کشته شد، می‌گوید که پس از انفجار، شفاخانه‌های شخصی از درمان زخمیان خودداری می‌کردند و تنها یک شفاخانه‌ی دولتی به آن‌ها خدمات ارائه می‌کرد.

حسین‌علی می‌گوید: «تمام شفاخانه‌های شخصی را گشتیم، زخمی‌ها را تسلیم نمی‌شدند و حتی زخمی‌ها را یک پانسمان هم نکرده‌اند. فقط شفاخانه‌ی دولتی بود که تعدادی را تداوی و تعدادی را به کابل و کندز انتقال دادند.»

او به جاده‌ی ابریشم، می‌گوید که عبدالله پسرش افزون بر برداشتن زخم‌های شدید در حمله بر مسجد امام زمان، شنوایی‌اش را نیز از دست داده است. حسین‌علی، مجبور شده پسرش را برای درمان به کابل بیاورد و در یک شفاخانه‌ی خصوصی بستری کند.

در این رویداد، دو برادر حسین‌علی به نام‌های محمد سفر و محمد عیسا نیز زخمی شده‌اند. او، می‌گوید که محمد سفر به دلیل برداشتن زخم‌ها و سوختگی‌های شدید، تا اکنون در شفاخانه کندوز بستری است.

وقتی انفجار می‌شود، سید عقیل ۳۰ساله درون مسجد در جمع نمازگزاران در صف ایستاده بود؛ اما وقتی به هوش می‌آید، خودش را در شفاخانه پیدا می‌کند و اطرافش، پر بود از زخمی‌های این رویداد. او، تنها صدای وحشت‌ناک انفجار را به یاد می‌آورد.

شفاخانه‌ی مرکز بغلان، گنجایش پذیرش و امکان‌های درمان همه زخمی‌ها را نداشت؛ برخی از زخمی‌ها را برای درمان، به شهر مزارشریف، مرکز بلخ و برخی‌ها را به کندوز فرستادند و آن‌هایی که زخم شدید برداشته بودند، در میان راه جان دادند.

سید عقیل، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید که در این انفجار، پرده‌ی گوش راستش پاره شده و گوش چپش نیز، آسیب دیده است. موهایش کاملاً سوخته و سرش نیز، خون‌ریزی داشته است. هرچند زخم‌های او، در شفاخانه مزارشریف التیام یافت؛ اما مشکل شنوایی او هنوز حل نشده است.

فاطمه، خانم محمدجمعه اکبری ۶۳ساله، یکی از کشته‌شدگان در انفجار مسجد امام زمان، می‌گوید: «مه او ره ندیدم، برادرزاده‌هایش رفتند و او ره از مسجد آوردند. خدا او حال و روز به هیچ‌کسی نشان ندیده.» جمعه، کارگر معدن زغال‌سنگ کرکر بود و برای ادای نماز جمعه، به مسجد رفته بود.

رحمان اکبری، برادرزاده‌ی محمد جمعه، می‌گوید که در نزدیکی محل رویداد بوده و در لحظه‌های نخست پس از انفجار، خودش را به مسجد رسانده تا زخمی‌ها و کشته‌شدگان را از مسجد بیرون بکشد. او، می‌گوید که سطح مسجد پر از جسد‌های قربانیان بود.

اکبری با چند تن دیگر، شروع می‌کنند به بیرون کشیدن زخمی‌ها و کشته‌شدگان این انفجار. او، تا لحظه‌ای که با جسد بی‌جان محمد جمعه و مغز پاشیده‌اش روبه‌رو نمی‌شود، نمی‌دانست که کاکایش نیز در جمع کشته‌شدگان است. رحمان، می‌گوید که هنگام بیرون کشیدن جسد کاکایش، خانم کاکایش نیز دم دروازه‌ی مسجد رسیده بود. از آن جا که دست‌وپای محمد جمعه قطع شده و مغزش پاشیده بود، نخواستند خشمش این وضعیت را ببیند.

رحمان، می‌افزاید که فاطمه، پس از مرگ شوهرش، از وضعیت سلامتی خوب برخوردار نیست و با آخرین دختر ۱۹ساله‌ی بازمانده از تحصیلاتش، در شرایط نامناسب و دشواری به سر می‌برند. آن‌ها اجازه‌ی کار کردن ندارند و نان‌آور خانه‌ی شان را نیز از دست داده‌اند.

چه‌گونگی وقوع انفجار

حوالی ۱:۳۰ پس از چاشت بود که انفجار در مسجد امام زمان در سرک اول سیلوی شهر پل‌خمری، از مربوطات حوزه‌ی اول این شهر، رخ داد.



محمدجمعه اکبری ۶۳ساله، یکی از کشته‌شدگان در انفجار مسجد امام زمان

۹	سیدمحمد سیدی	سید عسکر	قل حمام	شهر پل‌خمری
۱۰	سید جواد	سید اقبال	چپ دریا	شهر پل‌خمری
۱۱	سید دلاور	سید دمشا	قشلاق	شهر پل‌خمری
۱۲	فرهاد نیکفر	غلام حیدر	نمبر دو	شهر پل‌خمری
۱۳	غلام‌نبی مرادی	مرادعلی	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۱۴	سید روح‌الله	علی‌آغا	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۱۵	سیدجاوید موسوی	سید شیرآغا	قشلاق	شهر پل‌خمری
۱۶	توحید رسولی	ابوذر	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۱۷	علی‌عمران رسولی	ابوذر	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۱۸	سیمع‌الله	عوض	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۱۹	سیدفواد نظامی	سید نورآغا	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۲۰	احمدشاد احمدی	احمد شاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۲۱	سید نعیم	سید علی شاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۲۲	محمدقاسم ایوبی	محمد داوود	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۲۳	صفرمحمد	چمن‌علی	کارته خراسان	شهر پل‌خمری
۲۴	سید اسماعیل	سید علی آغا	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۲۵	سید ظاهر	سید ابراهیم	قشلاق	شهر پل‌خمری
۲۶	عبدالله	حسین‌علی	کارته خراسان	شهر پل‌خمری
۲۷	سید سرور	سید یوسف	قشلاق	شهر پل‌خمری
۲۸	تیمورشاه	احمدشاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۲۹	احمد رشاد	احمدشاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۰	عبدالصیر	شیراحمد	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۱	میلاذ	یحیا	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۲	غلام‌یحیا	سخی‌داد	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۳	روهین	شاهزاده	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۴	رازق	محمد اکرم	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۵	سید نانب	سید علی‌شاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۶	ضامن‌علی	سبز علی	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۷	سید حمیدالله	سید انورشاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۸	میر آغا	سید نورآغا	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۳۹	نجیب	محمد ابراهیم	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۴۰	خالق‌داد	کریم‌داد	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۴۱	نعمت‌الله	غلام‌سخی	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۴۲	محمد اسلم	محمد حسن	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۴۳	آرش	محمد داوود	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۴۴	سید هادی	محمد اسحاق	قشلاق	شهر پل‌خمری
۴۵	محمد کاظم	کریم‌داد	قشلاق	شهر پل‌خمری
۴۶	بی‌بی گل	محرم‌علی	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۴۷	عبدالغفار	نوراحمد	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۴۸	مرسل	احمد جاوید	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۴۹	اسدالله	میرزانظر	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۰	سید امین	سید انور	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۱	فاطمه	سید محمد	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۲	سید امین	محمد اکرم	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۳	سید نورالله	سید سلام	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۴	شکیبا	غلام‌رسول	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۵	غلام‌نبی	شهناز	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۶	سید حبیب	سید حسین‌شاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۷	سید بصیر	سید اسحاق	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۸	سیدمحمد حسن	سید قلندرشاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۵۹	سید سرور	سید یوسف	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۶۰	سید طاهر	ابراهیم‌شاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۶۱	سید عقیل	محمد انور	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۶۲	سید جاوید	غلام‌نبی	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۶۳	صالح	حبیب‌الله	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۶۴	میناجان	شاه کریم‌شاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۶۵	روح‌الله	حبیب‌الله	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری
۶۶	سیدعلی کریمی	سید شاه	اسلام‌قلعه	شهر پل‌خمری

انفجار در باشگاه مشت‌زنی ملت؛ قبل از حمله باشگاه‌های ورزشی دشت برچی تهدید شده بود



با چالش‌های فزاینده و نگرانی‌های عمیقی نسبت به ادامه‌دادن به ورزش مواجه شده‌اند. مجتبا محبی، یک تن از ورزشکاران در غرب کابل، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید: «در حال حاضر، هیچ کس امنیت ندارد. ورزشکاران با ترس و لرز، ورزش خود را ادامه می‌دهند». او، می‌گوید که حمله‌های تروریستی اخیر در غرب کابل، روی روحیه و انگیزه‌ی ورزشکاران برای رفتن به ورزشگاه‌ها تأثیر منفی گذاشته است. «حادثات باعث می‌شود که جوانان از ورزش و رویاهایی که دارند، دست بردارند».

در یک ماه گذشته، دو حمله‌ی تروریستی در غرب کابل رخ داده که یکی باشگاه مشت‌زنی ملت و دیگری موتر مسافری را هدف قرار داده و در نتیجه، ده‌ها شهروند هزاره، کشته و زخمی شده‌اند.

افغانستان (یوناما)، در ۱۴ قوس، در صفحه‌ی فیسبوک خود نوشته است: «ماه گذشته، افغانستان شاهد افزایش خشونت علیه جامعه‌ی شیعه هزاره در کابل، بغلان و اخیراً در هرات بوده است.» یوناما ضمن ابراز هم‌دردی با قربانیان، خواستار تحقیقات، پاسخ‌گویی به عاملان و افزایش حمایت از افراد در معرض خطر شده است. حمایت از افراد در معرض خطر، در حالی از سوی یوناما مطرح می‌شود که گروه طالبان، هیچ گونه تلاشی را برای جلوگیری از حمله‌های تروریستی، حتی فراهم کردن امکان‌ها و فرصت‌هایی برای درمان زخمیان انجام نمی‌دهد.

در نتیجه‌ی افزایش حمله‌ها و تهدیدهای تروریستی در غرب کابل، روند عادی فعالیت‌های روزمره‌ی باشندگان این بخش کابل به ویژه ورزشگاه‌ها مختل شده و ورزشکاران،

بر باشگاه مشت‌زنی ملت، شش تن کشته شده و ۱۱ تن زخم برداشته است. پنج تن از زخمی‌های این رویداد به شمول رحیم افضلی و برادرش، پس از رویداد در وضعیت وخیمی قرار گرفته بودند. یکی از ورزشکاران در این باشگاه به نام نعیم نیز، برای یک هفته در شفاخانه‌ی محمدعلی جناح در حالت بی‌هوشی قرار داشت و اکنون هم، وضعیت صحتی اش خوب نیست. منابع، می‌گویند که نزدیک به یک ماه پیش از حمله به باشگاه ورزشی ملت، حمله‌کنندگان، همه باشگاه‌های ورزشی غرب کابل را تهدید کرده بودند. مسئولیت حمله بر باشگاه مشت‌زنی ملت را گروه داعش بر عهده گرفته است. سایت اعماق وابسته به این گروه، فردای این رویداد -۵ عقرب- با نشر پیامی گفت که حمله بر ورزشگاه ملت واقع در دشت برچی غرب کابل را این گروه انجام داده است. گروه داعش، در این پیام، شمار کشته‌ها و زخمی‌های این حمله را ۳۵ نفر گفته است.

حمله‌های تروریستی اخیر در برابر شیعیان افغانستان به ویژه دو حمله بر ورزشگاه ملت و موتر مسافری نوع کاستر در غرب کابل، واکنش‌های زیادی به شمول واکنش‌های بین‌المللی را به همراه داشته است. ریچارد بنت، گزارش‌گر حقوق بشر سازمان ملل متحد برای افغانستان، پس از این حمله‌ها در صفحه‌ی اکس خود نوشت: «از کشته و زخمی شدن چندین نفر در سومین حمله‌ی انفجاری به هزاره‌ها در کم‌تر از یک ماه اخیر، گزارش‌های وحشت‌ناک به من رسیده است. من تحقیقات کامل و شفاف با هدف شناسایی عاملان و پاسخ‌گویی آن‌ها را خواستارم.»

کرن دکر، کاردار سفارت امریکا برای افغانستان نیز، با انتشار پیامی در شبکه‌ی اجتماعی اکس، با ابراز هم‌دردی با قربانیان حمله بر باشگاه مشت‌زنی ملت، گفته است که دسترسی به عدالت برای قربانیان حمله‌های تروریستی در افغانستان زیر سلطه‌ی طالبان، کار دشواری است. او گفته است: «مردم افغانستان، استحقاق عدالت و امنیت را دارند و نمی‌توان به تروریست‌ها اجازه‌ی سوءاستفاده داد.» وزارت خارجه‌ی امریکا، با نشر گزارشی در ۱۰ قوس، گفته که گروه داعش شاخه‌ی خراسان در افغانستان فعال است. در این گزارش که فعالیت‌های تروریستی در جهان در سال ۲۰۲۳، بررسی شده، آمده که شاخه‌ی خراسان گروه داعش، حمله‌های تروریستی را در افغانستان به ویژه بر شیعه‌ها افزایش داده است.

هم‌چنین دفتر هیئت معاونت سازمان ملل متحد در

جاده‌ی ابریشم: در ادامه‌ی حمله‌های تروریستی در غرب کابل که شهروندان هزاره را هدف قرار می‌دهد، در چهار عقرب سال روان، حمله‌ای انتحاری در باشگاه مشت‌زنی ملت در دشت برچی شهر کابل رخ داد که در نتیجه، شماری از ورزشکاران کشته شده و شماری هم زخم برداشته‌اند. از آن جا که حکومت همیشه تلاش کرده، آمار واقعی تلفات حمله‌های تروریستی بر شهروندان هزاره را کتمان کند، در مورد حمله بر باشگاه مشت‌زنی ملت نیز، آمار متفاوتی از سوی حکومت، رسانه‌ها و منابع مردمی ارائه شده است. خالد زدران، سخن‌گوی فرماندهی امنیه‌ی طالبان در کابل، یک روز پس از حمله، در برگه‌ی ایکس خود، نوشت که در حمله بر باشگاه مشت‌زنی ملت، چهار تن کشته شده و هفت تن زخم برداشته است؛ اما رسانه‌ها به نقل از گواهان رویداد و شفاخانه‌های غرب کابل، شمار تلفات را بیش‌تر اعلام کرده‌اند.

دوپیچه‌وله، به نقل از گواهان حمله بر باشگاه مشت‌زنی ملت، گزارش داده که در این حمله، هشت تن کشته شده و شماری زیادی از ورزشکاران زخمی شده‌اند. در همین حال، خبرگزاری فارس بخش افغانستان، شمار کشته‌های این حمله را شش تن و زخمی‌های آن را ۱۱ تن گزارش داده است. این خبرگزاری با استناد به آمار شفاخانه‌های غرب کابل، در سایت خود نوشته است: «تنها چهار تن کشته و دو زخمی، به بیمارستان محمدعلی جناح منتقل شده‌اند. همین‌طور بیمارستان‌های خصوصی عالمی و امیری غرب کابل نیز، از دریافت دو کشته و نه زخمی خبر داده‌اند.»

روزنامه‌ی اطلاعات روز، نوشته که انفجار در داخل باشگاه، در زمانی که ورزشکاران مشغول تمرین بودند، رخ داده است. این روزنامه، نوشته است: «هر روز در شیفت شب این باشگاه بوکس، بین ۵۰ تا ۷۰ نفر در آن جا تمرین می‌کردند. این باشگاه در ساختمان چهارطبقه قرار داشت و سه طبقه‌ی این ساختمان نیز، آسیب دیده است.»

رحیم افضلی، مربی باشگاه مشت‌زنی ملت که در حمله بر این باشگاه زخم برداشته بود، به جاده‌ی ابریشم، می‌گوید که یک هفته در شفاخانه زیر درمان بوده است. او، می‌گوید: «اکنون از شفاخانه مرخص شده‌ام اما کاملاً بهبود پیدا نکردم. هر چند زخم‌هایم خوب شده، اما سوختگی‌هایی که در قسمت پایم دارم، هنوز خوب نشده و گشته [راه رفته] نمی‌توانم.»

یافته‌های جاده‌ی ابریشم، نیز نشان می‌دهد که در حمله

سوغ مرگ و اندوه ناداری؛ باقرض و قوال، مجید را نثاوی کردیم

عادلۀ آذین نظری



بودند، چهار پسر و یک دختر به‌جامانده از محمد نسیم، این روزها، روزگار به معنای واقعی کلمه بدی را سپری می‌کنند و نمی‌دانند از چه راهی نیازهای شان را فراهم کنند.

گلثوم، خانم محمد نسیم که ۳۵ سال دارد، این روزها در اندوه از دست‌دادن همسر و پسر بزرگش، گوشه‌نشین شده، کم‌تر با دیگران حرف می‌زند و این اندوه جان‌سوزش را در خودش می‌ریزد. پویا در مورد او می‌گوید: «هر چه برایش بگویی اصلاً نمی‌شنود.» گلثوم، مانند شوهرش سواد ندارد و در همه سال‌های زندگی مشترک با محمد نسیم، مصروف انجام کارهای خانه بوده است.

در سوی دیگر این رویداد خونین، مجید است که پای راستش دچار سوختگی شدید شده و در کنار این، روانش چنان دگرگون شده که حتی از مرگ کاکا و پسرکاکایش، چیزی نمی‌داند. مجید که ۲۶ سال دارد، پس از یک سال جست‌وجو برای کار، تازه چهار روز می‌شد که توانسته بود، وارد کار شود؛ آن هم کارگری در ساختمان. مجید پس از آسیب‌دیدن در انفجار، برای یک هفته به کما می‌رود و به دلیل چهره‌های زیادی که بدنش برخورد کرده بود، چند روز پس از به‌هوش آمدن، در بخش عاجل بستری می‌شود. ادامه در صفحه ۱۱

می‌شود که این رویداد تصادم نه بل که انفجار بوده است. «من کس دیگری را خبر نکردم؛ رفتم دیدم که انتحاری شده، هیچ کدام شان را ندیدم، به هر کدام این‌ها زنگ می‌زدم؛ ولی گوشی شان خاموش بود، فوراً در خانه به پدرم تماس گرفتم.» پویا پس از این که خانواده‌اش را از این رویداد آگاه می‌کند، به شفاخانه‌ی علی جناح می‌رود که در چند قدمی محل رویداد است. «بعداً رفتم شفاخانه‌ی علی جناح؛ با دوستان داخل شفاخانه شدیم و نام‌های این سه نفر را دادیم. دکتران بعد از یک ساعت انتظار، برایم فهرست قربانیان را خواندند.» پویا آگاه می‌شود که مجید، پسر کاکایش، زخمی است و به بخش عاجل شفاخانه‌ی علی‌آباد منتقل شده است؛ محمد نسیم حیدری، پسر کاکا و مصطفی حیدری، نوه‌ی کاکایش، جان باخته و جسدهای شان اکنون در طب عدلی است. او، به طب عدلی و سپس به شفاخانه‌ی علی‌آباد می‌رود و تا ۱۱:۰۰ شب آن جا می‌ماند. پس از تمام کردن طی‌مراحل پرونده‌های پزشکی شان، سمت خانه‌ی پسر کاکایش می‌رود و با هم‌راهی خانواده‌اش، فردا صبح زود، محمد نسیم و پسرش را به خاک می‌سپارند؛ زندگی‌هایی را که هر کدام مسئولیت روی شانه‌های شان داشتند و رویایی در سر شان که می‌خواستند آن را دست‌یافتنی کنند. محمد نسیم ۳۸ سال داشت و تنها توانسته بود آموزش‌های ابتدایی‌اش را به پایان برساند. همه‌ی زندگی او با کاگری گذشته بود؛ اما از درآمد اندکی که از آن به دست می‌آورد، فرزندانش را به مکتب فرستاده و آن‌ها را به خواندن و نوشتن تشویق می‌کرد. مصطفی، پسر دوم محمد نسیم بود و دو ماه بود که با او سر ساختمان کار می‌کرد. مصطفی ۱۸ ساله و دانش‌آموز صنف دوازدهم بود. او، تا چاشت در مکتب بود و پس از آن تا پایان روز، با پدرش سر ساختمان کار می‌کرد. مصطفی می‌خواست در دانشگاه رشته‌ی پزشکی را فراگیرد و زندگی متفاوتی را برای خود و خانواده‌اش بسازد. مصطفی دانش‌آموز ممتاز مکتبش بود و در آغاز سال، چهار ماه آمادگی کانکور خواند و در کانکورهای آزمایشی نیز، امتیازهای بلندی می‌گرفت. انتخاب‌های او، بیش‌تر متمرکز به پزشکی معالجه‌ای، داروسازی و دیگر بخش‌های پزشکی بود. مصطفی پس از این که کار با پدرش را آغاز کرد، دیگر صنف آمادگی را ترک کرد و تصمیم داشت زمستان به آن ادامه بدهد؛ اما زندگی دیگر مجال آن را به او نداد. با کشته‌شدن محمد نسیم و مصطفی که دو نان‌آور خانواده

پنج‌شنبه، نه عقرب است و عقربه‌های ساعت، شش شام را نشان می‌دهد. محمد نسیم هم‌راه پسرش مصطفی و مجید برادرزاده‌اش، لباس کار شان را عوض می‌کنند و از پل سرخ در کاستری به سمت پل سوخته راه می‌افتند. آن‌ها تازه چهار روز شده بود که با هم در یک ساختمان در پل سرخ، ناحیه‌ی ششم شهر کابل، کارگری می‌کردند. پس از این که به پل سوخته می‌رسند، سوار کاستر دیگری به سمت پایانی دشت برچی، جایی که در آن زندگی می‌کردند، حرکت می‌کنند. هر سه‌ی آن‌ها، در یک چوکی کنار هم نشسته بودند و هنوز در ایستگاه مهتاب‌قلعه، در



سوگ مرگ و اندوه ناداری؛ باقرض و قوال، مجید را نداوی کردیم

او، اکنون در شفاخانه‌ی علی آباد، مراحل روان‌درمانی را سپری می‌کند.

جعفر محمدی، برادر مجید با خانواده‌اش در ایران زندگی می‌کنند و پس از این که از زخمی شدن مجید، آگاه می‌شود، با پنج میلیون تومانی که داشت، خودش را به کابل می‌رساند تا از برادرش مراقبت کند. او نیز در هنگام کار در ایران، دستش زیر دستگاه رفته و انگشتانش را از دست داده است؛ چیزی که سبب شده دیگر نتواند هر کاری را انجام بدهد. ناداری و درمان‌دگی این خانواده، آن‌ها را ناچار کرده که برای درمان مجید، از دوستان و بستگان شان بدهی بگیرند. جعفر می‌گوید: «با قرض و قوال، او را تا حال تداوی کردیم.» فراهم کردن زمینه‌های درمان مجید از یک سو و نگرانی از فراهم کردن امکان‌های گرمایشی در خانه در سوی دیگر، به اندوهی در جعفر بدل شده و او را از روزهای پیش رویش که نمی‌داند چه در انتظار شان است، بیش‌تر نگران کرده است. «اکنون که هوا سرد شده، در خانه چوب و زغال نداریم. من حیرانم وقتی او را از شفاخانه رخصت کند، در خانه چه گونه او را گرم نگه داریم.»

انفجار ۱۶ عقرب در دشت برچی؛ هفت کشته و ۲۰ زخمی برجای گذاشت

داعش مسئولیت حمله‌ی ۱۶ عقرب سال روان بر موتر مسافربری نوع کاستر در ایستگاه مهتاب‌قلعه در دشت برچی را به عهده گرفت.

سایت اعماق وابسته به گروه داعش، اعلام کرده که این گروه انفجار سه شنبه، ۱۶ عقرب - در جاده‌ی شهید مزاری در دشت برچی کابل را انجام داده است.

خالد زدران، سخن‌گوی فرماندهی طالبان، ساعتی بعد از انفجار، در صفحه‌ی اکس خود نوشت که انفجار در یک موتر نوع کاستر رخ داده و در آن کم‌از کم، هفت تن کشته شده و ۲۰ زخمی برداشته است.

در همین حال، گواهان رویداد، به جاده‌ی ابریشم، گفت که در انفجار شام گذشته در دشت برچی کابل، بیش از ۴۰ تن کشته و زخمی شده‌اند.

یکی از دست‌فروشان نزدیک محل رویداد، می‌گوید که انفجار زمانی رخ داد که مردم از ساحه‌ی پل سوخته به طرف

خانه‌های خود می‌رفتند. او، افزود: «انفجار به اندازه‌ی قوی بود که کاستر پر از مسافر را کاملاً تخریب کرد.» این گواه رویداد، اظهار داشت که چندین موتر سائیکل‌سوار که در نزدیک کاستر در حرکت بودند نیز، در این رویداد کشته شده‌اند.

یکی از دکان‌داران نزدیک به محل رویداد نیز، به جاده‌ی ابریشم گفت: «از شدت انفجار شیشه‌های دکان‌ها شکست و وقتی به محل انفجار نگاه کردیم، کشته و زخمی‌های زیادی در آن جا افتاده بود که بعداً مردم به شفاخانه انتقال دادند.»

به‌گفته‌ی ساکنان محل، این انفجار شامگاه روز (سه‌شنبه، ۱۶ عقرب) در ساحه‌ی مهتاب‌قلعه در جاده عبدالعلی مزاری، در مقابل شفاخانه محمدعلی جناح رخ داده است.

توماس وست: حمله‌های بی‌رحمانه بر هزاره‌ها باید متوقف شود

توماس وست، نماینده‌ی ویژه‌ی امریکا در امور افغانستان، خواستار توقف حمله‌ها در برابر شهروندان هزاره‌ی افغانستان شد.

او، چهارشنبه‌شب ۱۶ عقرب - در واکنش به حمله‌ی اخیر در دشت برچی شهر کابل، در صفحه‌ی اکس نوشته است: «از تلفات غم‌انگیز سومین حمله بر هزاره‌ها در کم‌تر از یک ماه گذشته، سوگواریم. خواستار تحقیقات کامل هستیم.»

ریچارد بنت، گزارش‌گر ویژه‌ی حقوق بشر سازمان ملل متحد برای افغانستان نیز، خواستار انجام تحقیقات برای شناسایی و پاسخ‌گویی عاملان حمله‌ی اخیر در دشت برچی کابل شده است.

کاربران شبکه‌های اجتماعی طالبان را به کوتاهی در تأمین امنیت هزاره‌ها متهم می‌کنند

مانند همیشه، حمله‌ی تروریستی شام ۱۶ عقرب، بر موتر مسافربری نوع «کاستر» در ایستگاه مهتاب‌قلعه‌ی جاده‌ی شهید مزاری در غرب کابل، با واکنش‌های گسترده‌ی کاربران شبکه‌های اجتماعی به ویژه فیسبوک همراه بود.

کاربران شبکه‌های اجتماعی، با انتشار عکس‌هایی از قربانیان در صفحه‌ی شان، انجام چنین حمله‌ها در غرب کابل راه، ادامه‌ی «نسل‌کشی» هزاره‌ها عنوان کرده‌اند. برخی از آن‌ها ضمن محکوم کردن این حمله‌ها، حکومت طالبان را به سهل‌انگاری و بی‌پروایی در راستای تأمین امنیت هزاره‌ها متهم می‌کنند.

امین آرمان، در برگه‌ی فیسبوک خود، در رابطه به محمد نسیم حیدری و مصطفی پسرش، دو تن از کشته‌شدگان حمله‌ی انفجاری بر موتر مسافربری نوع کاستر در دشت برچی، نوشته که محمد نسیم و پسرش که باشند‌های اصلی ولسوالی ورس بامیان بودند، در کابل کارگر بودند و از طریق کار ساختمانی روزی حلال برای خانواده‌ی شان فراهم می‌کردند. آرمان می‌افزاید: «همان طوری که هزاران هزاره‌ی دیگر در سال‌های گذشته، روستاهای خود را ترک کردند تا با زندگی در شهرها، در سرنوشت فرزندان دانش‌آموز و دانش‌جوی شان تغییر ایجاد کنند، نسیم نیز کابل را انتخاب کرد.» او می‌گوید که این پدر و پسر به دلیل این که کرایه‌ی کاستر ارزان‌تر از تکیسی و موتر مسافربری نوع «تونس» بوده، سوار کاستر می‌شوند؛ غافل از این که «مینی‌بوس‌ها و موترهای شهری هم به جاهای مناسب برای نسل‌کشی هزاره‌ها بدل شده است. ما نسل‌کشی می‌شویم، به این دلیل که هزاره‌ها هستیم.»

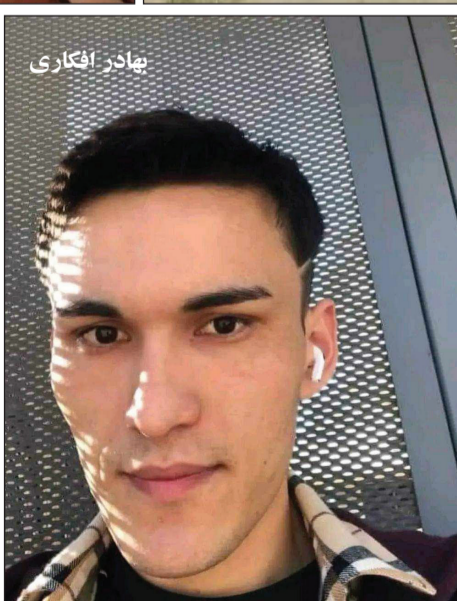
عزیزالله خلیلی، دیگر کاربر فیسبوک، در صفحه‌اش در مورد کشته شدن یکی از دانش‌جویانش به نام اسحاق هدایتی در حمله‌ی تروریستی بر موتر نوع کاستر در دشت برچی، نوشته است. او از هدایتی به عنوان «جوان درس‌خوان، فعال، خوش‌اخلاق و خوش‌برخورد» یاد کرده است. خلیلی نوشته است: «او هم طالب علم دینی بود و هم دانش‌جوی سال دوم مدیریت.» او با انتقاد از غفلت حکومت طالبان برای تأمین امنیت هزاره‌ها، می‌نویسد: «همان گونه که دولت جمهوری در تأمین امنیت هزاره‌ها کوتاهی می‌کرد، کسوتان کنونی نیز چنین است. مردم خود باید در فکر خود باشند.»

هادی صباح، یکی دیگر از کاربران فیسبوک، در صفحه‌اش نوشته است: «شوربختانه بار دیگر گروه متوحش، سیه‌دل و تاریک‌اندیش، حادثه آفرید و خیل

عظیم را با زهم به گلیم غم نشاند.» او که پسر کاکایش را در حمله‌ی انفجاری بر موتر کاستر در دشت برچی از دست داده، می‌نویسد: «با دریغ و درد این بار اما، فرزند دیگری آتاعطا، عموزاده‌ی عزیزم غلام‌رضای جوان را در انفجار شب گذشته کاستر مسافربری لین برچی از دست دادیم.» علی‌داد میرزایی، دیگر کاربر فیسبوک، از کشته شدن یکی از جوانان دانش‌آموخته‌ی خانواده‌اش به نام بهادر افکاری در انفجار موتر کاستر در غرب کابل نوشته است. او، از افکاری به عنوان «جوان مؤدب، خوش‌نام و خوش‌فکر» یاد می‌کند.

امیر آصف، یکی از کاربران فیسبوک، در واکنش به انفجار در باشگاه ورزشی ملت در دشت برچی شهر کابل، نوشته است: «امروز از پیش‌مارکت پیوند عبور کردم؛ خرابی‌ها نشان می‌دهد که انفجار وحشت‌ناک بوده و نصف مارکت، کاملاً تخریب شده است. با گذشت ساعت‌ها از زمان وقوع رویداد، جمعیت زیادی در نزدیکی محل رویداد جمع بودند و نظاره‌گر خرابی‌های آن بودند.» او، می‌افزاید که از میزان خرابی به‌جامانده از رویداد، روشن بود که تلفات و خسارت‌های آن، درشت و سنگین بوده است. به گفته‌ی امیر آصف، هنگام عبور او از نزدیکی مارکت، طالبان هنوز از ورود مردم به محل رویداد، جلوگیری می‌کردند. جواد ماندگار، خبرنگار افغانستانی در تبعید نیز، در صفحه‌ی فیسبوک خود، نوشته که در انفجار کلب ورزشی ملت، هفت تن کشته شده و ۲۷ تن زخم برداشته است. ماندگار به نقل از منابع محلی در کابل، نوشته که طالبان، به مردم اجازه نداده‌اند تا به زخمی‌های این رویداد خون بدهند. «خانواده‌ی شهدا و زخمیان در شفاخانه‌ی محمدعلی جناح برای اهدای خون مراجعه می‌کنند؛ اما گروه طالبان، ممانعت کرده و اجازه‌ی ورود نمی‌دهند.»

حمله‌های تروریستی بر شهروندان هزاره، همواره واکنش‌های زیادی را در شبکه‌های اجتماعی به همراه دارد و شهروندان به ویژه هزاره‌ها، از این طریق، درد و اندوه و خواسته‌های شان را بروز می‌دهند؛ اندوه کشته شدن به دلیل هزاره‌بودن و خواسته‌هایی که بیش‌تر در برابر سازمان‌های حقوق‌بشری به ویژه سازمان ملل قرار می‌گیرد.



هزاره‌کشی در هرات؛ سربالی که با کارگردانی طالبان ادامه دارد

محمد حسین فیاض

فراهی، معاون والی طالبان برای هرات، به شهرک جبرئیل رفته و از تأمین امنیت و جلوگیری از تکرار حمله‌ها و ترور عالمان دینی شیعه اطمینان داده‌اند.

واکنش‌ها به حمله بر سه‌چرخ در هرات

حمله‌ی ۱۰ قوس بر شهروندان هزاره در شهرک جبرئیل هرات، واکنش‌های زیادی را در فضای مجازی به همراه داشت و شمار هم در سوگ از دست‌دادن عزیزان شان در این رویداد نوشتند.

رضا ناطقی، یکی از کاربران فیسبوک که محسن حامدی، شوهرخواهرش را در این رویداد از دست داده، خطاب به خواهرزاده‌اش، نوشته که محمدحسین، خواهرزاده‌اش، هنوز خیلی کوچک است و نیاز شدید داشت که حمایت و سایه‌ی پدرش روی سرش باشد. «محمدحسین حامدی، امروز آخرین تکیه را به پیکر پاره پاره پدرش زد و وداع کرد. این وداع آن قدر تلخ است برایم که تمام وجودم را آتش زده است؛ ولی تنها چیزی که کمی دردم را تسکین می‌دهد، وعده‌ی الهی است که خون شهید خشک نمی‌شود.»

ناطق‌ی نوشته که محمدحسین حامدی، یک طلبه‌ی بی‌گناه و جوان متدین بود؛ اما متأسفانه در چند قدمی خانه‌ی شان، توسط تروریستان کوردل، کشته شد. «یتیمان کوچکش، رقیه‌وار و سکینه‌وار امشب او را گم کرده، نمی‌دانیم چه جواب بدهیم.»

امیر احسانی، دیگر کاربر فیسبوک و یکی از دوستان محسن حامدی، نوشته است: «همین چند روز پیش آمدم هرات، زنگ زدم احوال شه گرفتیم، خیلی خوش حال شد؛ با همون طبع شوخ و شیرینش، گفت: قندک خوب شد آمدی حتما میباید از نزدیک می‌بینی؛ ولی متأسفانه فرصت کم بود، قسمت نشد از نزدیک ببینم.»

محمدرضا عالمی لعلی، فعال اجتماعی و یکی از دوستان محسن حامدی، نوشته که او از دوستان دوره‌ی طلبگی‌اش بود و جوانی پرشور و سخی. «در حالی که مبلغ دین بود، از امکانات اندکی که در اختیار داشت، تیم‌های فوتسال و بخش‌های ورزشی را حمایت می‌نمود. متأسفانه، امروز دستان نابه‌کار قاتلان بی‌رحم، او را با جمعی از بی‌گناهان در هرات گلوله‌باران کردند.»

این رویداد، دو تن زخم برداشته که یکی از آن‌ها به دلیل وخیم‌بودن وضعیتش، برای درمان به ایران منتقل شده است.

رخشانه نوشته که صبح روز جمعه، سخی‌داد غلامی که باشنده‌ی ساحه‌ی «پل پشتون» است، همراه اعضای خانواده و دو عالم دینی که باشنده‌ی «شهرک شهدا» استند، به «شهرک سبز»، خانه‌ی بستگان خود رفته بودند. چاشت همان روز، با سه‌چرخه‌ای که راننده‌اش هم از بستگان شان بوده، به سمت شهرک شهدا و جبرئیل در حرکت بودند که موتر نوع «فیلدر» سفیدرنگ و بدون پلست، آن‌ها را تعقیب کرده و در انتهای سرک شهرک سبز که به جاده‌ی نقره وصل می‌شود، سه‌چرخ را توقف داده و سرنشینان آن را پایین کرده‌اند.

سرنشینان سه‌چرخ شامل سخی‌داد غلامی همراه همسر و پسرش، دو عالم دینی، یک زن همراه داماد خود، از بستگان خانواده سخی‌داد و به شمول راننده‌ی سه‌چرخ که در مجموع هشت نفر بوده‌اند. به گفته‌ی منبع، افراد مسلح وقتی آن‌ها را از سه‌چرخ پایین کرده‌اند، پرسیده‌اند که کجا رفته بودند و به آن‌ها اجازه‌ی صحبت کردند ندادند و تیرباران شان کرده‌اند. افراد مسلح، پس از این که بر سخی‌داد و همراهانش شلیک می‌کنند، دوباره با موتر خود به سمت شهرک سبز برمی‌گردند. به گفته‌ی منبع، رخشانه، صورت افرادی که به سرنشینان سه‌چرخ شلیک کرده‌اند، بسته بوده است.

به گزارش رخشانه، می‌گوید که در این رویداد، سخی‌داد غلامی همراه همسر و پسرش، محمدحسین حامدی و محمدتقی صادقی، عالمان دینی، یک زن و یک پسر دیگر از بستگان سخی‌داد کشته شده‌اند. سید حسین، راننده‌ی سه‌چرخ که به شدت زخمی شده، فردای آن روز، برای درمان بهتر به ایران انتقال داده شده است و یک پسر دیگر نیز از بستگان سخی‌داد که گلوله به دستش اصابت کرده بود، از شفاخانه مرخص شده است.

طالبان در هرات نیز، گفته‌اند در این حمله شش تن کشته و دو تن زخمی شده است.

رخشانه گزارش داده که پس از آخرین رویداد، شماری از مقام‌های طالبان به شمول حیات‌الله مهاجر

اخلاقی و خادم‌حسین هدایتی، حوالی ۱۲:۰۰ چاشت ۲ قوس سال روان، توسط افراد مسلح موترسایکل‌سوار در شهرک جبرئیل هرات تیرباران شدند. یکی از منابع، در همان روز، به جاده‌ی ابریشم گفته بود: «رجب‌علی اخلاقی و خادم‌حسین هدایتی، از علمای شیعه، امروز در شهرک المهدی جبرئیل هرات توسط افراد مسلح موترسایکل‌سوار به صورت فجیعی به شهادت رسیدند.»

مسئولان محلی طالبان در هرات، هنوز در باره‌ی این رویداد چیزی نگفته‌اند. و اما شماری از کاربران شبکه‌های اجتماعی و چهره‌های فرهنگی و سیاسی، کشتار عالمان دینی اهل تشیع د این ولایت را ادامه‌ی «نسل‌کشی» هزاره‌ها عنوان کرده‌اند.

۳. ترور عالمان دینی هزاره‌تبار در هرات به اخلاقی و هدایتی پایان نیافت. به دنبال آن، افراد مسلح ناشناس، در تیراندازی بر یک سه‌چرخه در شهر هرات، شش تن را کشته‌اند. این رویداد، پس از چاشت ۱۰ قوس - در منطقه‌ی «کوره‌ملی» در شهرک جبرئیل شهر هرات رخ داده که در آن، چهار مرد به نام‌های محمدحسین حامدی و محمد تقی صادقی، عوض و سخیداد، دو زن به نام‌های حکیمه و نجیبه کشته شده‌اند.

رخشانه، با نشر گزارشی از این رویداد در ۱۳ قوس، نوشته که مهاجمان مسلح، سوار بر موتر تیزرفتار، حوالی ۱۲:۳۰ پس از چاشت جمعه ۱۰ قوس - با خون‌سردی تمام بر غیرنظامیان در منطقه‌ی موسوم به «کوره‌ملی» شهرک جبرئیل شهر هرات تیراندازی کردند. رخشانه به نقل از یکی از منابعش، نوشته: «مسافری یک سه‌چرخ مسافری، از سوی مهاجمان سوار بر موتر فلدر سفید و بدون پلست، ریگ‌بار شده و فرار کردند و ما نتوانستیم شمار مهاجمان را تشخیص دهیم و این که چه کسانی بودند.»

به گزارش رخشانه، محمدحسین حامدی، امام مسجد «حضرت ابوالفضل» و محمدتقی صادقی، امام مسجد «رسول اعظم»، دو باشنده‌ی منطقه‌ی کوره‌ملی و سه عضو یک خانواده به شمول یک زن به نام نجیبه از باشندگان منطقه‌ی «پل پشتون» و یک زن دیگر به نام حکیمه از منطقه‌ی «کوره‌ملی»، در این حمله کشته شده‌اند. در

طالبان که از مهم‌ترین گروه‌های عامل کشتار هزاره‌ها در افغانستان است، مثل گذشته، این سربالی خونین را ادامه داده و تنها به دلیل فراگیربودن شبکه‌های اجتماعی و همه‌گیرشدن فن‌آوری‌های تصویربرداری و ضبط صدا، نمی‌تواند یا نمی‌خواهد به گونه‌ی مستقیم عقده‌ی قومی - بدوی خود را روی هزاره‌ها خالی کند؛ اما، آن را با نقاب داعش و کوچی اجرا کرده است.

دید زده‌هزاره و نداشتن «حس مسئولیت تأمین امنیت» آن‌ها، در گروه طالبان، سبب شده که دایره‌ی امنی برای کشتار هزاره‌ها در افغانستان شکل بگیرد و تحت نام داعش، به راحتی به طرح‌ریزی حمله‌ها در برابر هزاره‌ها و زمینه‌های اجرایی آن، دست پیدا کند. حمله‌های بزرگ داعش مانند حمله بر مرکز آموزشی کاج در کابل و حمله بر مسجد سه‌دکان در بغلان که از شهروندان هزاره صدها کشته و زخمی گرفت، نمونه‌هایی از برآیند کوتاهی طالبان برای تأمین امنیت این شهروندان است. در همین حال، روی کرد ضد هزاره‌ی طالبان و حمله بر آن‌ها و کوچ اجباری هزاره‌ها از خانه و زمین پدری شان، به گروه‌های تروریستی این شهامت را می‌دهد که در برابر کشتار هزاره‌ها، هیچ هراسی از پی‌گرد از سوی طالبان را نداشتند که این بدون شک، به قوت انگیزه‌ی آن‌ها برای کشتار هزاره‌ها کمک زیادی می‌کند.

در زیر، شماری از رویدادهای جداگانه در دوره‌ی حاکمیت گروه طالبان در هرات را می‌آورم که در چند ماه اخیر چهار عالم دین هزاره و چهار نفر دیگر در ساحه هزاره‌نشین این ولایت تیرباران شده‌اند.

۱. افراد مسلح ناشناس، یک‌شنبه شب - ۳۰ میزان سال روان -، عیدمحمد اعتمادی، یکی از عالمان دینی هرات را از خانه‌اش در روستای خوش‌رود ولسوالی انجیل هرات، بیرون آورده و سپس به گلوله بسته‌اند.

منابعی در هرات به جاده‌ی ابریشم گفت که عیدمحمد اعتمادی، عضو شورای علمای هرات، از متنفذان و امام مسجد شعیان در روستای خوش‌رود بود و توسط نیروهای طالبان از خانه‌اش بیرون آورده شده و سپس تیرباران شده است.

۲. همچنان دو عالمان دینی دیگر به نام‌های رجب‌علی



حامدی



رجب‌علی اخلاقی و خادم‌حسین هدایتی



عیدمحمد اعتمادی



محمدتقی صادقی



محمد محسن حامدی



دو پاشنده‌ی لعل و سرچنگل غور توسط افراد ناشناس کشته شد



و کشتار قرار گرفته‌اند. در ۱۳۹۳، چهارده هزاره به شمول یک نوعروس و داماد در این مسیر تیرباران شدند. مسئولان محلی دوره‌ی جمهوری، نیروهای طالبان را مسئول تیرباران مسافران هزاره عنوان کرده بودند. در ۱۴۰۰، وقتی نیروهای طالبان حمله‌های خود را بر نیروهای امنیتی حکومت پیشین افزایش دادند، چهار مسافر هزاره هنگام بازگشت از شهر فیروزکوه به لعل، در این مسیر تیرباران شدند.

بوم سیاه‌خرک سرچنگل پایین به قتل رسیدند، انسان‌های آرام، بی‌غرض و غریب‌کار بودند که فقط به کار و غریبی خود مصروف بودند.» شماری از رسانه‌ها به نقل از منابع شان، نوشته‌اند که «غلام‌حسین و آصف، توسط نیروهای طالبان کشته شده‌اند؛ زیرا آن‌ها، افرادی را با پوشش نظامی در محل رویداد دیده‌اند.» باشندگان هزاره‌ی ولسوالی لعل و سرچنگل غور، پیش از این نیز در مسیر لعل و فیروزکوه، مرکز غور، بارها مورد حمله

پشته لور [منطقه ایماق‌ها] از ناوه که به نام ناوه قبرغه نام دارد، طرف سیاخرک می‌رود.»

این منابع هم‌چنان می‌گویند که غلام‌حسین و آصف، توسط همین دو نفر موتورسایکل‌سوار، کشته می‌شوند و آن‌ها پس از این رویداد، به سمت «پشته لور برمی‌گردند. به قول این منابع، این اتفاق ۰۴:۰۰ پس از چاشت سه‌شنبه ۱۶-عقرب رخ داده است.

یک روز پس از کشته‌شدن این دو تن، مسافران در آن مسیر، می‌بینند که جسد دو تن روی سرک افتاده است. سپس، مسافران مردم را خبر می‌کنند و افراد از روستاهای نزدیک جسدها را به روستای «سیاه‌سنگ» انتقال می‌دهند. شماری از باشندگان لعل و سرچنگل، با انتشار تصاویرهای قربانیان در صفحه‌های فیسبوک شان، می‌گویند قتل این دو تن، ادامه‌ی «کشتار هدفمند هزاره‌ها» است. آن‌ها می‌گویند که قربانیان، گج‌کار بودند و با کسی دشمنی شخصی نداشتند؛ اما به دلیل این که هزاره بودند و از منطقه‌ی مرزی ولسوالی دولت‌یار غور به سوی لعل در حرکت بودند کشته شده‌اند.

یکی از کاربران فیسبوک که خود را باشنده روستای قربانیان معرفی می‌کند، نوشته است: «غلام‌حسین، فرزند حسین‌بخش هم‌راه آصف برادر خامش که در منطقه‌ی

جاده‌ی ابریشم: افراد ناشناس، دو باشنده‌ی روستای «سیاه‌سنگ» منطقه‌ی خم‌شور ولسوالی لعل و سرچنگل غور را به قتل رسانده‌اند.

این دو تن، سه‌شنبه‌ی همین هفته ۱۶-عقرب- در حالی که از محل کار شان به سمت خانه در حرکت بودند، کشته شده است.

دفتر مطبوعاتی فرماندهی امنیه‌ی غور نیز، روز گذشته با نشر خبرنامه‌ای، گفته که دو باشنده‌ی روستای «سیاه‌سنگ» ولسوالی لعل و سرچنگل، در مسیر راه توسط افراد مسلح ناشناس، با تفنگچه کشته شده است.

در خبرنامه آمده که این رویداد زیر بررسی و عاملان آن زیر پی‌گرد قرار دارد.

منابع محلی که نمی‌خواهند هویت شان فاش شود، به جاده‌ی ابریشم می‌گویند که این دو تن به نام‌های غلام‌حسین، فرزند حسین‌بخش و آصف، فرزند احمد، از روستای سیاه‌سنگ دره‌ی بیگ‌علی سفلی، به خاطر کارگری رفته بودند و بعد از ظهر سه‌شنبه با یک عراده موتورسایکل به سیاه‌سنگ در حال برگشت بودند.

منابع می‌افزایند: «قبل از این‌ها دو نفر دیگر نیز، از همین منطقه یعنی بوم سیاخرک طرف بیگ‌علی در حرکت بوده، آن‌ها دیده که موتورسواران با لباس ابلق پلنگی از طرف

چرا طالب کسی تفنگی به‌شانه ندارد؛ گزارشی از قتل‌های هدف‌مند هزاره‌ها در دایکندی

عصمت الطاف

تحصیل آغاز کرد. به تازگی (همین سال) از این دانشگاه فارغ شده بود. یک‌شنبه، ۲۸ عقرب ۱۴۰۲، حوالی ساعت شش شام، زمانی که از شهر نیلی، با موتورسایکلش راهی زادگاهش، روستای قخور ولسوالی پاتو بود، در مسیر راه، در پایین کوتل تمزان، از سوی افراد ناشناس تیرباران شد. این اتفاق در نزدیکی و حتا در چند قدمی مقر فرماندهی امنیه‌ی ولسوالی پاتو رخ داده است. مسئولان فرماندهی امنیه‌ی طالبان در این ولسوالی، هیچ اقدامی به خاطر دست‌گیری عاملان این رویداد نکرده‌اند.

به گفته‌ی نزدیکان و وابستگان مصدق غفاری، او با هیچ کسی دشمنی شخصی و خانوادگی نداشت؛ حتا در نهادهای دولتی و نظامی هم کار نکرده بود، تا مایه‌ی دشمن‌تراشی‌اش باشد. او به تازگی درس‌هایش را در دانشگاه تمام کرده بود و برایش آرزوهایی در سر داشت؛ آرزوهایی که برای همیشه ناتمام ماند. یکی از بستگان غفاری، می‌گوید که برای قتل او به هیچ کسی شک ندارند؛ چون غفاری اهل دعوا و دردرساز نبود. «نه خود مان و نه مصدق با کسی منازعه و خصومت نداریم.» به قول بستگان غفاری، اداره‌ی طالبان در ولسوالی پاتو، در حالی که این اتفاق در چند قدمی فرماندهی امنیه‌ی این ولسوالی رخ داده، برای شناسایی و بازداشت عاملان آن اقدامی نکرده است. محمد زمان -نام مستعار- یکی از دوستان غفاری، به هفته‌نامه‌ی جاده‌ی ابریشم می‌گوید: «۲۰ سال است که من او را می‌شناختم، او جوان تحصیل‌کرده و بااخلاق بود. رفتار نامناسب او را با هیچ کسی ندیدم. او با افراد نظامی و گروه‌های سیاسی هم، در ارتباط نبود که دالی بر قتل وی باشد. او بی‌گناه به قتل رسید.» وقتی از او، در باره‌ی انگیزه و تأثیر این چنین جنایت‌ها و قتل‌ها می‌پرسم، با کشیدن آهی، می‌گوید: «وقتی کسی مثل مصدق، بدون هیچ گناه و سابقه‌ی بد، در مسیر راه تیرباران می‌شود، آن هم در چند قدمی پایگاه نظامی طالبان، معلوم است که قاتل چه کسی است و انگیزه‌ی او چه است. او، غیر از هزاره‌بودن، دیگر هیچ گناهی نداشت.» به گفته‌ی محمد زمان، طالبان اگر با قاتل هم‌دست نباشند، یا خود شان در این قتل‌ها دست نداشته باشند، این جنایت‌ها را پی‌گیری می‌کنند. «وقتی نه تنها پرونده‌ی مصدق، بل که هیچ پرونده‌ی قتل‌ی در دایکندی پیگیری نمی‌شود و با خانواده‌های شان همدردی هم صورت نمی‌گیرد، دیگر همه چیز روشن می‌شود.» محمد زمان، می‌افزاید؛ با این سخت‌گیری‌ای که طالبان دارند، کسی جرئت نمی‌تواند تفنگ به‌شانه بیندازد و راه دیگران را بگیرد، یا پیش خانه‌اش برود و تیربارانش کند، بعد تفنگش را به گردنش ببازد و به سمت خانه‌اش برود. «اصلاً چنین چیزی ممکن نیست. غیر از طالبان، امروزه کسی جرئت تفنگ به‌شانه انداختن ندارد.»

محمد زمان، در مورد تأثیر رویدادهایی مانند قتل غفاری بر روان مردم، می‌گوید: «مردم و به خصوص مردم قریه‌ی قخور به شدت از این موضوع متأثر شده‌اند... ادامه در صفحه ۱۴

مؤسسه‌ی تحصیلات عالی ناصر خسرو در رشته‌ی حقوق درس خواند و لیسانس گرفت. داوود وحدت دو بار ازدواج کرد که اولی ناموفق بود و دومین بار در سال ۱۳۹۰خ. عروسی کرد و اکنون از او، سه فرزند؛ دو دختر و یک پسر به جا مانده‌اند.

وحدت پس از بازگشت از ایرن، مدتی در لیسه‌ی مرکز ولسوالی سنگ‌تخت‌وبندر و لیسه‌ی دهن‌برغس این ولسوالی، آموزگار بود. او پس از فراغت از اکادمی نظامی کابل، کارش را در این بخش آغاز کرد. در دوره‌ی جمهوریت، مدتی آمر تعمیرات فرماندهی امنیه‌ی دایکندی و مدتی هم آمر امنیت داخلی ولسوالی میرامور این ولایت بود. وحدت پس از روی کار آمدن طالبان و اعلام عفو عمومی از سوی این گروه، دوباره به کارش برگشت و تا زمان مرگش، در فرماندهی امنیه‌ی طالبان در دایکندی، به عنوان کارمند امنیت ایفای وظیفه می‌کرد.

وحدت به تاریخ ۲۳ اسد سال روان -۱۴۰۲-، عکسی از ولسوالی چارچینه‌ی ارزگان در صفحه‌ی فیسبوکش به اشتراک گذاشته بود، با شعری که منبع آن را «کاپی» گفته بود. او در این عکس، پکولی مایل به سیاه بر سر دارد و ریش سیاه انبوهش بلند آمده است؛ تقریباً یک وجب. بینی کشیده دارد و چشمان بادامی؛ ابروهای سیاه پرپشت و باریکش، به دم مار شباهت می‌رساند؛ نگاهش به سمت راست متمایل است، گویی در دور دست‌ها به چیزی خیره مانده است. آسمان پشت سرش غبارآلود و خاکستری و زمین پشت سرش، بایر و صحرایی دیده می‌شود، بی‌هیچ گیاه و درختی. پیراهن تنبان سیامانی‌رنگ به تن دارد که پتویش هم از همین رخت است و واسکتش هم، به رنگ پکولش، با خط‌های سفیدگونه. شعری را که منتشر کرده بود، چنین آغاز می‌شود: «سر تا پای مان را خلاصه کنند، می‌شویم مشت‌خاکی/ که ممکن بود خشتی باشد در دیوار یک خانه/ یا سنگی در دامنه‌ی یک کوه/ یا قدری ماسه در انتهای یک بحر/ شاید خاکی از گلدان/ یا حتا غباری بر شیشه‌ی کلکین/ اما ما را از این میان برگزیدند/ برای نهایت/ برای شرافت/ برای انسانیت...»

اکنون پس از سه ماه، وحدت، بخشی از خاک شده و روشن نیست که در دامن کدام کوه او را به خاک سپرده‌اند. او، باور داشت که برگزیده شده است برای نهایت، برای شرافت و برای انسانیت؛ اما در سیستمی که او در سایه‌اش وظیفه انجام می‌داد، هیچ کدام این‌ها وجود ندارد، هیچ کدام این‌ها ارزشی ندارد. تنها چیزی که برای دست‌اندرکاران این ساختار ارزش دارد، عصبیت قومی و نژادی، نفرت و دناوت، و دگم‌اندیشی و خودخواهی است. ۲: مصدق غفاری ۲۵ ساله، دیگر باشنده‌ی ولایت دایکندی است که به تاریخ ۲۸ عقرب سال روان، در این ولایت تیرباران شد. او در سال ۱۳۷۷ خورشیدی در روستای «قخور» ولسوالی پاتوی ولایت دایکندی زاده شده است. غفاری دوره‌ی دانش‌آموزی را در زادگاهش سپری کرده و سپس در رشته‌ی مهندسی در دانشگاه کاپیسا به

۱: شامگاه یک‌شنبه -۲۸ عقرب ۱۴۰۲ خورشیدی-، افراد ناشناس، داوود وحدت را دم دروازه‌ی خانه‌اش در شهر نیلی، مرکز دایکندی، در برابر چشم زن و بچه‌ی خردسالش می‌کشند. به گفته‌ی نزدیکان وحدت، افراد ناشناس، اول به او زنگ زده و گفته‌اند که برای کاری باید بیرون بیاید؛ وقتی وحدت دروازه را باز می‌کند، با گلوله به سر او شلیک می‌کند و خودش سوار موتورسایکل شده، از محل دور می‌شوند.

داوود وحدت، فرزند الله‌داد، در سال ۱۳۶۶ خورشیدی در مهاجرت، در ایران زاده شد. او تا صنف هشتم را در ایران خواند. زمانی که در سال ۱۳۸۱خ. خانواده‌اش پس به کشور بازگشتند، سال‌های دیگر دوران مکتب را در ولسوالی سنگ‌تخت‌وبندر خواند. سپس وارد اکادمی نظامی پلیس کابل شد و پس از پشت سر گذاردن دوره‌ی کوتاه‌مدت اکادمی نظامی، با رتبه‌ی ساتمن فارغ شد. او بعداً در

در ادامه‌ی قتل‌های هدف‌مند شهروندان در مناطق هزاره‌نشین، دو مورد قتل مرموز در دایکندی، در ۲۸ عقرب سال روان اتفاق افتاد؛ یکی از قربانیان، داوود وحدت، افسر پلیس در حکومت پیشین و دیگری مصدق غفاری، دانش‌جو بود که اولی دم دروازه‌ی خانه‌اش در شهر نیلی، مرکز دایکندی و دومی در مسیر نیلی-پاتو به رگ‌بار بسته شدند. این در حالی است که یک هفته پیش از این دو رویداد، شخص دیگری به نام جان‌محمد، باشنده‌ی ولسوالی «پاتو»ی دایکندی در منطقه‌ی کوتل چیلک، از مربوطات ولسوالی شهرستان دایکندی، به رگ‌بار بسته شد. پیش‌تر از این نیز قتل‌های دیگری در ولسوالی پاتو رخ داده است. در این گزارش، بر اساس روایت منابع محلی و نزدیکان کشته‌شدگان، به جزئیات رویدادهای غم‌انگیز بالا پرداخته می‌شود؛ رویدادهایی که خاموشانه اتفاق می‌افتد و زود به فراموشی سپرده می‌شود.



جان محمد

جز طالب کسی ثننگی به شانه ندارد؛ گزارشی از قتل‌های هدف‌مذهراره‌ها در دایکندی

ادامه از صفحه ۱۳

حتا کسی دیگر جرئت نمی‌تواند از این مسیر به شکل انفرادی عبور و مرور کند. ترس و وحشت از وضعیت موجود و قتل‌های هدف‌مند زیر حاکمیت طالبان و پیش چشم آن‌ها، همه را وحشت‌زده و نگران کرده است. محمد زمان، می‌گوید که ادامه‌ی این قتل‌ها، مردم را دل‌نگران این کرده اند که «قربانی بعدی چه کسی است.» به گفته‌ی او، نهادی هم نیست که هزاره‌ها به آن مراجعه کنند و شکایت شان را با آن شریک کنند. «هزاره‌ها، امروزه در حاکمیت طالبان چنان به راحتی کشته می‌شوند که کسی یک چوپای مرغ را هم با این بی‌خیالی کشته نمی‌تواند.» پرونده‌ی قتل مصدق غفاری نیز، مانند تمام قتل‌های زنجیره‌ای و هدف‌مند دیگری که در دایکندی و ولایت‌های دیگر، هزاره‌ها را هدف قرار می‌دهد، از سوی اداره‌ی محلی طالبان پی‌گیری نشده است. از آن جا که مردم هم به نهادی برای پشتیبانی از حقوق شان دسترسی ندارند، صدای اعتراض شان را نیز نمی‌توانند بلند کنند؛ غم شان

را می‌خورند و حتا با رسانه‌ها هم نمی‌توانند صحبت کنند. صفرمحمد - نام مستعار - دیگر باشنده‌ی ولسوالی پاتو، از رشته قتل‌های دیگری یادآوری می‌کند که در یک سال گذشته در این ولسوالی رخ داده است که شماری از آن‌ها را در زیر می‌آورم.

۳: جان محمد، فرزند سلطان، باشنده‌ی روستای «ورث» ولسوالی پاتوی دایکندی، در پنج عقرب سال روان، در منطقه‌ی کوتل چیلک ولسوالی شهرستان دایکندی، توسط افراد ناشناس به قتل رسید. علی‌داد - نام مستعار - یکی از باشندگان ولسوالی پاتو، به جاده‌ی ابریشم می‌گوید: «جان محمد، یک فرد بی‌گناه بود که در ولسوالی شهرستان کار می‌کرد. در مسیر کارش بود که در روز روشن توسط افراد مسلح ناشناس به قتل رسید. او ۳۵ ساله بود.» به گفته‌ی علی‌داد، جان محمد، با کسی دشمنی نداشته و عضویت هیچ حزب یا گروه‌های سیاسی را نیز نداشت؛ تنها جرمش این بود که هزاره بود. علی‌داد با ناخوشی‌ای که در چهره و صدایش نمایان است، می‌افزاید: «طی این

یک سال، هفت-هشت نفر از مردم ولسوالی پاتو به همین شکل به قتل رسیده اند که آخرینش مصدق غفاری بود.»

۴: عبدالطیف، فرزند اخترمحمد، متولد ۱۳۷۴ خورشیدی، یکی دیگر از باشندگان ولسوالی پاتو، در ۲۲ سنبله‌ی سال روان، در روستای «کتدیر لوره‌شویو» این ولسوالی کشته شد. او، یک شهروند عادی بود و با هیچ گروه سیاسی و نظامی، ارتباطی نداشت.

۵: دنامحمد، فرزند دین محمد، متولد ۱۳۷۴، دیگر باشنده‌ی ولسوالی پاتو، در ۲۶ ثور سال روان، در روستای «پیر انجیر لوره‌شویو» این ولسوالی، توسط افراد مسلح ناشناس کشته شد.

۶: معصومه، فرزند سیدرضا، باشنده‌ی روستای تگادار/تگادار ولسوالی پاتو، در هشت حمل سال روان، برای فرار از ازدواج اجباری با یک فرمانده طالب، خودکشی کرد. علی‌داد، می‌گوید: «معصومه مانند شیرین هزاره، شجاعانه خودش را کشت؛ اما تن به قمنندان طالب نداد. یکی از قمنندان محلی طالبان به نام شهاب‌الدین، فرزند حاجی

شادی، می‌خواست او را به زنی بگیرد؛ اما دختر راضی نبود.» به گفته‌ی علی‌داد، هرچند بزرگان روستا تلاش کردند که شهاب‌الدین را از اصرار برای عروسی با معصومه بازدارند؛ اما این فرمانده طالب دست‌بردار نبود و سرانجام، معصومه برای این که به زور به نکاح او در نیاید، خودکشی کرد.

۷: همچنان منابع در غزنی به جاده‌ی ابریشم گفت که روز -یکشنبه، ۲۸ عقرب- مردی به نام محمداسحاق علی‌زاده، توسط افراد مسلح در روستای «سرمه» ولسوالی ناور غزنی با شلیک گلوله کشته شده است.

گفته می‌شود که علی‌زاده پیشه‌ی کشاورزی و مالدار داشت و از یک سال به این سو به‌عنوان نماینده‌ی روستای سرمه در دفتر محلی طالبان در این ولسوالی بود. از او چهار کودک به‌جامانده است.

هرچند طالبان در پیوند به این قتل دو تن را بازداشت کرده‌اند؛ اما منابع محلی به رسانه‌ها گفته است که علی‌زاده توسط طالبان به قتل رسیده است.



دزدان مسلح یک جوان را در دشت برچی شهر کابل کشتند

شفاخانه انتقال دهد.

زدی‌های مسلحانه در شهر کابل به ویژه در غرب این شهر، به یکی از نگرانی‌های مهم شهروندان بدل شده است. دزدان مسلح در شهر کابل، برای این که بتوانند پول و گوشی همراه دیگران را از آن‌ها بگیرند، از زخمی کردن و کشتن شان هراسی ندارند؛ چیزی که سبب شده، هرازگاهی در یکی از بخش‌های شهر، یکی از شهروندان از سوی دزدان مسلح، زخمی یا کشته شود.



جاده‌ی ابریشم: روح‌الله طاهری از نزدیکان این جوان، به جاده‌ی ابریشم، می‌گوید که دزدان مسلح، دوشنبه‌ی همین هفته -۲۶ قوس- او را در یکی از کوچه‌های دشت‌برچی کشته اند.

طاهری، می‌گوید که علی پسر کاکای مادرش، باشنده‌ی اصلی ولسوالی مالستان غزنی بود و در رشته‌ی اقتصاد در دانشگاه کابل درس می‌خواند. علی‌آقا نظری، قصد داشت که سه‌شنبه‌ی همین هفته، به ولسوالی جاغوری غزنی نزد خانواده‌اش برود و زمستان را آن جا بماند. طاهری می‌افزاید: «به مادرم گفته بود که به روستا می‌رود تا رخصتی زمستانی را در آغوش خانواده‌اش سپری کند. قرار بود که امروز برود؛ اما زندگی‌اش به امروز نرسید و امروز، جنازه‌اش را بردند.»

طاهری، می‌گوید که علی‌آقا پس از این که با دوستانش در یک خوابگاه خصوصی در چهارراه شهید پل‌سرخ خداحافظی می‌کند، از میان کوچه‌ها به سمت دشت‌برچی راه می‌افتد. او در حالی که سرگرم قدم‌زدن بود، دو دزد مسلح از پشت با چاقو به او حمله می‌کنند. او، به نقل از دوستان علی‌آقا، می‌گوید که پس از رویداد، باشندگان محل اطراف علی‌آقا حلقه زده بودند؛ اما هیچ یک حاضر نشده بود که او را به

طالبان یک خبرنگار را به حبس محکوم کرده و یک خبرنگار را بازداشت کرده اند

در مورد بازداشت آقای محمدی ابراز نظری نکرده اند. اتحادیه‌ی خبرنگاران افغانستان، از حکومت محلی طالبان در کندهار خواسته که هر گونه شکایت از محمدی را در روشنائی قانون رسانه‌های همگانی و از طریق کمیسیون رسیدگی به شکایات و تخطی‌های رسانه‌ای، پی‌گیری کنند.

در اعلامیه‌ی اتحادیه‌ی خبرنگاران آمده که عبدالرحیم محمدی، باشنده‌ی اصلی کندهار است و از ۱۳۹۸ به این سو، به عنوان خبرنگار محلی در تلویزیون خصوصی تمدن در این ولایت کار می‌کند. طالبان پس از بازگشت به قدرت، فعالیت‌های رسانه‌ای را به شدت محدود کرده و خبرنگاران زیادی را بازداشت، زندانی و شکنجه کرده اند. در حال حاضر، هیچ خبرنگار و رسانه در افغانستان، آزادی بیان ندارد و نمی‌تواند گزارش‌های انتقادی و تحقیقی در مورد فساد مقام‌های طالبان کار کند.



جاده‌ی ابریشم: منابع محلی در دایکندی می‌گویند که دادگاه طالبان در دایکندی، سلطان‌علی جوادی، مدیرمسئول رادیو نسیم در این ولایت را به یک سال زندان محکوم کرده است.

بر اساس گفته‌های منابع، جوادی دو روز پیش، از سوی دادگاه طالبان در دایکندی، به جرم «تشر اخبار فساد اخلاقی و اداری طالبان به بیرون، هم‌کاری با خبرنگاران و رسانه‌های بیرونی، بغاوت در برابر حکومت امارت اسلامی طالبان و جاسوسی برای خارجی‌ها»، به زندان محکوم شده است. جوادی صبح امروز (سه‌شنبه، ۲۱ قوس) از زندان استخبارات طالبان، به زندان عمومی طالبان در دایکندی منتقل شده است.

طالبان در دو ماه گذشته، جوادی و هم‌کارانش را دوبار، بازداشت، زندانی و شکنجه کرده اند. پس از بازداشت جوادی، استخبارات گروه طالبان، وسایل رادیو نسیم در دایکندی را ضبط و ساختمان آن بستند.

در همین حال، اتحادیه‌ی خبرنگاران افغانستان، گزارش داده که نیروهای استخبارات طالبان در کندهار، عبدالرحیم محمدی، خبرنگار محلی تلویزیون «تمدن» در این ولایت را بازداشت کرده اند.

بر اساس گزارش این اتحادیه، آقای محمدی نه روز پیش -۱۳ قوس- به اداره‌ی استخبارات طالبان در کندهار احضار شده و پس از آن، از سرنوشت او خبری نیست. اتحادیه‌ی خبرنگاران افغانستان، خواستار آزادی بدون قید و شرط آقای محمدی شده است. تا اکنون، نهادهای محلی طالبان در کندهار به شمول استخبارات این گروه،

«سفر خروج»

امضای دشت برچی را ندارد؛ گزارشی از نقد و بررسی آخرین اثر علی امیری

عممت الطاف



تمامی این‌ها در کوچه‌های خاکی دشت برچی تدوین، تألیف و تصنیف شده و به چاپ رسیده‌اند. بودا گفت که چاپ و نشر کتاب «سفر خروج» برای من اندکی متفاوت بود. وقتی برای اولین بار بسته را باز کردم، اولین باری بود کتابی را از علی امیری می‌خواندم که امضای دشت برچی را نداشت: «تا حد زیادی کتاب رنگ و بوی آوارگی داشت. اولین بار حس کردم، کسی که همیشه در دشت برچی بود و از دشت برچی می‌نوشت، صدای دشت برچی بود به جای دیگری آواره شده است و از جای دیگر کتاب می‌نویسد.»

به گفته بودا، این تنها امیری نبود که کتاب چاپ می‌کرد و می‌اندیشید، بلکه در سال‌های اخیر دشت برچی نقش مهمی در کتاب، ادبیات، هنر و بخش‌های دیگر داشت. وی افزود: «به

تناسب حاشیه‌نشینی و امکانات اندکی که در آنجا وجود داشت، صدای دشت برچی صدای بلندی بود که در بهترین گالری‌های مشهور جهان؛ از گالری هنرهای معاصر استرالیا گرفته تا سیدنی و تانویارک و برلین اثری از آثار دشت برچی دیده می‌شد. از این جهت، برای کسانی که آواره بودند، این صدا بسیار خوب بود؛ ولی وضعیتی اتفاق افتاد که نه تنها علی امیری از دشت برچی و غرب کابل برای ما نمی‌نویسد، بلکه بسیاری از هنرمندان و نویسندگان و شاعران نیز از آنجا خارج شده‌اند و صدای اعتراضی که در دشت برچی بود، خاموش شده‌اند. در شرایط خفقان و تاریک فعلی نه تنها اثری از آن‌ها وجود ندارد، بلکه کتاب‌ها هم آواره شده‌اند. عبدالله محمدی اولین بار کتابی را برایم می‌فرستاد که نه تنها نویسنده آن کتاب، بلکه خود کتاب هم آواره بود.»

اسد بودا از بلندی صدای آوارگان اظهار خرسندی کرد و این صداها را مایه امیدواری عنوان کرد: «امیدوارم این صداها آواره یک روزی به خانه برگردند.» او اظهار داشت کتاب «سفر خروج» امیری پیش‌تر از این که نسخه فارسی آن منتشر شود، نسخه انگلیسی آن در استرالیا منتشر شده بود. به گفته او این کتاب از چشم اول‌شخص روایت می‌شود. ماجرا از زبان کسی روایت می‌شود که خودش بخشی از پروسه خروج است. بودا در ادامه سخنانش کتاب را به صورت مختصر معرفی کرد. به گفته وی کتاب چهار فصل دارد که به ترتیب چنین است: نابودی آینده و ترس و هراسی که از رهگذر آمدن طالبان در شهر حاکم است؛ بخش دوم، بخش غم‌انگیز و از نظر زبانی سمبلیک و پیچیده است؛ بخشی

است که فضای روز محشری میدان هوایی کابل را روایت می‌کند؛ بخش سوم مربوط به ورود به میدان هوایی کابل و رسیدن به کمپ است؛ و بخش چهارم هم دوران مهاجرت کسی است که عشقی به شهر کابل و دشت برچی داشت؛ اما اکنون در شهر دیگری آواره است. با وجودی که محیط جدید زیبا و پیشرفته است؛ اما راوی هنوز چشم و دلی به کابل دارد.

عبدالله محمدی، مدیر نشر ناسوت، اولین سخنران برنامه بود. او با ابراز خوشحالی از چاپ «سفر خروج» در نشر ناسوت، گفت که پس از «مخاطرات خرد» این دومین کتابی است که ما از علی امیری منتشر می‌کنیم. وی از سخنرانان و اشتراک‌کنندگان برنامه تشکر کرد و گفت که نشر ناسوت از سال ۱۳۹۹ خ با محوریت چند نفر فعالیتش را در کابل آغاز کرد. هنوز بیش از دو سه عنوان کتاب منتشر نکرده بود که کابل سقوط کرد و دست‌اندرکاران نشر هرکدام به سویی پراکنده شدند و کار کتاب‌های روی دست انتشار مدتی معلق ماند: «با این حال ما تلاش کردیم، چراغی را که روشن کرده‌ایم، نگذاریم خاموش شود.» در همان روزهای آوارگی تصمیم گرفتیم که ناسوت را ادامه دهیم. لذا با وجودی که دوستان هرکدام در گوشه‌ای پراکنده شده بودند، باز هم کار کتاب‌ها را پی گرفتیم.

وی افزود: «علی‌رغمی که فعلاً طالب بر افغانستان تسلط پیدا کرده و کتاب و فرهنگ و فرهنگیان حال خوشی ندارند، سرنوشت همه نامعلوم است، ما تلاش داریم که به عنوان ناشری در تبعید، تا جایی که می‌توانیم این چراغ را روشن نگهداریم. باور داریم که مبارزه با طالب و اندیشه طالبانی ابعاد مختلفی دارد. یکی از شیوه‌های مقاومت می‌تواند سرزنده نگه‌داشتن همین صداها و ایده‌هایی باشد که از گوشه و کنار دیاسپورا می‌بلند می‌شود. قطعاً ناشر می‌تواند مجرای بی‌سازدگی از یک طرف عمومی‌سازی ایده‌ها و پخش ایده‌ها را به عهده دارد و از طرفی دیگر صداها و روایت‌هایی که به حاشیه رانده شده‌اند، به این‌ها حیات ببخشد و زنده نگهدارد.»

به گفته محمدی تمام کار این کتاب در آوارگی انجام شده و تمام کسانی که در آماده‌سازی کتاب دست داشته‌اند، در آوارگی به سر می‌برند: «کتاب در استرالیا نوشته شده، در ایتالیا صفحه‌آرایی شده...»

ادامه در صفحه ۱۶



ناسوت برگزار می‌کند:

نقد و بررسی کتاب «سفر خروج»

گزارش شخصی از واقعه سقوط افغانستان و خروج از کابل

اثر: علی امیری

روز: شنبه ۱۱ قوس (دوم دسامبر)

ساعت: ۱۱ و نیم شب به وقت کابل

۸ شب به وقت اروپای مرکزی / ۲ عصر به وقت تورنتوی کانادا / و ۶ صبح به وقت سیدنی استرالیا

برای شرکت در برنامه به حساب ایکس اسد بودا وارد شوید:

@asadbuda

و میزبانی
اسد بودا
نویسنده و منتقد

دکتر علی کریمی
استاد در دانشکده ارتباطات، رسانه و فیلم دانشگاه کلگری، کانادا

با حضور: علی امیری
نویسنده کتاب، عضو هیئت علمی و استاد دانشگاه ابن سینا کابل

وی در ادامه سخنانش از کتاب‌های قبلی امیری نام گرفت. امیری پیش‌از این کتاب‌های خواب و خرد، خرد آواره، مخاطرات خرد و اسلام را منتشر کرده و فلسفه ابن سینا و عرفان جامی، آثار محمداسماعیل مبلغ و اشارات و تنبیهات ابن سینا را تصحیح کرده است. به قول بودا،



روز شنبه، یازدهم قوس ۱۴۰۲ خ. برابر با دوم دسامبر ۲۰۲۳ م. نشر ناسوت برنامه نقد و بررسی «سفر خروج» گزارشی شخصی از واقعه سقوط افغانستان و خروج از کابل اثر علی امیری را در برنامه اینترنتی ایکس برگزار کرد. در این برنامه اسد بودا، نویسنده و منتقد گرداندگی میزبانی برنامه را به عهده داشت و عبدالله محمدی، مدیر نشر ناسوت؛ دکتر علی کریمی، استاد در دانشگاه ارتباطات، رسانه و فیلم دانشگاه کلگری کانادا و علی امیری، نویسنده کتاب صحبت کردند و جمعی از فرهنگیان، نویسندگان و روشنفکران افغانستانی از سراسر جهان در این برنامه شرکت کردند. پایان برنامه به گفت‌وگوی آزاد اختصاص داشت که اشتراک‌کنندگان نیز در برنامه سهیم گرفتند و پرسش‌هایی را از سخنرانان برنامه و نویسنده کتاب پرسیدند.

برنامه با صحبت‌های اسد بودا آغاز شد. او گفت پیش از این هر باری که علی امیری کتابی چاپ می‌کرد، تا این‌که به دستم برسد، طول می‌کشید؛ اما یک ویژگی خوبی که داشت، این بود که کتاب‌ها از آدرس کابل به دستم می‌رسید و تمام کتاب‌هایی که علی امیری پیش از این منتشر کرده بود، با امضای دشت برچی بودند. بودا اظهار داشت، تنها امضای بخشی از غرب کابل در کتاب‌های علی امیری نبود، بلکه وقتی بسته را باز می‌کردم، حس و حال و هوای کابل را نیز در آن‌ها حس می‌کردم: «همیشه یک امید خیلی قدرتمندی در همه ما بود. می‌گفتم، اگر همه آواره شدند، علی امیری و بعضی از دوستان دیگر در کابل‌اند و هنوز در کابل کتاب چاپ می‌شود و هنوز دشت برچی صدای خیلی بلندی است که کتاب چاپ می‌کند.»

به گفته بودا، این تنها امیری نبود که کتاب چاپ می‌کرد و می‌اندیشید، بلکه در سال‌های اخیر دشت برچی نقش مهمی در کتاب، ادبیات، هنر و بخش‌های دیگر داشت. وی افزود: «به تناسب حاشیه‌نشینی و امکانات اندکی که در آنجا وجود داشت، صدای بلندی بود که در بهترین گالری‌های مشهور جهان؛ از گالری هنرهای معاصر استرالیا گرفته تا سیدنی و تانویارک و برلین اثری از آثار دشت برچی دیده می‌شد. از این جهت، برای کسانی که آواره بودند، این صدا بسیار خوب بود؛ ولی وضعیتی اتفاق افتاد که نه تنها علی امیری از دشت برچی و غرب کابل برای ما نمی‌نویسد، بلکه بسیاری از هنرمندان و نویسندگان و شاعران نیز از آنجا خارج شده‌اند و صدای اعتراضی که در دشت برچی بود، خاموش شده‌اند. در شرایط خفقان و تاریک فعلی نه تنها اثری از آن‌ها وجود ندارد، بلکه کتاب‌ها هم آواره شده‌اند. عبدالله محمدی اولین بار کتابی را برایم می‌فرستاد که نه تنها نویسنده آن کتاب، بلکه خود کتاب هم آواره بود.»



نکتهٔ بعدی که امیری بدان پرداخت، دو سطحی از نوشتن بود؛ نوشته‌هایی که روزانه انجام شده و نوشته‌هایی که اکنون صورت کتاب پیدا کرده است. وی یادآور شد که من در دفترچهٔ بزرگی که داشتم، با قطع رحلی، یادداشت‌های راست و دروغ زیادی را در مکان‌های مختلف و زمان‌های مختلف نوشته‌ام؛ اما عین آن نوشته‌ها در این کتاب نیست.

به گفتهٔ امیری کتاب «سفر خروج» حاصل قرنتین و انزوایی است که ما در استرالیا، در هتل به سر می‌بردیم؛ در واقع، در این زمان، من تلاش کردم نگاهی به پشت سر بیندازم و این مسیر را نشانی کنم و دم‌راس‌جای‌ها را مشخص کنم و بگویم من از کجا آمده‌ام و با چه وضعیتی آمده‌ام.

مسئلهٔ دیگری که امیری بدان پرداخت، زبان کتاب بود. وی در پاسخ به سؤال اسد بودا، در مورد زبان استعاری کتاب، یادآور شد که به نظر من کتاب بزانش را خودش پیدا می‌کند: «ما در یک فضای کاملاً آخرازمانی بودیم. من همیشه بین الهیات و نگاه آخرازمانی تفکیک کردم. نگاه آخرازمانی یعنی نگاه فروپاشی؛ یعنی همه چیز به پایان می‌رسد. من از مدت‌های وقت در مقابل یک نگاه آخرازمانی بودم. وقتی جورج بوش جنگ می‌کرد و می‌گفت که یا با ما هستید یا علیه ما، در کل ادبیات تقابلی یا ادبیات دجال را در ذهن من حداقل، تازه می‌کرد. در ادبیات مسیحی دجال ضد مسیح است و مسیح مظهر خیر و سعادت بشری و رستگاری است، در حالی که دجال ضد ما است و بشر را گمراه می‌کند. وقتی ریتریزم امریکایی را می‌دیدم یا می‌شنیدم، مکرراً این در ذهنم می‌آمد که از یک وضعیت آخرازمانی صحبت می‌کند. تروریزم دجال آخرازمان است و نبرد خیر و شر شروع شده است. فضا از همان اول، یک فضای آخرازمانی شده بود. ادبیات امریکایی‌ها خیلی مذهبی شده بود.»

به گفتهٔ امیری این ادبیات امریکایی‌ها و ادبیات بن‌لادن و سایر گروه‌های اسلام‌گرا از سویی، فضا را آخرازمانی ساخته بود. بعداً که وضعیت سقوط پیش آمد، بیشتر این وضعیت را تشدید کرد. کسی از کسی خبر نداشت و حتا مواردی بود که پدر و مادر از فرزند و فرزندان از پدر و مادر جدا افتاده بودند و از همدیگر خبری نداشتند. وی در ادامهٔ سخنانش گفت: «درست است که من ریفرینس نداده‌ام؛ اما برخی از توصیف‌ها توصیف‌های قرآنی‌اند از وضعیت آخرازمانی.»

امیری در پایان سخنانش گفت که کار من و دغدغهٔ من تحلیل و گزارش دقیق و کارشناس‌مآبانه این وضعیت نبود، بلکه روایت تجربه و سرگذشتی بود که من و بسیاری از مردم افغانستان در آن قرار داشتیم. من خواستم این صدا بلند شود و این تجربه منتقل شود. می‌خواستم این غفلت و خوش‌بینی‌ها و اعتماد به وضعیت ما به گفته شوند.

امیری در مورد نام کتابش هم توضیحی ارائه کرد: «من کوشش کردم بین وضعیت الهیاتی و وضعیت آخرازمانی تفکیک قائل شوم. الهیات از نظر من، همان دوران آغاز است. با الهیات شروع می‌شود، با امر الهی، با کلمه. در اسلام داریم که با کلمهٔ امر شروع می‌شود. در تورات هم داریم که در آغاز کلمه بود. سفر خروج در واقع در کتاب مقدس به امر الهیاتی برمی‌گردد نه به امر آخرازمانی. سفر به معنای کتاب است. سفر خروج یکی از پنج کتاب اصلی تورات است. بیشتر وضعیت نجات را نشان می‌دهد، رهایی را نشان می‌دهد. کسانی که در بندند، از بند آزاد می‌شوند، به طرف ارض مقدس و به طرف سرزمین خود حرکت می‌کند.»

امیری یادآور شد که من با نقل قولی از مارکس، از این ترکیب استفاده طنزآمیز کرده‌ام که بگویم ارض مقدس امریکایی (کابل) و سفر خروج امریکایی، سرچپه‌اند و رود نیلش جوی فاضل آب میدان هوایی کابل است: «در نتیجه همه چیز طنزآلود و مسخره و مزخرف است... با این نام می‌خواستم حالت کمیک وضعیت را نشان بدهم.»

گردانندهٔ برنامه قسمتی از کتاب «سفر خروج» را در جمع اشتراک‌کنندگان خواند و بخش آخر برنامه به گفت‌وگوی آزاد اختصاص داشت که تعدادی از اشتراک‌کنندگان سهم گرفتند و سؤال‌هایی را از سخنران برنامه مطرح کردند.

به باور کریمی روایت‌های شخصی برای مخاطبان جذاب‌اند و بهتر از تحلیل‌ها می‌توانند ما را با واقعیت نزدیک کنند: «از این روست که خواندن روایت امیری جالب است. این داستان یک شخص است که از طریق آن با سقوط دولت مستعجل جمهوری و فروپاشی باورنکردنی نهادهای لشکری و کشوری آشنا می‌شویم.»

کریمی از سقوط افغانستان به عنوان روز بد یاد کرد و چنین روزهای بد را در تاریخ افغانستان فراوان دانست؛ روزهایی که در پی سقوط دولت، فروپاشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را نیز شاهدیم و رشته‌های دوستی و بنیادهای اخلاقی را به محک آزمایش گذاشت: «روزهای بد به خصوص در کشورهای بی‌دولت و بددولت تأثیری مخرب‌تری دارند. در این کشورها، که افغانستان نمونهٔ عالی آن است، دولت نهادی شخصی است و با غیبت شخصی که بر کرسی دولت تکیه داده است، دولت نیز غیب می‌شود.»

به باور او گذشتگان ما از این پادشاه‌گردشی‌های پی هم درسی نگرفتند؛ اما ما باید از تازه‌ترین پادشاه‌گردشی آن درس بگیریم تا دیگر در این چاه نیفتیم. او در پایان سخنانش خاطرنشان کرد که امریکایی‌ها طی بیست سال گذشته از نگاه تکنالوژی و پول و تنفگ سخاوتمندی زیاده خرج دادند؛ اما چون به دولت مورد حمایت‌شان مشروعیت سیاسی قائل نبودند، کارشان به جایی نرسید. وی افزود: «امیری [با وام‌گرفتن از اسطورهٔ ایکاروس] می‌گوید پروژهٔ دولت‌سازی آمریکا در افغانستان مثل بال‌های مومی بود. آمریکا پر دموکراسی را با موم به بدن نحیف افغانستان چسبانده بود و توقع داشت مملکت با این پر مصنوعی به سوی ساحل آزادی پرواز کند. حادثه‌ای را که در ۱۵ اگست ۲۰۲۱ شاهد آن بودیم بیست سال پیش شروع شده بود و بالاخره در آن روز ختم شد.»

سخنران دیگر برنامه علی امیری، نویسندهٔ کتاب بود. وی از برگزارکنندگان برنامه، مهمان ویژه و اشتراک‌کنندگان تشکر کرد و چند نکته را ذکر کرد.

اولین نکته‌ای که امیری بدان پرداخت، اسطورهٔ ایکاروس بود که در مقدمهٔ کتاب بدان اشاره شده. وی گفت که هدفم اشاره به کار امریکایی‌ها بود. می‌خواستم بگویم اگر چیزی ذاتاً بال نداشته باشد، چسباندن بال توسط موم، کارساز نیست و عاقبت خوش نخواهد داشت: «من فقط اشاره می‌کردم به روند تصنعی و تقلبی و خام‌کاری که امریکایی‌ها در بیست سال اخیر انجام می‌دادند و این در پیش چشم ما فرومی‌پاشید.»

به باور امیری ما در بیست سال گذشته شاهد بودیم که امریکا در مقام مشروعیت‌بخش و در جایگاه آن دیدالوس صنعتگر، با زور و فشار یک مجموعهٔ پراکنده را با موم به‌هم می‌چسباند.

نکتهٔ دیگری که امیری بدان پرداخت، توأمان بودن تحلیل و گزارش در کتاب «سفر خروج» بود. به گفتهٔ امیری در اول هدفم هیچ کدام این‌ها نبود. نه می‌خواستم این حادثه را تحلیل کنم و نه می‌خواستم گزارش کنم. من نمی‌خواستم بگویم جمهوری‌ت چگونه سقوط کرد و علل و عوامل آن چه بودند؛ چون این کار نیازمند اسناد و شواهد و فراغت و زمان زیاد بود که من این چیزها را نداشتم: «معلومات من بسیار سطحی و آفاقی بود، معلومات عمومی بود، مثل همهٔ شما.»

امیری افزود که بیشتر هدفم چشم‌دیدها و مشاهدات و روایت شخصی بود. در کنار توصیف و گزارش وضعیت بیرونی، حالات و دریافت‌های درونی خودم هم مهم بود که در متن آمده‌اند: «کتاب چیزی را گزارش می‌کند که خودم احساس می‌کردم. مجموعهٔ ترس و هراس و نگرانی و ناگهان در یک وضعیت قرار گرفتن و موجی از چیزهایی که تا روزهای قبل نمی‌دانستیم، خطاها و تصورات غلطی که داشتیم و... بیشتر حالات درونی هم در گزارش آمده است. ترس و حالات درونی، در هیچ گزارشی - اگر کسی چیزی نوشته است - نیامده است. یا خودشان تجربه نکرده یا نبوده. یکی از چیزهایی که ناگفته بود و من ادعا ندارم که در اینجا حق آن ادا شده باشد، میزان ترس و دهشت و خوفی است که بسیاری‌ها تجربه کردند و امکان بیانش نبود.»

امیری خاطرنشان کرد کار من با کار کاتب خیلی قابل مقایسه نیست: «من نمی‌خواهم پای در کفش بزرگان کنم.» وی اضافه کرد که کار من با کار زنده‌یاد کاتب فقط در این قسمت شباهت می‌رساند که من نیز مانند کاتب شایعات و خبرهای نادرست را در کتابم آوردم تا به خواننده و مخاطب بگویم که چگونه خبرهای دروغ به خورد مردم داده می‌شدند.

«سفر خروج»

امضای دشت‌برچی را ندارد؛

گزارشی از نقد و بررسی آخرین اثر علی‌امیری

✍ عصمت الطاف

حکومت‌داری نوشته است، انتخابات را حرام اعلام کرده و مردم را به اطاعت بی‌چون‌وچرا از حکومت خود تشویق می‌کند.»

به باور کریمی حتا در پادشاه‌گردشی‌هایی که رنگ و بوی اسلامی نداشتند، بازهم منطقی زور مشاهده می‌شود. او از پادشاه‌گردشی‌های دورهٔ کمونیستی یاد کرد که چگونه با خشونت انجام می‌شد.

بخش دیگر سخنان دکتر کریمی مقایسهٔ کتاب «سفر خروج» با کتاب‌هایی (یکی از قرن نوزده و دیگری از قرن بیست) بود که در چنین روزهای «پرهیجان» نوشته شده‌اند. او از کتاب «تذکرهٔ انقلاب» اثر مرحوم علامه فیض‌محمد کاتب هزاره، به عنوان یادداشت‌ها شخصی از زندگی روزمرهٔ پادشاه‌گردشی‌های زمانش نام گرفت: «در سال ۱۹۲۹، وقتی دولت امانی سقوط کرد و لشکریان حبیب‌الله کلکانی، مشهور به بچه‌سقو، وارد کابل شدند، فقط یک روزنوشت وجود دارد که عبارت باشد از تذکرهٔ انقلاب اثر فیض‌محمد کاتب هزاره.» اما یادداشت‌های کاتب (تذکرهٔ انقلاب) یادداشت‌های خام‌اند و نویسنده فرصت بازبینی و گزینش آن‌ها را پیدا نکرده است. حتا آخرین یادداشت و آخرین جمله هم کامل نیست. این خود نشان‌دهندهٔ خامی یادداشت‌ها است؛ اما امیری درست است که یادداشت‌هایش را در طول دورهٔ تخلیه و شب‌ها و روزهای سقوط نوشته است؛ اما فرصت بازبینی و گزینش و اصلاح و انسجام آن‌ها را نداشته است. از این جهت، این دو تفاوت‌هایی دارند.

هم‌چنین، دکتر کریمی سقوط حکومت امان‌الله و اشرف غنی را نیز مقایسه کرد و آن را از جهاتی شبیه هم دانست و وجه اشتراک این سقوط را در دروغی دانست که هردو رئیس دولت می‌گفتند: «دلیل اصلی این شباهت شیفتگی غنی به امان‌الله بود و کوشش او در تقلید از حکومت امانی. اگر خواسته باشیم مهم‌ترین شاخصهٔ حکومت امانی را نام بگیریم، دروغ است. کسی - احتمالاً خسرش، محمود طرزی - به او یاد داده بود که حاکم باید "پولیتیک" بلد باشد و پولیتیک را به عنوان دروغ‌های کلان و وعده‌های بی‌بنیاد به مردم تعریف کرده بود.»

وی افزود: «امان‌الله، به خصوص در سه - چهار سال آخر حکومتش، وقتش را به پولیتیک، یعنی دروغ و دغل و وعده‌ووعیدهای هوایی، گذراند. غنی نیز مثل پیشوای سیاسی‌اش بلوف و گزافه‌گویی و چیغ و داد را با سیاست اشتباه گرفته بود.»

به گفتهٔ کریمی در آن زمان «در چنداول، فیض‌محمد کاتب در آن روزها در خانهٔ گلی خود نشست و وقایع روز را بر اساس دیده‌ها و شنیده‌هایش می‌نوشت. کتاب او یگانه خاطرات شخصی از یکی از مهم‌ترین رویدادهای قرن بیست افغانستان است. او از یک طرف برای تاریخ می‌نوشت و از یک طرف برای فرونشاندن غوغایی که در درون او جریان داشت. او از رهگذر نوشتن و پناه بردن به کلمات، سعی داشت بر وحشت و ترسی که زندگی و زمانهٔ او را فراگرفته بود غلبه کند. صفحه‌ی سفید کاغذ، سنگ صبور او بود؛ این دقیقاً یکی از دلایلی است که امیری را نیز به سوی قلم و کاغذ کشاند.»

به باور کریمی نوشتن نوعی سفر به مکانی دیگر و فرار موقت از واقعیت است. برای همین امروزه روان‌شناسان برای کسانی که از فشارهای روحی و روانی رنج می‌برند، نوشته‌درمانی یا نوشتن روزانه را پیشنهاد می‌کنند.

کریمی در ادامهٔ سخنانش از نوشته‌های روزانه‌ی دیگری یاد کرد که در قرن نوزده، در جریان پادشاه‌گردشی قدیمی‌تری در افغانستان، نوشته شده‌اند. این یادداشت‌های روزانه از ونسنت آیر است؛ افسر جوان انگلیسی که دستی در نقاشی و نوشتن داشت و در سال ۱۸۴۱م. در جریان جنگ اول افغان و انگلیس، از سوی غازیان در جمعی از زنان و مردان انگلیسی، گروهان گرفته شد و در قریهٔ شیوکی، در شرق قصر دارالامان زندانی شد. وی افزود: «در مدت چند ماهی که ونسنت آیر در شیوکی زندانی بود، برای گذران وقت و فروخوردن وحشت و ناامیدی‌اش دست به نوشتن زد و وقایع جنگ را آن طوری که خود دیده بود روایت کرد. نوشته‌های او فصل‌به‌فصل از آنجا به هند و از هند به لندن قاچاق می‌شد؛ چون زندانیان اجازه مکاتبه داشتند. در سال ۱۸۴۲م بالاخره کتاب او (The Military Operations) چاپ شد، درست چند ماه بعد از ختم جنگ. چاپ این کتاب از این جهت جالب بود که به سرعت بسیار زیاد صورت گرفت. در آن وقت حداقل یک تا سه ماه وقت می‌گرفت تا نامه‌ای از کابل به لندن برسد و با در نظر داشت امکانات آن وقت سرعت چاپ کتاب ونسنت آیر واقعاً حیرت‌انگیز است.»



در آلمان طرح جلدش تهیه شده و چاپش هم در ایران و سویدن صورت گرفته است.»

سخنران دیگر برنامه دکتر علی کریمی، استاد در دانشگاه ارتباطات، رسانه و فیلم دانشگاه کلگری کانادا، بود. او مقاله‌ای تحت عنوان «روایت یک پادشاه‌گردشی: نگاهی به "سفر خروج" اثر علی‌امیری» نوشته بود که آن را در جمع اشتراک‌کنندگان برنامه خواند.

دکتر کریمی مقاله‌اش را با نفرینی چینی آغاز کرد که می‌گوید «لهی در زمان‌های پرهیجان زندگی کنی.» به باور کریمی زندگی در زمان‌های پرهیجانی مثل پادشاه‌گردشی چیز خوبی نیست؛ زیرا آدمی بیشتر راحت‌طلب و آرامش‌خواه است و از دنیای پرخطر و آشفته‌گریزانند. به گفتهٔ کریمی: «ولی با این وجود، لحظه‌های تاریخی بزرگ جذبه‌ای دارند که نمی‌شود از آن چشم برداشت. بسیاری‌ها دوست دارند در آن‌ها نقشی بازی کنند و یا حداقل شاهد اتفاق افتادن‌شان باشند. بقیهٔ ما می‌خواهیم همه‌چیز را دربارهٔ آن لحظات بدانیم و قصه‌های آن را از هر زبانی که می‌شنویم، به گفتهٔ حضرت حافظ، برایمان "نامکُر" است.»

کریمی با یادآوری از شصتمین سالروز ترور رئیس‌جمهور آمریکا، جان اف کندی در سال ۱۹۶۳م. پادشاه‌گردشی امریکا و وضعیت مردم آن را در آن زمان و حتا پس از شصتمین سالروزش، با پادشاه‌گردشی‌ای که در افغانستان در پانزدهم اگست ۲۰۲۱م. میلادی (سقوط نظام جمهوری و روی کار آمدن امارت طالبانی) رخ داد، مقایسه کرد. به گفتهٔ وی، با وجود خشونت‌بار بودن پادشاه‌گردشی امریکا، به جز ریاست دولت، دیگر چیزی تغییر نکرد و درست ساعتی پس از مرگ کندی، معاونش سوگند ریاست جمهوری یاد کرد و قدرت را در دست گرفت. با این هم، این اتفاق هنوز هم در ذهن و ضمیر انسان امریکایی هست و هنوز کتاب می‌نویسید و فیلم و مستند تهیه می‌کند.

اما پادشاه‌گردشی در افغانستان پدیدهٔ نادری نیست. این کشور شاید بیشترین پادشاه‌گردشی را تجربه کرده باشد: «افغانستان با بیش از ۲۷ بیبق در ۱۲۰ سال گذشته رکورد بیشترین تغییر بیرق را در دنیا دارد. آخرین باری که بیرقی از دروازهٔ ارگ پایین آمد و بیرقی نو جایش را گرفت، ۱۵ اگست ۲۰۲۱ بود. در آن روز علی‌امیری در غرب کابل بود و با دلپره می‌دید که چه ساده و چه سریع کاخ کلوخی جمهوری‌ت در افغانستان فرومی‌ریزد و همه چیز و همه کس در اطرافش رنگ عوض می‌کنند. او به خوبی می‌دانست که در حال تماشای صحنه‌هایی از تاریخ است. امیری در کتابش با امانت‌داری و تیزبینی دیده‌ها و شنیده‌هایش را در جریان آن روزهای پرتلهاب ثبت کرده است.»

به گفتهٔ کریمی پادشاه‌گردشی یک عبارت عامیانه است که در افغانستان مردم از گذشته تا کنون برای تغییر رژیم‌ها؛ به خصوص تغییر خشونت‌آمیز رژیم، به کار می‌برند. وی وجود چنین اصطلاحی را مؤید نقش مهم و اساسی تئوری تغلب در تاریخ افغانستان دانست که با استفاده از این تئوری شاهان زیادی تاج‌وتخت را با زور شمشیر و غلبه یافتن بر دیگری به دست آورده‌اند.

دکتر کریمی در ادامهٔ سخنانش ریشه‌های این تئوری را بررسی کرد. به باور وی این تئوری در متون دینی ریشه دارد. او نمونه‌های تاریخی این تئوری را در تاریخ اسلام ذکر کرد و افزود: «این تئوری سیاسی خشون‌محور از آن زمان تا هنوز تکیه‌گاه فقهی بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرا بوده است که سعی دارند با خون‌ریزی و خراب‌کاری راه‌شان را به تخت و تاج و قدرت و ثروت هموار کنند. طالبان نیز به این عقیده‌اند که مشروعیت خود را از تئوری تغلب گرفته‌اند. از همین روست که رهبرشان در کتابی که دربارهٔ

روایت یک پادشاه‌گردشی

نگاهی به «سفر خروج» اثر علی امیری

علی کریمی، استاد دانشگاه کلگری - کانادا



چینی‌ها نفرینی دارند که ترجمه‌اش می‌شود: «الهی در زمان‌های پرهیجان زندگی کنی» (May you live in interesting times). هیچ زمانی به اندازه لحظه‌های تغییر هیجان انگیز نیست و کمتر تغییری می‌تواند به اندازه پادشاه‌گردشی دنیای آدم‌ها را زیر و رو کند.

همان‌طور که از فضای این نفرین چینی بر می‌آید زندگی در زمانه پر هیجان الزاماً چیز خوبی نیست. بنی بشر به زندگی راحت و آرام و قابل پیشبینی طبعش بهتر می‌خواند تا زندگی در دنیایی آشفته و پرخطر. ولی با این وجود، لحظه‌های تاریخی بزرگ جذبه‌ای دارند که نمی‌شود از آن چشم برداشت. بسیاری‌ها دوست دارند در آن‌ها نقشی بازی کنند و یا حداقل شاهد اتفاق افتادن شان باشند. بقیه ما می‌خواهیم همه چیز را درباره آن لحظات بدانیم و قصه‌های آن را از هر زبانی که می‌شنویم، به گفته حضرت حافظ، برای مان «نامکرر» است.

چند روز پیش شصت‌مین سالروز ترور رییس جمهور جان اف کندی بود و تقریباً تمام رسانه‌های آمریکا درباره آن مطالبی نشر کردند و بسیاری شان با شاهدان عینی آن لحظه مهم تاریخی مصاحبه کردند. پادشاه‌گردشی آمریکایی البته با وجود خشونت بار بودن آن نه بر نهاد دولت تاثیر چندانی داشت و نه اخلاص دوامداری در زندگی مردم ایجاد کرد. درست ساعاتی پس از مرگ کندی، معاونش به عنوان رییس جمهور آمریکا قسم یاد کرد و بر کرسی او در کاخ سفید تکیه زد. غیر از تغییر در ریاست دولت چیزی دیگری در آمریکا تغییر نکرد. واقعه آن روز اما در ذهن و ضمیر آمریکاییان حک شده است و بی‌وقفه درباره آن کتاب می‌نویسند، فیلم می‌سازند، و سریال بیرون می‌دهند. هیجان آن لحظه تاریخی، به عبارت دیگر، تا هنوز فروکش نگرده است و داستان کهنه مرگ کندی به گوش آمریکاییان همچنان نو و نامکرر است.

در افغانستان، ملکی که مردمانش از قدیم با خشونت سیاسی خو کرده اند، پادشاه‌گردشی چیز نئی نیست. این را، از جمله، می‌شود از تعداد بیرق‌های آن دریافت: اگر ریاضی من درست باشد، افغانستان با بیش از ۲۷ بیرق در ۱۲۰ سال گذشته رکورد بیشترین تغییر بیرق را در دنیا دارد. آخرین باری که بیرقی از دروازه ارگ پایین آمد و بیرقی نو جایش را گرفت، ۱۵ اگست ۲۰۲۱ بود. در آن روز علی امیری در غرب کابل بود و با دل‌هره می‌دید که چه ساده و چه سریع کاخ کلوخی جمهوریت در افغانستان فرو می‌ریزد و همه چیز و همه کس در اطرافش رنگ عوض می‌کنند. او به خوبی می‌دانست که در حال تماشای صحنه‌هایی از تاریخ است. امیری در کتاب سفر خروج: گزارش شخصی از واقعه سقوط افغانستان و خروج از کابل (ناسوت، ۲۰۲۳) با امانت‌داری و تیزبینی دیده‌ها و شنیده‌هایش را در جریان آن روزهای پرتله‌تله ثبت کرده است. این کتاب، همان‌طور که نویسنده نیز یادآوری کرده، داستان سقوط جمهوریت نیست بلکه تجربه شخصی یک فرد از آن روزهاست. هر کس به طریقی آن روزها را از سر گذراند، از این رو، به تعداد باشندگان کابل باید روایت سقوط وجود داشته باشد.

پادشاه‌گردشی عبارت عامیانه‌ای است که مردم در افغانستان از قدیم برای تغییر رژیم به خصوص تغییر خشونت‌آمیز رژیم به کار می‌برند. داشتن چنین اصطلاحی در چنان کشوری قابل درک است چون در طول تاریخ افغانستان تیوری تغلب بیشترین نقش را در شکل دهی سامان سیاسی مملکت داشته است و شاهان زیادی به زور شمشیر تاج‌ها روده اند و تخت‌ها از دست داده اند. تیوری تغلب به نقل قول عربی «الحکم لمن غلب» ریشه دارد، نقل قولی که تاریخ آن به درازی تاریخ اسلام است. در سال ۶۴ هجری قمری (۶۸۴ میلادی) جنگ داخلی بین فاتحان عرب در خراسان در گرفت. عبدالله ابن خازم، قوماندان زیری، لشکرش را پشت خندق‌های دفاعی هرات آماده تهاجم بر شهری کرده بود که تحت کنترل امویان قرار داشت. او برای تشویق سربازانش در استفاده حداکثری از خشونت علیه مخالفان مسلمان شان در هرات سخنرانی‌ای ایراد کرد که، به قول تاریخ طبری، از جمله در آن گفت: «الملک لمن غلب» (پادشاهی از آن کسی است که در جنگ پیروز شود).

این تیوری سیاسی خشونت-محور از آن زمان تا هنوز تکیه گاه فقهی بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرا بوده است که سعی دارند با خون‌ریزی و خراب‌کاری راهشان را به تخت‌وتاج و قدرت و ثروت هموار کنند. طالبان نیز به این عقیده اند که مشروعیت خود را از تیوری تغلب گرفته اند. از همین روست که رهبرشان در کتابی که درباره حکومت‌داری نوشته است، انتخابات را حرام اعلام کرده و مردم را به اطاعت بی‌چون و چرا از حکومت خود تشویق می‌کند.

اگر به دیگر پادشاه‌گردشی‌هایی که در افغانستان

لیدی سیل، یکی از زندانیان زن نیز بعدها خاطرات اسارتش را نشر کرد که در انگلیس به کتابی پر فروش تبدیل شد. سرعت چاپ کتاب آیر و پرفروش شدن کتاب لیدی سیل علاقه مخاطب به روایت‌های شخصی از حوادث بزرگ را نشان می‌دهد. یک روایت شخصی بهتر از صد تحلیل سیاسی می‌تواند به ما کمک کند تا فضای سیاسی و اجتماعی را در جریان جنگ و پادشاه‌گردشی درک کنیم. از این روست که خواندن روایت امیری جالب است. این داستان یک شخص است که از طریق آن با سقوط دولت مستعجل جمهوری و فروپاشی باورنکردنی نهادهای لشکری و کشوری آشنا می‌شویم.

سقوط دولت یک روز بد بود. روزهای بد در افغانستان کم نیست. ولی فروپاشی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که در پی روز سقوط دولت رو نما شد رشته‌های دوستی را امتحان کرد و بنیادهای اخلاقی را به محک آزمایش گذاشت.

روزهای بد به خصوص در کشورهای بی‌دولت و بددولت تأثیری مخرب‌تری دارند. در این کشورها، که افغانستان نمونه عالی آن است، دولت نهادی شخصی است و با نغیبت شخصی که بر کرسی دولت تکیه داده است، دولت نیز غیب می‌شود. نسل‌های گذشته ما از پادشاه‌گردشی‌های مکرر و ظهور و زوال دولت‌های مستعجل هیچ درسی نگرفتند. درسی که آنها باید می‌گرفتند و حال ما باید از تازه‌ترین پادشاه‌گردشی در کابل بگیریم، توجه به نهاد دولت است. چگونه می‌شود در ملکی چون افغانستان دولتی بنیاد نهاد که بیشتر از یک بعداز ظهر پس از فرار رییس دولت دوام کند؟

آمریکاییان در بیست سال گذشته، سعی کردند بنیاد یک دولت مدرن را در افغانستان بنا نهند. از نگاه تکنالوژی و پول و تفنگ سخاوت زیادی از خود نشان دادند. ولی چون علاقه‌ای به ساخت مشروعیت سیاسی برای دولت مورد حمایت شان نداشتند، کارشان به جایی نرسید و تمام تلاش‌های شان مشتتی ظاهرسازی‌های پرخرج و شکست خورده بود. امیری در مقدمه کتابش اسطوره‌ای از دنیای یونان باستان نقل می‌کند. بر اساس این اسطوره پدر و پسر در جزیره‌ای در یونان زندانی می‌شوند. پدر هنرمند است و برای پسرش بال‌هایی از پر می‌سازد و چون چیز دیگری ندارد آن را با موم به بدن پسرش می‌چسباند تا او از زندان پرواز کرده و فرار کند. پدر به پسر توصیه می‌کند که زیاد اوج نگیرد و به خورشید نزدیک نشود چون موم ذوب خواهد شد. پسر اما پس از پرواز به بالا می‌جهد و به خورشید نزدیک می‌شود و گرمای خورشید بال‌های مومی او را ذوب می‌کند. او به دریا می‌افتد و می‌میرد.

امیری می‌گوید پروژه دولت‌سازی آمریکا در افغانستان مثل بال‌های مومی بود. آمریکا پر دموکراسی را با موم به بدن نحیف افغانستان چسباند و توقع داشت مملکت با این پر مصنوعی به سوی ساحل آزادی پرواز کند. حادثه‌ای را که در ۱۵ اگست ۲۰۲۱ شاهد آن بودیم بیست سال پیش شروع شده بود و بالاخره در آن روز ختم شد. آن حادثه ناگهانی نبود. دولت افغانستان طوری طراحی شده بود که مثل موم آب شود و به زمین برود. پادشاه‌گردشی، به عبارتی، در تقدیر آن نوشته شده بود.

این دقیقاً یکی از دلایلی است که امیری را نیز به سوی قلم و کاغذ کشاند. او در سفر خروج می‌نویسد: «دهشت‌ها را می‌توان با کلمه به زنجیر کشید و از رهگذر نوشتن هشدار داد و از دهشت آن کاست. ...نوشتن همزمان تطهیر کننده و نجات دهنده است. و این نه تنها حجت در نگارش درد و دهشت، بلکه انگیزه من در نوشتن نیز بوده است.» (ص. ۱۸-۱۹).

این دقیقاً یکی از دلایلی است که امیری را نیز به سوی قلم و کاغذ کشاند. او در سفر خروج می‌نویسد: «دهشت‌ها را می‌توان با کلمه به زنجیر کشید و از رهگذر نوشتن هشدار داد و از دهشت آن کاست. ...نوشتن همزمان تطهیر کننده و نجات دهنده است. و این نه تنها حجت موجه من در نگارش درد و دهشت، بلکه انگیزه من در نوشتن نیز بوده است.» (ص. ۱۸-۱۹).

نوشتن نوعی سفر به مکانی دیگر و فرار موقت از واقعیت است. روان‌شناسان نیز امروز برای کسانی که از فشارهای روحی رنج می‌برند، نوشته درمانی، یا نوشتن روزانه، را به عنوان نسخه تدای پیشنهاد می‌کنند. در قرن ۱۹ میلادی در کابل، کسی که در جریان پادشاه‌گردشی به نوشته درمانی روی آورد ونسنت آیر بود. در سال ۱۸۴۱ در جریان جنگ اول افغان و انگلیس، غازیان جمعی از زنان و مردان انگلیسی را گروگان گرفتند. آنان گروگان‌ها را در خانه‌ای در قریه شیوکی که در شرق قصر دارالامان است بردند و زندانی کردند. یکی از آنان ونسنت آیر یک افسر جوان بود که دستی در نقاشی و نوشتن هم داشت. غازیان تعداد زیادی از انگلیسی‌ها را کشته بودند و جسد سفیر انگلیس، ویلیام مکنتان، را در چوک کابل آویزان کرده بودند. زندانیان نمی‌دانستند که آیا آزاد خواهند شد و یا به سرنوشت دیگر هموطنان شان دچار خواهند گشت.

محیسی که انگلیسی‌ها در آن بر سر می‌بردند خانه‌ای بزرگ و اشرافی بود. با وجود امکانات کم، زندانیان شکنجه فیزیکی نمی‌شدند (چون گروگانگیرها می‌خواستند در بدل پولی کلان آنها را معاوضه کنند) ولی از نگاه روحی به شدت رنج می‌بردند. در مدت چند ماهی که ونسنت آیر در شیوکی زندانی بود، برای گذران وقت و فروخوردن وحشت و ناامیدی‌اش دست به نوشتن زد و وقایع جنگ را آن طور که خود دیده بود روایت کرد. نوشته‌های او فصل به فصل از آنجا به هند و از هند به لندن قاچاق می‌شد چون زندانیان اجازه مکاتبه داشتند. در سال ۱۸۴۲ بالاخره کتاب او (The Military Operations at Cabul) چاپ شد، درست چند ماه بعد از ختم جنگ. چاپ این کتاب از این جهت جالب بود که به سرعت بسیار زیاد صورت گرفت. در آن وقت حداقل یک تا سه ماه وقت می‌گرفت تا نامه‌ای از کابل به لندن برسد و با در نظر داشت امکانات آن وقت سرعت چاپ کتاب ونسنت آیر واقعاً حیرت انگیز است. در سال ۱۸۴۲ زندانیان بالاخره در برابر پول آزاد شدند.

اتفاق افتاده و رنگ و بوی اسلامی نداشتند اند نیز بنگریم منطق زور را می‌توان مشاهده کرد. اکثریت مطلق حاکمان افغانستان یا به دست خلف شان کشته شده اند و یا فراری داده شده اند. مرگ خدایی بر سر توشک کمتر نصیب حاکمان افغان بوده است. از آخرین رهبرانی که سر توشک مرد نورمحمد تره کی بود، ولی مرگ او طوری اتفاق افتاد که امر سیاسی گارد ریاست جمهوری، لومری بریدمن روزی، بالشتی روی صورت او فشار میداد در حالیکه همکارش پاهای پیرمرد را محکم گرفته بود. مرگ تره کی، از این رو، چندان مرگ توشکی حساب نمی‌شود. به عنوان طلبه تاریخ، با خواندن کتاب امیری نتوانستم آن را با کتاب‌های مشابه که درباره لحظه‌های مشابه در تاریخ افغانستان نوشته شده اند مقایسه نکنم. در اینجا می‌شود از دو اثر یاد کرد، یکی از قرن بیست و دیگری از قرن نوزده. در کشوری که تغییرات خشونت‌آمیز سیاسی به وفور اتفاق افتاده است، اتفاقاً آثاری که روایت شخصی از زندگی روزمره در آن روزها را ثبت کرده باشد کم است. در سال ۱۹۲۹، وقتی دولت امانی سقوط کرد و لشکریان حبیب الله کلکانی، مشهور به بچه سقو، وارد کابل شدند فقط یک روزنوشت وجود دارد که عبارت باشد از تذکرات انقلاب اثر فیض محمد کاتب هزاره.

سقوط امانی از بسیاری جهات با سقوط دولت غنی شبیه بود—یا به عبارتی سقوط غنی به سقوط امانی شبیه بود. دلیل اصلی این شباهت شیفتگی غنی به امان الله بود و کوشش او در تقلید از حکومت امانی. اگر خواسته باشیم مهمترین شایسته حکومت امانی را نام بگیریم دروغ است. کسی—احتمالاً خسروش محمود طرزی—به او یاد داده بود که حاکم باید «پولیتیک» بلد باشد و پولیتیک را به عنوان دروغ‌های کلان و عده‌های بی‌بنیاد به مردم تعریف کرده بود. او به شاه گفته بود که فقط با پولیتیک می‌شود دل مردم را به دست آورد—در حالیکه هیچ حاکمی در تاریخ با بازی دادن مردم نتوانسته است دل آنان را به دست بیاورد. امان الله، به خصوص در سه چهار سال آخر حکومتش، وقتش را به پولیتیک، یعنی دروغ و دغل و وعده وعیدهای هوایی، گذراند. غنی نیز مثل پیشوای سیاسی‌اش بلوف و گدازه‌گویی و چیچ و داد را با سیاست اشتباه گرفته بود.

وقتی حکومت امانی در نهایت سقوط کرد زندگی مردم در کابل یک‌شبه دچار تحول شد و شهر به میدان تاخت و تاز بدل گشت. استاد خلیل الله خلیلی در کتاب خاطراتش می‌گوید که همسایگانش جواهرات شان را به خانه آنها آوردند تا از چور و چپاول مصون باشد چون خانواده خلیلی از شمالی بود و با شورشیان میانه خوب داشتند. هر کس از حکومتی‌ها که توانست فرار کرد و آنها که ماندند، برخی شان، شکنجه شدند و برخی شان به شکل فجیعی کشته شدند.

در چنداول، فیض محمد کاتب در آن روزها در خانه گلی خود نشسته و وقایع روز را بر اساس دیده‌ها و شنیده‌هایش می‌نوشت. کتاب او یگانه خاطرات شخصی از یکی از مهمترین رویدادهای قرن بیست افغانستان است. او از یک طرف برای تاریخ می‌نوشت و از یک طرف برای فرونشاندن غوغایی که در درون او جریان داشت. او از رهگذر نوشتن و پناه بردن به کلمات، سعی داشت بر وحشت و ترسی که زندگی و زمانه او را فراگرفته بود غلبه کند. صفحه‌ی سفید کاغذ، سنگ صبور او بود.

سفر خروج؛ فهم نکب‌های اکنون، چشم‌اندازی برای آینده

محمدانور رحیمی

کردم، قلمم گرفت. واقعاً نکبت هزاره‌بودن، چه قدر سنگین و دردناک است، ذهن انسان را سیاه، منطقی را عقیم و اعصاب را متشنج می‌کند. سال‌هاست که هزاره تاوان حضور داده، برای بقا جنگیده و اکنون نیز، این وضعیت تغییر نکرده است. این درجاذدن مرا خون‌جگر می‌کند، ناطقه را فلج، منطقی را گنگ و نوشتن را ناممکن می‌سازد. قلم می‌لرزد، قلب خامه خونین می‌شود، مداد آمه می‌خشکد و درد و رنج بر جان و روح آدم چنک می‌زند. دیگر فقط رنج و درد و یاس و سرخوردگی است، افق تاریک می‌شود و انسان مثل مار زخمی، از سر استیصال و ناچاری و درماندگی، تنها در خود می‌پیچد، بیهوده زهرش را بر زمین می‌پاشد، برخورد نیش می‌زند تا از شر خودش رایهی پیدا کند؛ اما موفق نمی‌شود.»(ص۲۲۷)

امیری ضمن اعتراف به بیماری‌های بسیار در جامعه‌ی هزاره، معتقد است که آن چه او را واقعاً زجر می‌دهد، زدالت و پستی و دنائت بیش از حد دشمنان مردم هزاره است. «...شوربختی هزاره بیش‌تر در این است که هیچ‌گاه دشمنش قوی و باشکوه نبوده؛ بل که همواره پست و رذیل و فرومایه بوده است. زندگی در کنار بسی چیزها از هزاره یک دشمن بافرهنگ و مؤبد فرضدار است... این بازی روزگار و مکافات زندگی است که هزاره را به دست انشار و اوباش گرفتار کرده است.»(ص۲۲۸)

امیری در کنار توضیح درد و نکبت هزاره‌بودن و درد و دربعی که از این منظر وجود او را در برگرفته، سر سخت او را به درد آورده و روح او را آزرده است، با توجه به نگاه و تفسیر مسلط دشمنان فرومایه‌ی مردم هزاره، آن‌ها را به القابی چون بیگانه، شوم، شوربخت، بداختر، بی‌نوا، نفرین‌شده، منفور، دوزخی، مزاحم و کراهت‌آور مزین می‌کند؛ اما افق نگاهش به این مسئله با حسی از دل‌سوزی و احترام خاص و دوراندیشانه به هزاره‌ها هم‌راه است: «...هزاره اگر نمرده و با تمام شوربختی‌ها هم‌چنان کم‌وبیش بر سر پا ایستاده است، تاحدی بدین خاطر است که مردن با زخم‌ها و زهرهای فرومایگان را بی‌احترامی به خود دیده و وجدانش بدان رضایت نداده است. گویی در همان اول می‌دانسته که در فردای پس از نابودیش، هیچ شکوهی آغاز نمی‌گردد و مغز قاتلش، هم‌چنان از ایده و اندیشه‌ی متعالی تهی خواهد ماند، همان سان که قلبش هماره از مهربانی و دوستی تهی و از کینه و نفرت آکنده خواهد بود. هزاره‌ها در کنار بسیاری حسرت‌های زندگی، حسرت یک قاتل شرافتمند را داشته اند...»(ص۲۲۹)

چشم‌انداز نویسنده

از آن جا که هر کتابی به نحوی خواهی نخواهی شرح حال نویسنده‌ی آن است، کتاب سفر خروج اما دقیقاً شرح حال خودنوشت علی‌امیری است که مهاجرت اجباری او را پس از سقوط طالبان، به استرالیا روایت می‌کند. از این منظر اگر نگاه کنیم، هر آن چه در حاشیه‌ی این روایت به قلم آمده است، بیان دگرگونه‌تری از شرح حال نویسنده را به مخاطب منتقل می‌کند. بنا بر این، استقرار در استرالیا، امیری را با شرایط تازه‌ای مواجه می‌کند. او که خود راوی «خرد آواره» در تاریخ اسلام است، به زعم خود، موقعیت جدیدش را متناسب با نقاط مثبت و منفی مهاجرت درک می‌کند و این که با این شرایط چه گونه باید کنار بیاید، دغدغه‌ی دیگری است که او را به تأمل بیش‌تر وامی‌دارد: «آوارگی برای انسان هم لطف است و هم فلاکت، هم لعنت است و هم برکت. در ایام اردوگاه و قرنتین؛ بیش‌تر وقتم با چنین تخیلات و تأملاتی سر می‌شد.»(ص۱۶۴–۱۶۵)

با درک همین موقعیت است که مهاجرت اجباری خود را به آوارگی اجباری برخی بزرگان اندیشه در تاریخ خراسان (مهاجرت ابن سینا به ری و همدان و اصفهان، مهاجرت فارابی به شام و مصر و حلب، مهاجرت مولانا به قونیه، مهاجرت و مسافرت ناصر خسرو از یمگان تا مصر و حجاز و شام و مهاجرت و احتمالاً مهاجرت سپهروردی به شامات) پیوند می‌زند، تا تسکین و تسلیتی برای خود دست‌وپا کند؛ اما ناگفته مشخص است که پشت این مقایسه، جایگاهی برای خود می‌جوید، موقعیتی که به نویسنده‌ی کتاب سفر خروج امید می‌بخشد تا مخاطب را وادار کند که با تأمل بیش‌تر در ذیل این نگاه، چشم‌انداز نویسنده را هم تا حدودی حدس بزند.

برخورد با شرایط جدید، نشان می‌دهد که امیری پس از تحمل درهایی توأم با یأس و سرخوردگی، باز هم قد راست کرده و جایگاه اصلی خود را یافته است. این تسکین و تسلیت،



● سال هشتم ● شماره ۱۹۸ ● سه‌شنبه ● ۵ جدی ۱۴۰۲ ● ۲۶ دسامبر ۲۰۲۳

۱۹

گام‌های دیگری در این راستا بردارد. علاوه بر این، در چارچوب این چشم‌انداز، سه نقد علیه روشن‌فکران و نسل جوان هزاره نیز قابل ردیابی است که خواهی نخواهی دو نسل یا گروه از هزاره‌ها را هدف قرار می‌دهد؛

یک– امیری در مصاحبه‌ی اخیر خود با اطلاعات روز، آن‌تیسیت‌ها را سطحی و احمق خوانده بود. صرف نظر از درستی یا نادرستی این نقد، اگر برداشت من درست باشد، امیری از یک سو به بن‌بست اسلام سیاسی باور دارد و از سوی دیگر، رسالت رستگاری دین اسلام را البته با استناد به ادعای آموزه‌های اسلامی (بدون اعلام موضع صریح خودش) برجسته می‌کند. از این منظر، اگر ادعای اسلام را جدا از رفتار مسلمانان در نظر بگیریم، اسلام همیشه دین سیاسی بوده و به همین دلیل، این رسالت رستگاری بریده از اعمال انسانی به خودی خود نمی‌تواند خیری به کسی برساند. در این صورت، خداباورستان و خداناباوران به یک نقطه‌ی مشترک می‌رسند و آن این که وقتی هیچ یک از این دو گروه نتوانند خیری به خلق برسانند، پس دلیلی برای نزاع و فخرفروشی هم باقی نمی‌ماند. به ویژه این که اگر با وجود قراردادهای اجتماعی مبتنی بر رضایت مردم، دین کاربرد اجتماعی خود را از دست بدهد، میان این دو دیدگاه متخاصم، نظریه‌ی فردگرایی قرار می‌گیرد که در این چارچوب، اعتقاد دینی به عنوان یک امر فردی، قابل احترام انگاشته می‌شود و هیچ اعتراضی از سوی یک گروه بر گروه دیگر موجه به نظر نمی‌رسد. در این صورت، نقد/ادعای نویسنده‌ی سفر خروج نیاز به توضیح بیش‌تر(در حد یک مقاله) دارد.

دو– نویسنده با یادآوری از موضع روشن‌فکران هزاره در قبال طالبان، به دیدگاه قرآنی «عدلو قرب للتقوی» دای فولادی و «مقامت‌عاری از خشونت» احتمالاً عزیز رویش اشاره می‌کند که اولی به حکم لاکراه فی‌الدین چه گونه از طالبان می‌خواست تا «عدالت برای تقوی» داشته باشند و دومی از مردم بی‌پناه و گیرافتاده در چنگ طالبان می‌خواست که خشونت نکیند. امیری در نتیجه‌گیری خود، این طرح‌ها و دیدگاه‌هایی از این دست را «ترجم‌ترجم‌ها و آدمه‌ی همان ساده‌لوحی و ساده‌دلی سابقه» می‌داند که نه در میان طالبان که از خشونت هیچ ابایی ندارند و نه در میان مردم که هیچ توانی برای مقابله ندارند، پیدا می‌شود. بنا بر این، در قالب این چشم‌انداز، امیری به دو روشن‌فکر دهه‌ی هفتاد هزاره‌ها اعلام می‌کند که دیگر دوران شما گذشته است؛ نه چیزی می‌دانید و نه می‌توانید راهی به سوی آینده بکشایید و این شکاف میان گفتار و واقعیت، نشان یک سردرگمی تئوریک و انتقال به فاز توصیه‌های اخلاقی در میان روشن‌فکران هزاره است.

سه– امیری با انتقاد از اطلاع‌رسانی غیرحرفه‌ای در فضای مجازی و تضاد و تناقض در روایت‌ها، با حسرت می‌نویسد: «صحنه‌های ناب از دهشت و خوف در گوشه گوشه‌ی کشور برپا بود؛ اما نمی‌دانم که از این همه رنج و دهشت، چیزی برای آیندگان باقی خواهد ماند یا نه؟ ظاهراً هیچ چیز مستندسازی نمی‌شود. در مرزها، رنج و حقارت حاکم است و در شهرها گرسنگی و ناامنی بیداد می‌کند و در ولایت‌های اطراف عشر و مالیات خودسرانه‌ی نیروهای گرسنه‌ی طالبان دمار از روزگار مردم در آورده است.» من خودم یکی از مخاطبان این انتقاد به شمار می‌روم؛ ولی آن را با توجه به این که امیری کتاب سفر خروج را در بیرون از افغانستان نوشته است، موجه می‌دانم. کاری که باید می‌کردیم تا حالا نکرده‌ایم. با این حال امیری در پایان این حمله‌ی برق‌آسا، میان یاس و امیدواری یادآوری می‌کند: «ز یاد چشم آب نمی‌خورد که در آن برهوت، نهالی شکوفا شود و برگ و بار و ثمر دهد؛ اما باز هم انسان به قول سوفکلس، شگفت شگفتی‌هاست و چه بسا که با نابواری‌های بسیار از دهشت‌های خود یادمانی برافرازد شگفت و با گلوله‌هایی از جنس کلمه و عکس و تصویر و نقاشی، چشمان شقاوت‌زده‌ی عصر خود را نشانه برود، بگذارند آرزو کنیم که چنین باد!»

توامان‌بودن مرگ و زندگی، موضوع دیگری است که در ادامه‌ی این چشم‌انداز قابل فهم است. آدم‌هایی می‌روند و آدم‌هایی می‌آیند؛ اما اشتیاق آدمی برای ماندن در یادها هم‌چنان به قوت خود باقی است. به طور نمونه، همان گونه که مرگ برخی از آشنایان، دل و دیده را به فریاد می‌آورد، در مقابل، ده‌ها طفل در جریان خروج در فردوگاه، در هواپیما، در کمپ، در اردوگاه به دنیا می‌آیند تا این چرخه‌ی آینده و روند را دوام دهد. در این میان اما امیری معتقد است: «...آن اتفاقات (خوب یا بد) در درون ما به زندگی خود دوام می‌دهد و ما باید در بیرون از آن اتفاقات، برای زندگی تازه‌ای دست‌وپا بزینم. اکنون هنرگام یک شروع تازه است، شاید شروع یک درد و دهشت تازه و در یک شکل تازه. ایستادن در نقطه‌ی صفر، یک‌سره دردناک هم نیست، بیجان‌انگیز نیست است. یک شروع تازه با دشواری‌های تازه، سهمی است که سرنوشت در زندگی ما نهاده است. لب از سخن بازگیریم و به استقبال فردا برویم. فردا در راه است؛ فردایی که ادامه‌ی دیروز نیست، بل که یک شروع تازه است؛ اما تنها خدا می‌داند که چه گونه است.»

نکته‌ی پایانی:

نگارنده‌ی این سطور با درک هرچند ناقص خود از دیدگاه نویسنده، گزارش را با این جمله به پایان می‌برد؛ بدون روایت، هیچ فرد و گروهی هویت ندارد. اکنون وقت روایت مستند برای تثبیت هویت انسانی ما است. اگر از آسمان سنگ ببارد و از زمین آتش بلند شود، راهی دیگری نداریم جز این که به خود اتکا کنیم و هم‌زمان با کار و تلاش سرسختانه به آینده امیدوار باشیم و این گونه می‌توانیم سزواران زندگی شویم.



امیری سال‌ها پیش درد هزاره‌بودن را تحت عنوان «نکبت هزاره‌بودن» در مقاله‌ای به اختصار توضیح داده بود. جدی‌ترین دل‌مشغولی او در این کتاب نیز، همین مسئله است. این درد نخست با بیان خاطره‌ی تلخ نویسنده از دوره‌ی اول حکومت طالبان که به جرم «ریش‌کلی»، بازداشت و سپس با امضای توبه‌نامه رها می‌شود، بی آن که خودش بخواهد برای مخاطب قابل درک می‌شود: «اسامی علی ولد محمد اسلم در حضور سه نفر توبه کشیده که دیگر به ریش خود غرض‌دار نباشد.» سپس به برخورد نژادپرستانه‌ی «مترجمان افغانستانی تبار نیروهای خارجی که در همان آشفتگی‌ها و آشوب نیز رفتار نژادی داشتند و در حد توان، مانع خروج هزاره‌ها می‌شدند.» پیوند می‌خورد. در این بخش، طبق معمول قلم نویسنده مایه‌هایی از دل‌سوزی توأم با خشونت کلامی و واقع‌بینی خون‌سردانه را در خود نهفته دارد که با واکنش خون‌سردانه‌ی پدرش محمد اسلم در قبال خروج امیری (صفحه ۱۹۰) نسبت سرراستانه پیدا می‌کند: «همین که رنگ خودش را گم کرده است، صحیح است، هر جا رفته رفته.»

در میان بادیه بنشسته فرد

گزارشی از هفتمین برنامه «از دیار بلخ»؛
گپ و گفت با سلمان علی ارزگانی، خوش‌نویس
افغانستان

عممت الطاف

ارزگانی صحبت کرد. به گفته او هنر خوش‌نویسی دویعدی است؛ از یک‌سو با ذوق و عشق همگام است و از سویی با دانش و خرد. و هنرمند خوش‌نویس از طریق این دو (ذوق و عشق، و خرد و دانش) راه کمال را طی می‌کند. میرزایی اظهار داشت که یکی از خوبی‌های هنر خوش‌نویسی این است که با کلام هنری و گفته‌های بزرگان و آیات و احادیث سروکار دارد و از این طریق همیشه بازتاب‌دهنده زیبایی‌ها و معرفت و اخلاق بوده است.

میرزایی در بخش دیگری از صحبت‌هایش به کارهای ارزگانی پرداخت. به گفته وی آثار ارزگانی گذشته از بحث خوش‌نویسی و زیبایی، مفاهیم و مسائل عمیق معرفتی را به مخاطب عرضه می‌کنند. به گفته وی این خیلی ارزشمند است که استاد ارزگانی از طریق آثارش به ما معرفتی را انتقال می‌دهد.

میرزایی با تأیید بر این‌که آثار ارزگانی همیشه روایتگر درد و رنج جامعه‌اش بوده است، یادآور شد که هنر خوش‌نویسی برای ارزگانی راز و رمزی بوده است که او بتواند درد جامعه‌اش را بشناسد و آن را هم برای زمانه‌اش و هم برای تاریخ روایت کند. وی افزود: «ما قدر استاد سلمان علی ارزگانی را می‌دانیم و می‌فهمیم که جایگاه هنری‌شان والا است. می‌دانیم که آقای ارزگانی در این سال‌های پر از خشم و کینه و نفرت، با تمام وجود سعی کرده که زیبایی را بازنمایی کند و خشونت‌ها را با زیبایی‌ها از بین ببرد. او سهم فراوانی در هنر خوش‌نویسی افغانستان دارد که بنده به عنوان شاگردش از ایشان تشکر می‌کنم.»

وی سخنانش را با این شعر به پایان برد: «دیدم مجنون را یکی صحرانورد/ در میان بادیه بنشسته فرد؛ کرده صفحه ریگ و انگشتان قلم/ می‌زند با اشک خونین این رقم؛ گفت ای مجنون شیدا، چیست این؟/ می‌نویسی نامه، بهر کیست این؟/ گفت مشق نام لیلی می‌کنم/ خاطر خود را تسلی می‌کنم...»

محسن سعیدی، شاعر و پژوهشگر سخنران دیگر برنامه بود. وی نگاه تاریخی به پدید آمدن خط و نقش آن در تکامل بشر انداخت. به گفته سعیدی در زندگی بشر رویدادهای معدودی داریم که به عنوان نقاط عطف بزرگ در مسیر تکامل بشر، او را به سوی تکامل امروزی به پیش رانده‌اند. ادامه در صفحه ۲۱

بود. وی از ملاقات و آشنایی‌اش با آخوند هروی در سال ۱۳۷۱خ. در صحن آزادی آستان قدس رضوی هم یاد کرد. ارزگانی یادآور شد که سیر خوش‌نویسی در افغانستان فرازونشیب زیاد داشته است. در دوران مهاجرت، بعد از دهه پنجاه تعداد زیادی از هنرمندان و شاعران و نویسندگان مهاجر شدند و به گوشه و کنار جهان پناه گزیدند. در دنیای مهاجرت هم کسانی به فراگیری هنرهای مختلف، از جمله خوش‌نویسی آغاز کردند. به گفته محمد ارزگانی «استاد سلمان علی ارزگانی جزو پیشکسوتانی این نسل است که در دهه شصت وارد انجمن خوش‌نویسان ایران شد و از استادان مطرحی چون استاد اخوین، استاد امیرخانی، استاد حیدری استاد یدالله کابلی و... خط را فراگرفت و در سال ۱۳۶۴ موفق شد که رتبه ممتاز را کسب کند. از آن زمان تا کنون در این هنر قلم‌فرسایی می‌کند.»

به باور ارزگانی هنر خوش‌نویسی یکی از سخت‌ترین هنرها بین هنرهای تجسمی است. خود اثر می‌گوید که آفریننده‌اش چندمرده حلاج است و چه چیزی برای گفتن دارد: «استاد ارزگانی از جمله کسانی است که می‌توانم ادعا کنم صاحب خطی شده است که حتی اگر امضایش پای کارش نباشد، بازهم هر بیننده‌ای می‌فهمد که این خط از آقای سلمان علی ارزگانی است. چرا؟ چون خط شخصی شده است. به آن جایگاهی رسیده است که بتواند کار خودش را ارائه بدهد.»

به گفته محمد ارزگانی، یکی از ویژگی‌های ارزگانی در طول سال‌هایی که خط کار کرده است و خوش‌نویسی کرده، این بوده که تلاش کرده است کار خودش را ارائه کند و در هنرش سعی کرده است که خودش باشد و درد و رنج مردمش را منعکس کند.

به باور ارزگانی هنر از درون هنرمند و از درون اجتماع سرچشمه می‌گیرد. چیزی را که هنرمند می‌آفریند، متأثر از اوضاع و احوال اجتماع او است. هنرمندی که در جامعه پر از درد و رنجی مثل افغانستان زندگی می‌کند، طبیعتاً آثارش بازتاب هنرمندانه همین درد و رنج و مصیبت است. از این رو، آثار ارزگانی همیشه بازتاب‌دهنده درد و رنجی بوده که گریبان‌گیر جامعه افغانستان بوده است و مردم این سرزمین با آن‌ها گلاویز بوده‌اند.

مهدی میرزایی، خوش‌نویس افغانستانی مقیم تهران، سخنران دیگر برنامه بود. او در مورد هنر خوش‌نویسی و کار

«تا قبل از استاد میرعماد حسینی، او یکی از زنده‌ترین و چیره‌دست‌ترین خوش‌نویسان خط نستعلیق بود که در آن زمان رایج‌ترین شیوه هم شیوه ایشان بود.»

به قول ارزگانی، بعد از ختم دوران شکوهمند تیموریان، این هنرها به سمت مرز ایران امروزی آمد. مثلاً در قزوین استاد میرعماد حسینی ظهور کرد که از قله‌های پرافتخار خوش‌نویسی است. و همین‌طور در دوران قاجار در اصفهان هم استادان مطرحی را در زمینه خوش‌نویسی داریم؛ اما در ایران شرقی یا افغانستان، بعد از شکوه هنر خوش‌نویسی در عصر تیموریان، هنر خوش‌نویسی کم‌کم رو به افول گذاشت. انگشت‌شمار استادانی را داریم که در برهه‌های مختلف تاریخی هنوز خوش‌نویسی کار می‌کنند و این چراغ را هم‌چنان روشن نگه داشته‌اند؛ اما آن قدری که این هنر در ایران غربی رونق می‌گیرد و هنرمندان بنامی رشد می‌کنند و آثاری می‌آفرینند؛ در ایران شرقی (افغانستان) خوش‌نویسی رونق پیدا نمی‌کند. از رونق افتادن هنر خوش‌نویسی در ایران شرقی یا افغانستان کنونی، به خاطر تشکلهای سیاسی و حکومت‌هایی متعصبی رخ می‌دهد که سعی می‌کردند زبان فارسی را از رونق ببندازند. وی افزود: «طبیعتاً هنر خوش‌نویسی و خط نستعلیق با ادبیات عجین بوده است. وقتی آن‌ها تلاش می‌کردند که زبان فارسی کم‌رنگ شود، بدون شک هنرهای مرتبط با آن هم متأسفانه کم‌رنگ شدند.»

به گفته ارزگانی علی‌رغم این بی‌مهری‌ها و بی‌مروتی‌ها بازهم تک‌توک استادانی را در حیطه خوش‌نویسی داشتیم. وی از میر عبدالرحمان حسینی، عطاءمحمد حسینی، میرزا یعقوب مفلح، حاج محمد حسینی، سید محمد عثمان، سلطان محمد خندان، عبدالرشید، حسن خان شاملو و... یاد کرد که در فاصله‌های زمانی مختلف در ایران شرقی (افغانستان) خط کار می‌کردند و خط را به حد کمال رساندند.

ارزگانی از خطاطان و خوش‌نویسان معاصر هم یاد کرد. به گفته وی در این دوران هم کسانی بودند که این میدان را خالی نگذاشتند و هم‌چنان علم این هنر را بر شانه کشیدند. او از فوفل‌زایی و آخوند هروی و... یاد کرد. به گفته وی فوفل‌زایی یکی از زنده‌ترین خوش‌نویسانی بود که خط را به کمال (هفت قلم) می‌نوشت. و همین‌طور آخوند هروی هم یکی از خوش‌نویسان مطرح این سال‌ها

برنامه «گپ‌وگفت با سلمان علی ارزگانی، خوش‌نویس پیش‌کسوت افغانستان» روز جمعه، ۱۷ آذرماه ۱۴۰۲خ. در فضای سرد پاییزی در محوطه عمارت بلخ، با حضور جمعی از مشتاقان هنر و فرهنگیان افغانستانی در تهران برگزار شد. این برنامه که از سوی عمارت بلخ برگزار شد، هماهنگی آن را علی‌مدد رضوانی، شاعر افغانستانی، به عهده داشت. برنامه با گرداندگی محمدحسین احمدی، خوش‌نویس دیگر افغانستانی، آغاز شد. اولین سخنران برنامه محمد ارزگانی، یکی از خوش‌نویسان مهاجر افغانستانی در ایران بود. او از سابقه آشنایی‌اش با سلمان علی ارزگانی گفت و این‌که چگونه و در کجا اتفاق افتاد. وی گفت: «یک روز صبح زود، در سال ۱۳۷۵خ. شبکه پنج، یک گزار خیلی کوتاه پخش کرد و تصاویری از نمایشگاه استاد ارزگانی را نشان داد. گزارشگر گفت که در فرهنگ‌سرای خاوران تهران نمایشگاهی از یک هنرمند افغانستان برپاست. من هم ذوق‌زده شدم و هم تعجب کردم. تا آن زمان هنرمندی را که بتواند به تنهایی نمایشگاه برگزار کند، ندیده بودم. چون در آن زمان امکانات ارتباطی مثل امروز نبود که آدم بتواند راحت اتفاقات و رخدادهای فرهنگی را رصد کند. الان هر اتفاقی که در هر گوشه دنیا می‌افتد، ما در این گوشه دنیا از آن باخبر می‌شویم.»

محمد ارزگانی گفت که آن روز من به اولین روز کاری‌ام نرفتم و با ماشینی خود را به محل برگزاری نمایشگاه رساندم. این اولین دیدارمان بود که آن‌هم هنگام خارج شدن از نمایشگاه اتفاق افتاد.

محمد ارزگانی در ادامه صحبت‌هایش نگاه تندوتیزی به سیر خوش‌نویسی در افغانستان انداخت و اظهار داشت که کشور افغانستان و ایران، در یک برهه تاریخی، تاریخ مشترک خوش‌نویسی دارد. در واقع همه هنرهای ما مشترک بوده‌اند که جداناپذیر است. افغانستان در حیطه خوش‌نویسی افراد مطرحی داشته است. در هنرهای تذهیب، خوش‌نویسی، نگارگری و دیگر هنرها صاحب مکتب است. در هرات، در زمان تیموریان اوج هنر اسلامی را در زمینه‌های مختلف چون؛ تذهیب، خوش‌نویسی، نگارگری، معماری، و... شاهدیم. آثاری که در این زمینه‌ها باقی مانده‌اند، از شاهکارهای هنر اسلامی‌اند.

در بخش خوش‌نویسی هم در آن دوران کسانی مثل میرعلی هروی می‌زیست و کار می‌کرد. به باور ارزگانی:



در میان بادیه بنشسته فرد

گزارشی از هفتمین برنامه «از دیار بلخ»؛
گپ و گفت با سلمان علی ارزگانی، خوش نویس
افغانستان

ادامه از صفحه ۲۰

نوشتن و نه گفتن به آن پیشنهاد شیطانی یک طرفه. سخنران دیگر برنامه آقای سلمان علی ارزگانی بود. او از تمام کسانی که در برگزاری برنامه سهم داشتند، مجموعه عمارت بلخ، سخنرانان و اشتراک کنندگان تشکر کرد و از تدارک چنین برنامه و حضور در چنین جمعی اظهار خرسندی و خوشحالی کرد.

ارزگانی با اشاره به کارهای هنری مهدی میرزایی، عنصر عشق را در دنیای هنر بالاترین و قوی ترین نیرو و انگیزه دانست و یادآور شد که عشق هدیه الهی است و تفاوت انسان و ملائکه هم در داشتن عشق است. ملائکه از این حس محروم اند؛ اما بشر این سعادت را دارد که آن را تجربه کند. به باور ارزگانی در کار خوش نویسی تا عشق وجود نداشته باشد، نمی تواند اثری خلق شود. این عشق و جنون به کار خوش نویسی و هنری است که هنرمند را انگیزه و نیرو می بخشد.

ارزگانی به محدودیت های دنیای خوش نویسی هم اشاره کوتاهی کرد. به گفته وی در دنیای خوش نویسی آدم با محدودیت های مالی و دشواری های دیگر روبه رو می شود. خوشا به حال کسی که با وجود چنین سختی های اقتصادی و معیشتی، بازم قلم را نمی فروشد. وی اظهار داشت: «خوش بختانه من به خاطر تأمین معیشت زندگی هیچ گاه محتاج زر و زور و تزویر نشدم و زیر بارش هم نرفتم.»

ارزگانی به فعالیت های فرهنگی اش در راستای ایستادگی علیه نابرابری نیز اشاره کرد. به گفته وی علی رغم ناراضی و خصومت خیلی ها، من از متعصبان و فاشیستان بد گفتم و علیه آن ها موضع گرفتم. با زبان هنر از آن ها انتقاد کردم و هرگز در گوشه انزوا نرفتم.

برنامه «گپ و گفت با سلمان علی ارزگانی، خوش نویس پیش کسوت افغانستان، با اهدای هدایایی از سوی میرزایی به قلم سلمان علی ارزگانی و علی مدد رضوانی، هدیه محسن سعیدی، به سلمان علی ارزگانی و هدیه سلمان علی ارزگانی به مهدی میرزایی، به پایان رسید.

در این برنامه محمد ارزگانی، خوش نویس، مهدی میرزایی، خوش نویس، محسن سعیدی، شاعر و پژوهشگر، سلمان علی ارزگانی، خوش نویس پیش کسوت افغانستان صحبت کردند و تعدادی از شاعران حاضر در برنامه نیز شعر خواندند.

به باور سعیدی این همان زمانی است که بنیان افغانیزاسیون گذاشته می شود و از این زمان است که تلاش می شود همه چیزمان افغانی شود و در واقع، شمشیر به رخ زبان فارسی و تاریخ و تمدن زبان فارسی گرفته می شود. حاکمان افغان تبار (پشتون تبار) با این فکر آمدند که گذشته هر چه هست، مال ما نیست. ما چیز تازه ای می سازیم که همه عناصر و جزئیات آن افغانی باشد و تاریخ پنج هزار ساله ای هم برایش می سازیم.

به اعتقاد سعیدی آن ها می خواستند زبان ما را نابود کنند و فرهنگ مشترک و گذشته مشترک ما را از بین ببرند. آن ها زمانی به این کارشان اقدام کردند و اولین گام ها را برداشتند که زبان افغانی را زبان ملی ساختند و یک سری اصطلاحات من در آوردی را وارد سیستم اداری و رسمی کشور کردند و اصطلاحات زبان فارسی را کنار گذاشتند و گفتند که این ها خارجی اند. این در حالی بود که تا حال زبان پشتو وارد مرحله خط نشده بود، خط نداشت و دستوری برایش نوشته نشده بود. اولین گام ها برای تاریخی کردن این زبان برداشته می شد و خطی بر مبنای خط زبان فارسی برایش تهیه می گردید.

به باور سعیدی اهمیت کار ارزگانی و امثال ایشان این است که با خوش نویسی، با این پروژه افغانی سازی و حذف خط و زبان فارسی مبارزه کرده اند. ارزگانی طی این سال ها یک تنه علم دار مبارزه با پروژه حذف بوده است و پرچم عدالت خواهی را به دوش کشیده است. عدالت خواهی چیزی نیست که در گوشی باشد، بلکه صدای رسایی است که از دل تاریخ شنیده می شود. عدالت و عدالت خواهی یعنی این که هم من باشم و هم تو، هم زبان و فرهنگ و تاریخ و گذشته من باشد و هم زبان و فرهنگ و تاریخ و گذشته تو.

سعیدی در ادامه سخنانش به خاطره ای اشاره کرد و گفت، زمانی که من نقدگونه ای بر قانون اساسی سال ۱۳۸۲ نوشتم، ارزگانی تبصره یا کابنتی نوشت و یادآور شد که کسانی از دستگاه دولتی، قانون اساسی را برایشم آوردند که آن را خوش نویسی کنم؛ اما من نپذیرفتم و به این کار تن ندم؛ زیرا از نظر من این طرح مزورانه برای تداوم سلطه قبیله ای بود؛ ابزاری مؤثر که پروژه استحاله فرهنگی را تکمیل می کرد. سعیدی خطاب به ارزگانی افزود: «همه نوشته های که نور چشم و دل ما هستند، یک طرف و این

به گفته سعیدی در کشور ما نه عوامل طبیعی، بلکه گروه های خاص انسانی، تقریباً از یک قرن پیش تا اکنون کمرشان را از هفت جای بسته اند تا زبان و خط فارسی را نابود کنند. این ها فکر می کنند که این زبان و خط از ما نیست، در حالی که همه اینای این اقلیم فرهنگی در پدید آمدن و دوام این زبان و خط نقش داشته ایم. وی افزود: «این ها با پیروی از استعمارگران غربی به این فکر افتادند که ما چیزی بسازیم به نام ملت افغان، سرزمین افغان، جغرافیای افغان و تاریخ افغان؛ افغان بنیاد. یعنی همه چیزش افغانی باشد و هر چه افغانی نیست، از ما نیست. یک کلان پروژه ای به اسم افغانیت و افغانیسم و افغانی سازی را کلید زدند و این را به جد پیگیری کردند. به رمی که شکست خورده اند؛ اما تا امروز هم ناامید نشده اند.»

به گفته وی عدم نامیدی این کلان پروژه و دست اندر کارانش است که ملای «دیوبندی» می آید و ادعا می کند که ما ملت سازی را ادامه می دهیم. وی افزود: «ملت سازی نام دیگر افغانی سازی است و نام دیگر پشتونیزاسیون است.» به باور سعیدی این ها به افغانی سازی ادامه می دهند تا بیشتر زبان فارسی، خط فارسی و تمدن زبان فارسی را نابود کنند.

آقای سعیدی در ادامه سخنانش به دو نکته تاریخی اشاره کرد. به گفته وی مرحوم ندیم کابلی که دوران حبیب الله خان، پسر عبدالرحمان خان، برای دانش آموزان لیسه حبیبیه کابل، کتابی تحت عنوان «دستور زبان فارسی» نوشت. هم زمان با او استاد دیگر این لیسه به نام مولوی یاقاری صالح محمد قندهاری، از شاه (حبیب الله خان) دستور می گیرد که برای زبان افغانی (پشتو) دستور بنویسد و او نیز همین کار را می کند. در مقدمه ای که به زبان فارسی و به خط زیبای نستعلیق نوشته است، از حبیب الله خان تشکر کرده است که او را به نوشتن دستور زبان ملی امر کرده است. این کتاب زیر نظر انجمن معارف کابل که یک نهاد رسمی و دولتی بود، منتشر شد. و نیز مولوی صالح محمد قندهاری در مقدمه اش می نویسد که تا قبل از فرمان اعلیحضرت سراج الملت و الدین، حبیب الله خان این زبان جزو زبان های مرده و فراموش شده دنیا به حساب می آمد؛ یعنی دستوری را که او می نویسد، اولین دستور است و اولین کتابی است که به زبان افغانی نوشته شده است.

به باور وی اختراع زبان اولین رویداد مهم در مسیر تکامل بشر است، بشر ناانديشمند را تبدیل به بشر اندیشمند و خردمند کرد. و باعث شد که تجربه ها و سرگذشت های شان ثبت شوند و به نسل های بعدی برسند. به گفته سعیدی رویداد دیگری که بشر را در مسیر تکاملش بسیار یاری رساند، اختراع خط بود. بشر با اختراع خط به مرحله تاریخی اش گام گذاشت: «به همین دلیل، موجودی را ما تاریخی می گوئیم که وارد خط شده باشد و مکتوب شده باشد. اسم و وجودش در یک جایی، در سنگ نوشته ای ثبت شده باشد و قابل اثبات باشد.»

سعیدی به نقل از فیلسوفان زبان، زبان را خانه وجود دانست؛ زیرا جهان انسانی زبان بنیاد است. اگر زبانی نباشد، پس درک و فهمی هم وجود ندارد: «زبان است که جهان انسان را می سازد.»

وی اظهار داشت که خط برای زبان، همان جایگاهی را دارد که زبان برای انسان. زبانی که وارد مرحله خط نشده باشد، وجود خارجی ندارد. به گفته وی خط در کاربرد اولیه اش وسیله کاربردی است برای انتقال پیام و امکان دیداری ساختن زبان را فراهم کرده است؛ اما این خط کاربرد ثانوی هم دارد و آن کاربرد هنری آن است. بشر خلاق از آن به شکل هنری استفاده می کند، خوش نویسی را اختراع می کند و از این رهگذر زیبایی می آفریند. بشر این ابزارهای دم دستی را جولانگاه خلاقیت خود قرار می دهد.

به گفته سعیدی، در اول زبان به وجود آمد، بعد خط اختراع شد و در بستر خط خوش نویسی پدید آمد. در جریان زمان اما عکس این نیز می تواند اتفاق بیفتد: «یعنی وجود خوش نویسی دوام خط است. دوام خط در واقع دوام زبان است.»

به گفته سعیدی یکی از عوامل مهم بقای خط، خوش نویسی است. فرقی نمی کند چه نوع خط است. هر خطی که باشد، خوش نویسی باعث دوام آن خواهد شد. از سویی، اگر خط نباشد، زبان حتماً از بین می رود. وی افزود: «پس به یک معنا این طوری می شود گفت که بشر با اختراع زبان و خط و خوش نویسی، با نابودی مبارزه کرده است. امروز نوشتن با خط فارسی و خط اسلامی، نوشتن با نستعلیق و شکسته نستعلیق در حقیقت مبارزه با نابودی و فراموشی است؛ مخصوصاً در جایی مثل کشور ما.»



شعور سرگردان تأمل شاعر بر تجربه‌هایش است

عصمت الطاف

آقای عالمی با وام‌گیری از سخنان ماکس وبر رفتارهای بشری را به چهار دسته، تقسیم کرد: رفتار اقتصادی، رفتار ارزشی، رفتار سنتی، رفتار عاطفی. به قول او، جامعه و زندگی بشری به هر سه رفتار ضرورت دارد و بایستی به شکل یکسانی بدان‌ها توجه شود و پرورش یابند؛ اما با کمال تأسف که امروزه تحت تأثیر نیولیبرالیسم رفتارهای دیگر انسانی به انزوا رفته‌اند و فقط رفتار اقتصادی برجسته و در مرکز توجه قرار گرفته است و بیشترین انرژی و توجه را به خود جلب کرده است. به باور وی لاغر شدن رفتارهای ارزشی و عاطفی جامعه ما را به سوی بی‌رحیمی به پیش می‌برد و دیگر آدم‌ها به خاطر اخلاق و انسان‌کاری نخواهد داد. به باور وی خلق آثار ادبی هنری و سرودن شعر، در واقع توجه به رفتار عاطفی و ارزشی انسانی است.

آقای عالمی با وام‌گیری از سخنان ماکس وبر رفتارهای بشری را به چهار دسته، تقسیم کرده: رفتار اقتصادی، رفتار ارزشی، رفتار سنتی، رفتار عاطفی. به قول او، جامعه و زندگی بشری به هر سه رفتار ضرورت دارد و بایستی به شکل یکسانی بدان‌ها توجه شود و پرورش یابند؛ اما با کمال تأسف که امروزه تحت تأثیر نیولیبرالیسم رفتارهای دیگر انسانی به انزوا رفته‌اند و فقط رفتار اقتصادی برجسته و در مرکز توجه قرار گرفته است و بیشترین انرژی و توجه را به خود جلب کرده است. به باور وی لاغر شدن رفتارهای ارزشی و عاطفی جامعه ما را به سوی بی‌رحیمی به پیش می‌برد و دیگر آدم‌ها به خاطر اخلاق و انسان‌کاری نخواهد داد. به باور وی خلق آثار ادبی هنری و سرودن شعر، در واقع توجه به رفتار عاطفی و ارزشی انسانی است.

عالمی به مسئله میان‌رشته‌ای شدن ادبیات و جایگاه نقدهای میان‌رشته‌ای نیز اشاره کرد. به گفته وی نقدهای جامعه‌شناسانه؛ روانکاوانه و زبان‌شناسانه و تاریخ‌گرایانه و... می‌توانند ابعاد دیگر آثار ادبی را توضیح دهند و نقش آن‌ها را بیان کنند. وی به صورت نمونه به رمان بادبادک باز، اثر خالد حسینی اشاره کرد که خیلی‌ها آن را اثر برجسته‌ای می‌دانند، در حالی که همین اثر یک ساختار ارباب‌رعیتی را بازتولید می‌کند و بخشی از جامعه افغانستان را می‌خواهد در جایگاه اربابی و به اصطلاحی فرادست قرار دهد که نگاه لطفی نسبت به بخش رعیت یا فرودست دارد. بخشی دیگر را در جایگاه رعیت قرار می‌دهد که محتاج لطف قشر دیگر است. بازنمایی و بازتولید این وضعیت می‌تواند اذهان مخاطبان را به بیراهه ببرد.

در پایان، روح‌الله بهرامیان، خالق «شعور سرگردان» به نقش شعر و ادبیات پرداخت و نکاتی را یادآور شد و از کارشناسان برنامه و اشتراک‌کنندگان سپاسگزاری کرد. سرانجام برنامه با رونمایی از مجموعه شعر «شعور سرگردان» و امضای کتاب به وسیله‌ی شاعر به پایان رسید.

شد که در مجموعه شعر «شعور سرگردان» شعرهای متنوعی (از لحاظ محتوایی) گرد هم آمده‌اند. به گفته وی در این کتاب با شاعر دغدغه‌مندی روبه‌رو هستیم که دردها و رنج‌های مردم افغانستان و معضلات جامعه خود را به خوبی بازتاب داده است.

وی در ادامه سخنانش به این نکته پرداخت که شاعر در به کاربردن واژه‌ها تعصب خاصی نشان نداده است. همه واژه‌ها اجازه ورود به دنیای شعر بهرامیان را پیدا کرده است و این چقدر خوب است. این گستردگی دایره واژگانی و تلمیحات به کاررفته نشان می‌دهند که شاعر چقدر اهل مطالعه است و چقدر با ادبیات و هنر جهان نزدیک است. وی اظهار امیدواری کرد که در مجموعه‌های بعدی این واژه‌ها خوش‌تراش‌تر شوند تا جای خودشان را در متن پیدا کنند.

وی در اخیر سخنانش یادآور شد که مهاجرت و وضعیت زنان؛ دو مسئله‌ای است در این مجموعه به چشم می‌خورند. وی سخنانش را با خواندن غزل‌هایی پایان بخشید که در آن‌ها به مهاجرت و مشکلات فراراه زندگی زنان اشاره شده بود.

سخنران آخر برنامه حسن عالمی، دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی شهری در دانشگاه خوارزمی بود که از منظر جامعه‌شناسی به اثر نگریست و نکاتی را یادآور شد. وی نقش هنر و ادبیات را اساسی و تأثیرگذار دانست و خاطر نشان کرد که ما در زندگی‌مان تجربه‌های زیادی داریم، اگر بر این تجربه‌ها تأمل و تفکر نکنیم، هیچ کدام آن‌ها در خاطرم‌مان نمی‌مانند و در هیچ جایی هم نه به کار خودمان می‌آیند و نه به کار دیگران و نه بر خودمان تأثیر می‌گذارند و نه بر دیگران. و ادبیات و هنر هم پدید نمی‌آید؛ اما اگر بر این تجربه‌ها تأمل و تفکر شود، برآیند آن چیزی خواهد بود که میانجی تفکر و تأمل دیگران خواهد بود و چه‌بسا بر دیگران تأثیرگذار خواهد بود. وی «شعور سرگردان» را تأمل شاعر بر تجربه‌های او دانست.

او عنوان دفتر شعر «شعور سرگردان» را قابل تأمل دانست و یادآور شد که تنها چیزی که می‌تواند هویت یک جامعه را معرفی کند، شعور سرگردان‌هایی است که منتشر می‌شوند؛ یعنی ادبیات یک جامعه است. وی با نام گرفتن از نمونه‌های موفق کارهای ادبی، یادآور شد که من ایمان دارم که شاعران بیشتر از نظامیان به کشور و فرهنگ خود خدمت می‌کنند.

نکته دیگری که آقای عباسی بدان پرداخت، کلیشه‌ها و بقا و دوام آن‌ها بود. وی اظهار داشت که عصر حاضر عصر فرویختن کلیشه‌های است. شاید خیلی‌های شما فکر کنید که کلیشه‌ها عمر طولانی دارند؛ اما حقیقت این است که کلیشه‌ها هم تاریخ مصرف دارند و عمرشان پایان‌یافتنی است. وی افزود: «به نظرم شعر افغانستان کلیشه‌های سنتی را فروشکسته و کلیشه‌های خود را ساخته است.»

مسئله دیگری که عباسی بدان پرداخت، مسئله زبان به صورت کل و زبان فارسی به صورت خاص بود. وی با اظهار دغدغه‌مندی پیرامون زبان فارسی، یادآور شد برای این که زبان فارسی زنده بماند، باید آن را زندگی کنیم. زبان فارسی نیازمند نگرانی نیست، بلکه محتاج زیستن با آن است. ما باید با زبان فارسی زندگی کنیم.

نکته بعدی که عباسی بدان تأکید کرد، تعهد شعر یا نقش شعر بود. وی شعر را یک امر فرهنگی دانست؛ امری که غایت آن جهان و انسان است. شاعر نباید در خدمت خودش باشد، بلکه شعر او باید در خدمت انسان باشد و درد و رنج او را بازتاب دهد.

دکتر عباسی در پایان سخنانش با اشاره به وضعیت کنونی افغانستان و درد و رنج مردم این خطه، یادآور شد که افغانستان درد مشترکی است که باید فریادش کرد. به باور ایشان فقط با شعر و ادبیات است که می‌شود تاریخ این کشور را ساخت نه با دهل‌های غربی.

سخنران دیگر برنامه خانم دکتر عفت نقابی، استاد دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی بود. وی یادآور

روز چهارشنبه، پانزدهم قوس/ آذر ۱۴۰۲، آیین رونمایی، نقد و بررسی دفتر شعر «شعور سرگردان» اثر دکتر روح‌الله بهرامیان با حضور جمعی از دانشجویان و فرهنگیان افغانستانی و ایرانی در دانشگاه خوارزمی برگزار شد. این برنامه با تلاوت آیاتی چند قرآن و پخش سرود ملی ایران و افغانستان آغاز یافت.

در نخست گرداننده برنامه، خانم زهرا زاهدی، شاعر و منتقد ادبی در جایگاه قرار گرفت و چاپ و نشر کتاب «شعور سرگردان» را به شاعر و جامعه ادبی تبریک گفت و از کارشناسان و اشتراک‌کنندگان و برگزارکنندگان برنامه نیز قدردانی کرد. وی اظهار داشت که برگزاری چنین برنامه‌هایی می‌تواند به معرفی ادبیات افغانستان و در گستره وسیع‌تر ادبیات زبان فارسی کمک می‌کنند. به گفته خانم زاهدی طی این سال‌ها افغانستانی‌ها بیشتر از هر جای دیگر از ادبیات ایران وام گرفته‌اند و از شاعران و منتقدان ایرانی سود برده‌اند و آن‌ها را شناخته‌اند؛ اما این شناخت و آگاهی از وضعیت ادبی و آثار ادبی دوسویه نبوده است. در ایران فقط آن‌هایی شناخته شده‌اند و شعرشان دیده و خوانده شده است که امکان شناخته شدن را داشته‌اند. کسانی هم که در ایران شناخته می‌شوند، بیشتر آن‌هایی‌اند که در فضای مهاجرت، در ایران رشد پیدا کرده‌اند؛ کسانی مانند محمدآصف سلطان‌زاده، محمدحسین محمدی، سید رضا محمدی، سید ضیا قاسمی، سید ابوطالب مظفری، محمدکاظم کاظمی، حمید مبشر، زهرا حسین‌زاده و... در حالی که بسیاری‌ها از شاعران و نویسندگان داخل خبری ندارند؛ چون آن‌ها فرصت دیدن شدن نداشته‌اند.

سپس نقیبالله راسخ دبیر کانون دانشجویان افغانستان دانشگاه خوارزمی و دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی به مهمانان خیر مقدم گفت.

اولین سخنران این نشست آقای دکتر حبیب‌الله عباسی، استاد دانشگاه خوارزمی بود که چند نکته را به عنوان طرح مسئله یاد کرد:





یکی از مجموعه‌هایی که از خواندنش لذت بردم

گزارشی از برنامه نقد و بررسی مجموعه شعر «بابای آدم و گنجشک‌های جنوب» اثر مشترک نرگس حسینی و منصوره خلیلی

✍️ عصمت الطاف

و زمانی هم صورت جمعی به خود می‌گیرد. در هر دو صورت، آن قدر قدرتمند و قوتمند است که بتواند خواننده را با خود همراه کند و حس هم‌ذات پنداری او را برانگیزد. نکته دیگری که خانم موسویان بدان پرداخت، نگاه زنانه و المان‌های زنانه در سراسر مجموعه بود. به باور وی ما نگاه، جهان‌بینی و فضای زنانه را در سراسر مجموعه می‌بینیم که به صورت طبیعی به کار رفته‌اند. هردو شاعر توانسته‌اند با در نظر داشت این‌ها تجربه‌ها و فضای زنانه، مضمون آفرینی کنند، و این خود یک ویژگی مثبت است. زنانی که در این مجموعه به تصویر کشیده شده‌اند، زنان خانه‌دار، کارگر، عاشق‌اند و زنی است در مقام فرزند یا دختری که با پدرش صحبت می‌کند: «همه این‌ها باعث شده‌اند که عنصر احساس و عاطفه بسیار قوی باشد.»

خانم موسویان به محتوای شعر هم پرداخت و اظهار داشت: «یکسری موتیف‌های تکرار شونده و اصلی در سراسر مجموعه وجود دارند. زندگی و مرگ در کنار هم، جنگ، بی‌پناهی، عشق، فقر و آوارگی در این شعرها به زیباترین شکل ممکن جلوه‌گر شده‌اند.»

به گفته وی عشق به شکل زیر پوستی در این شعرها وجود دارد؛ اما عشق، عشق دردناک است. عشقی است که با غم و اندوه و آوارگی و بی‌پناهی همراه شده است. یکی از خوبی‌های این مجموعه این است که همه این‌ها در تعادل هم حضور پیدا کرده‌اند: «یعنی اگر از مرگ حرفی می‌زند، در کنارش از زایش، زندگی و رویش و باروری هم سخن می‌گوید: اگر چه که شادی و نشاط در این مجموعه کم‌رنگ‌تر است و عنصر اندوه پررنگ‌تر است.»

وی در اخیر صحبت‌هایش اظهار داشت که در کنار همه خوبی‌هایی که گفته شدند و من بسیاری‌ها ایشان را هم نگفتم، بعضی از شعرهای خانم نرگس حسینی اطناب دارند که می‌شد آن‌ها را اصلاح کرد. به باور وی، اگر یک ویراستار حرفه‌ای و آشنا با شعر سپید پیش از انتشار می‌خواند، به خوبی می‌توانست این بخش‌های کم‌نقش‌تر را یادآوری کند و با مشورت شاعر آن‌ها را اصلاح کند. بخش دیگر برنامه به صحبت‌های نرگس حسینی و منصوره خلیلی اختصاص داشت. نرگس حسینی در ترکیه به سر می‌برد. او کلیپی به مناسبت نقد و بررسی مجموعه شعر مشترک‌شان فرستاده بود و از برگزارکنندگان، منتقدان و اشتراک‌کنندگان تشکر کرد و یک قطعه شعر خواند. خانم منصوره خلیلی نیز ضمن اظهار خرسندی و سپاس، یکی دو قطعه شعر خواند.

هفتادوپنجمین نشست خانه ادبیات افغانستان در تهران، به نقد و بررسی مجموعه شعر «بابای آدم و گنجشک‌های جنوب» اختصاص داشت. این برنامه روز پنج‌شنبه، بیست‌وسه آذر/ قوس ۱۴۰۲ خ. در سالن مهرداد اوستای حوزه هنری، در تهران برگزار شد. در این برنامه تعدادی از فرهنگیان و شاعران مهاجر افغانستانی اشتراک کرده بودند و شاعران حاضر در برنامه نیز شعر خواندند.

شعرهای منصوره خلیلی را از شعرهای نرگس حسینی متمایز می‌کند، عدم تحرک شاعر است. گویی او دوربینش را در یک محل گذاشته است و اتفاقات و ماجراهایی را روایت می‌کند که از جلو دوربینش می‌گذرد. در این بخش ما شاعری را داریم که دیگر تحرک شاعر قبلی را ندارد. با شاعری روبه‌رو مییم که از جهان پیرامونش طلب‌گر است و خاموشی را دوست ندارد. وی مرگ، مردن، خودکشی، مردگان، خاک و همه مفاهیمی که مرتبط با مرگ هستند، واژگان پربسامد در این مجموعه دانست.

به گفته خانم زاهدی، در شعرهای خانم خلیلی زمان اهمیت بالایی دارد و بین گذشته و حال و آینده در حرکت است.

وی افزود، خلیلی از نمادهای مدرن استفاده کرده است و آن‌ها را شخصی کرده است. به گفته زاهدی رنگ‌ها و صداها نیز در شعرهای خانم خلیلی از اهمیت بالایی برخوردار است و از آن‌ها استفاده کرده است. خانم زاهدی در پایان سخنانش گفت که همان اندازه‌ای که مرگ و مفاهیم مرتبط با آن در شعرهای خلیلی پربسامدند، زندگی و واژگان و مفاهیم وابسته به آن نیز پایه‌ی آن وجود دارد. گویی شاعر می‌داند اگر مرگ و درد و رنج وجود دارد، دلیل زندگی و دلیل شاد بودن هم کم نیست. گویی رنج و درد و شادی و سرخوشی، دو روی یک سکه‌اند و توأم‌ان هم.

منتقد دیگر برنامه خانم انسیه موسویان بود. وی از مجموعه «بابای آدم و گنجشک‌های جنوب» به عنوان مجموعه امیدبخش و نویددهنده نام برد و اظهار داشت که این کتاب یکی از مجموعه‌هایی است که از خواندنش لذت بردم و با در نظر داشت آثار شاعران مهاجر که پیش از این مجموعه منتشر کرده‌اند، تغییر رویکرد را می‌بینیم. در شعر شاعران مهاجر افغانستانی پیش از این رنجی بود که مختص کشور افغانستان بود و مختص ملت این سرزمین و قابل تسری دادن به ملت‌ها و انسان‌های دیگر نبود؛ اما در این مجموعه ما با رنجی روبه‌رو مییم که می‌تواند رنج جمعی باشد؛ رنج انسان باشد و مهم نیست در کجا زندگی می‌کند و مربوط کدام آب و خاک می‌شود.

به گفته خانم موسویان، تفاوت دیگری که این مجموعه با مجموعه‌های دیگر دارد، زبان آن است. وی اظهار داشت، مجموعه‌هایی که پیش از این از شاعران افغانستانی مهاجر خوانده‌ام، همه از لحاظ زبانی دارای تشخص و فردیت بودند، تشخص و فردیتی که هم در نحو جمله‌ها و هم در واژگان به چشم می‌خورد. ما با زبان اصلی روبه‌رو بودیم که در مجموعه‌های شاعران ایرانی دیده نمی‌شود؛ اما آن زبان را در این مجموعه، شعر خانم نرگس حسینی و منصوره خلیلی می‌بینیم. زبان این مجموعه نیز مانند زبان ده‌ها مجموعه دیگر است؛ مجموعه‌هایی که توسط شاعران ایرانی منتشر می‌شوند و فردیتی ندارند.

خانم موسویان افزود، در شعر سپید اگر وزن و قافیه وجود ندارد، اما تخیل نقش مهم دارد؛ چیزی که در این مجموعه نیز پررنگ است. به باور وی، درست است که در این مجموعه ما وزن و قافیه نداریم؛ اما تخیل قدرتمندی داریم. ما در این مجموعه با تصویرهای ناب، تشبیه‌های با وجه شبه‌های بکر و نو، روبه‌رو مییم؛ تشبیه‌هایی که برای اولین بار اتفاق افتاده است.

وی مجموعه «بابای آدم و گنجشک‌های جنوب» را از لحاظ اندیشه و فکر نیز غنی عنوان کرد و افزود: «با خواندن این مجموعه می‌دانیم که شاعران چقدر شاعران دغدغه‌مندند. وی افزود که احساسی که در شعرهای این مجموعه مطرح است، گاهی خیلی شخصی است و فردی،

از نمایشنامه زندگی‌اش را از زوایای مختلف روایت می‌کند. شاعر گویی تصویرهایی از زوایای مختلف این اتفاقات را به ما ارائه می‌کند. این طوری نیست که بخواهد از مقطع‌های مختلف زندگی‌اش حرف بزند، بلکه حس می‌کنیم برشی از زندگی شاعر را داریم که نه قبلیش را می‌دانیم و نه بعدش را؛ برشی که در آن عشق، تنهایی، سیاست، تجربه‌های زنانه، مهاجرت، فقر و... حضور دارند.

به گفته خانم زاهدی در شعر سپید شاعر معمولاً قواعد نحوی را جابه‌جا می‌کند؛ مثلاً فعل را حذف می‌کند یا مفعول را یا هم به تکرار ذکرشان می‌کند. همه این اتفاقات را در این مجموعه می‌بینیم. هم‌چنین می‌بینیم که هردو شاعر به خوبی از آرایه‌های بیانی، مثل تشبیه و استعاره و کنایه و... استفاده کرده‌اند. وی نمونه‌هایی از این کاربردها را خواند.

نکته دیگری که خانم زاهدی بدان پرداخت، نام‌های شعرها بود. به باور وی نام شعرها، نام‌های مناسب و قابل تأمل‌اند که می‌توانند کلیدی باشند به سوی متن و خواننده را در درک معنای مورد نظر شاعر کمک رسانند. وی افزود، خانم نرگس حسینی از مفاهیم و نمادهای اساطیری نیز استفاده‌ی بهینه کرده است و نمونه‌هایی از کاربرد نمادها و سمبل‌های اساطیری را نیز نام برد.

خانم زاهدی در ادامه سخنانش افزود، نرگس حسینی از داده‌های بیرونی هم استفاده به‌جایی کرده است و آن‌ها را با دنیای درونش پیوند داده و در خدمت دنیای درونش قرار داده است. شاعر عناصر را از هر جایی می‌گیرد و آن‌ها را حول یک موضوع جمع می‌کند و سعی می‌کند مفهوم مورد نظرش را به خواننده انتقال دهد.

وی در ادامه سخنانش نگاهی به محتوای شعر انداخت و گفت که در این مجموعه بیشتر از هر چیزی تجربه‌ی زیسته‌ی شاعر را می‌بینیم. این نکته هم یک مسأله‌ی طبیعی است که تجربه زیسته هنرمند در آثارش راه پیدا کند. تجربه زیسته‌ی شاعر و هنرمند بدون شک دنیای شاعر را تشکیل می‌دهد و بدون شک در خلق آثارش تأثیرگذار است. در جهان نمونه‌های زیادی را داریم که تجربه‌ی زیسته‌شان تأثیر مستقیم در آثارشان داشته است. به اعتقاد زاهدی، با خواندن این مجموعه هویت شخصی نرگس حسینی را می‌فهمیم. شعرهای این مجموعه به خوبی می‌توانند هویت خاص نرگس حسینی را بازنمایند. نرگس حسینی راوی رنج‌های خودش است. به گفته خانم زاهدی یکی از ویژگی‌های این مجموعه مضمون آفرینی‌های ناب و بدیعی است که هردو شاعر انجام داده‌اند. گاهی فقط یک موضوع به شیوه مختلف پرداخته و روایت کرده است. وی به صورت نمونه از سقط چنین یاد کرد که می‌تواند تجربه شخصی شاعر باشد یا چشم‌دید وی یا هم آرزوهای کام‌نیافته‌ او. درگیری شاعر را با این مسئله در شعرهای زیادی می‌بینیم و شاعر هر بار به شکلی بدان پرداخته است.

برنامه تقریباً بدون مقدمه آغاز شد. زهرا زاهدی و انسیه موسویان منتقدان برنامه بودند و گرداندگی آن را هم سارا ناجی، شاعر سپیدا، به عهده داشت.

زهرا زاهدی، شاعر و منتقد، اولین منتقد این نشست بود و به دلیل این‌که مجموعه شعر «بابای آدم و گنجشک‌های جنوب» در قالب شعر سپید سروده شده است، او نیز در دو بخش؛ یکی در مورد شعر سپید و دیگری در مورد مجموعه شعر «بابای آدم و گنجشک‌های جنوب» صحبت کرد. وی در بخش اول یادآور شد که ذهن مردم جامعه ما ذهنی شرقی است و شرقی‌ها معمولاً کهن‌گرا و کلاسیک‌پسندند. از این رو، بیشتر با قالب‌های کلاسیک شعر فارسی دری علاقه‌مندند و دوست دارند شعر موزون بیشتر بخوانند و بشنوند. بنابراین، شعر سپید که سنت‌ها و شیوه‌های قالب‌های کهن را نادیده گرفته است و پابند وزن و قافیه نیست، در جامعه ادبی و فرهنگی ما کمتر اقبال پیدا می‌کند و کمتر مخاطب دارد. به گفته خانم زاهدی این‌گونه است که آثار سپیدسرایان از سوی جامعه ادبی و فرهنگی ما کمتر خواننده می‌شوند و کمتر به آن‌ها میل نشان می‌دهند.

به گفته زاهدی حتی یک غزل متوسط به مراتب بیشتر خواننده و دیده می‌شود تا یک قطعه شعر سپید. وی دلایل دیگری هم اشاره کرد. به اعتقاد او دلیل این واگرایی از شعر سپید، چندلایه بودن، پرازدحام بودن تصویرها و پیچیده بودن آن نیز هست. مخاطبان به خاطر چندلایه بودن شعر سپید با آن ارتباطی برقرار نمی‌توانند و حال و حوصله‌ی چند بار خواندن یا امکان دقیق خواندن را هم ندارند. از این رو، دیگر سراغ شعر سپید نمی‌رود. زهرا زاهدی هم‌چنین عامل دیگری را نیز تأثیرگذار دانست. به گفته وی عادت نداشتن مخاطبان به خواندن متون متعدد و تک‌ذائقه بودن آن‌ها نیز دلیل دیگری است. مخاطبان وقتی کتاب را می‌خوانند و چون ذهن‌شان با شعر کلاسیک و قالب کلاسیک عادت دارند، با شعر سپید ارتباط برقرار نمی‌توانند و از خواندن‌شان نه‌تنها که سودی نمی‌برند و لذتی نمی‌برند، بلکه ارتباط هم برقرار نمی‌کنند.

بخش دیگر صحبت‌های خانم زاهدی در مورد مجموعه شعر بود. به گفته زاهدی برای این‌که مفهوم شعرها را دریابیم، لازم است که جهان متن را دریابیم و این نکته میسر نیست مگر با دست یافتن به واقعیت‌های درون متن و بیرون متن. وی جمله‌ها و واژگان و سایر نشانه‌هایی که در متن به کار می‌روند تا مفهومی انتقال پیدا کند و معنایی خلق شود، واقعیت‌های درون متن نامید و اظهار داشت که جهان‌بینی، باورها، نگاه شاعر نسبت به جهان و فضای اجتماعی‌ای که در آن زندگی می‌کند، در نوع کاربرد و چینش این واژگان و عبارت‌ها و جمله‌ها تأثیرگذارند. مجموع واقعیت‌های بیرونی و درونی متن باعث می‌شود که لایه‌های متن و لایه‌های معنایی شکل بگیرند؛ لایه‌هایی که نیازی به گشودن دارند و مخاطب با درنگ و باربار خواندنش، این لایه‌ها را بگشایند و معنای متن را دریابند و یا به متن معنا ببخشند.

وی در این بخش، اول به شعرهای خانم نرگس حسینی پرداخت و سپس در مورد شعرهای منصوره خلیلی سخن گفت. در مورد شعرهای نرگس حسینی گفت که من پس از خواندن شعرهای بخش اول کتاب، این حس را دارم که شاعر در مقطعی از زمان گیر کرده است. ما بره‌های را می‌بینیم که در آن اتفاقات و ماجراهای زیادی رخ می‌دهد و شاعر اتفاقات این بره‌ی زمانی یا این پرده‌ای

دمبوره بارها دفن شده؛ اما به حیاتش ادامه است

گفت‌وگویی از علی رضا کهزاد با علی دریاب بندری، دمبره‌نواز و آهنگ‌ساز



آغاز شد، مکتب از بین رفت و ماندیم به درس‌های خصوصی. پنج‌شش سال از قرآن کریم شروع تا کتاب‌های ورقه و گل‌شاه، حافظ و کتاب‌های داستانی مثل شاه‌نامه می‌خواندم تا این که وضعیت به سمت بدتر شدن رفت. جنگ‌های داخلی اوج گرفت و ما هم مجبور شدیم به ایران مهاجرت کنیم. کم‌تر از سه سال در ایران سپری شد و بعد با اعلام آشتی ملی در زمان حکومت وقت، به وطن برگشتیم. متأسفانه به دلیل بد بودن وضعیت، نتوانستیم به زادگاهم بروم و ناچار در غور جابه‌جا شدم. بیش از پنج سال آن‌جا زندگی کردم. پس از سقوط دولت آن زمان، برگشتم به زادگاهم و سه سال به آن‌جا ماندم. بعد به سمت کویت‌ی پاکستان رفتم و بیش‌تر از دو سال به آن‌جا سپری شد. در کویت به هنرمندانی از نزدیک آشنایی پیدا کردم. یک کنسرت اجرا کردم و بعد برگشتم به افغانستان. شنیدم هنرمندان در بامیان گروهی تشکیل داده‌اند؛ لذا به بامیان رفتم و شامل گروه هنری فنی و کلتور شدم. هشت ماه به آن‌جا بودم و در برنامه‌ها و کنسرت‌های کلان سهم گرفتم. باز تحول آمد و برگشتم به روستای خودمان. سه سال دیگر خون دل خورده نشستم تا این که حکومت جمهوری به وجود آمد. در سال ۱۳۸۱خ. همراه خانواده به کابل کوچیدیم و تا حالا این‌جا زندگی می‌کنیم. پنج دختر و دو پسر دارم.

از پسران شما هم کسی دمبره می‌نوازد؟
علی دریاب بندری: بچه‌هایم هنوز علاقه‌ای به هنر موسیقی ندارند.

به عنوان آخرین سؤال، در مورد آهنگ غنچه‌غنچه صحبت کنید و خصوصاً بگویید که «بند دل» چه کسی است؟

علی دریاب بندری: دوست دارم کتاب شعر زیاد مرور کنم. کتاب‌های شعری پیشم هستند. از شعرهای زیبای‌شان کدام تا انتخاب می‌کنم و با اجازه‌ی شاعر آن را می‌خوانم. این شعر از محترم عزیز فیاض است. در برنامه‌ی کویت خبر بودم. از جمله همین شعر را انتخاب کردم، روی آهنگش کار کردم و در نهایت یکی از آهنگ‌های انتخابی من بود که در کنسرت کویت اجرا کردم. دوستان خواهش کردند که آهنگ خوب است، همین آهنگ را با موسیقی شیروشکر بساز تا ماندگارتر شود. سرانجام من هم خواهش دوستانم را قبول کردم.

کیفیت ضبط آهنگ‌هایم پایین است؛ چون توان مصارف استودیوهای اورجینال را ندارم. فقط چیزی که از توانم است، در خدمت علاقه‌مندان عزیز و گرمای خود قرار می‌دهم.

بسیار سپاسگزارم که فرصت صحبت دادید تا در مورد دمبره و کارنامه و زندگی شما صحبتی داشته باشیم. برای شما آرزوی سلامتی و بالندگی دارم. من هم سپاسگزارم.

مطلق بی‌کارم. احتیاط را جدی گرفتم؛ هنوز پسران نکرده؛ ولی تهدید هست. در سوی دیگر، از نگاه امنیتی و اقتصادی، با مشکلات زیادی روبرو هستیم.

خیلی از اهل موسیقی کشور را ترک کردند. چه باعث شد که در کابل ماندید؟

علی دریاب بندری: هیچ یکی از اعضای خانواده پاسپورت نداشتیم و این باعث شد که در کشور بمانیم. نه نفر هستیم در خانواده و از راه‌های قاچاق نیز خطر داشت. دستم خالی بود و مجبور شدم که تا اکنون در وطن بمانم. می‌دانیم که هنر و هنرمند غریب‌ترین قشر افغانستان بوده است. شما چقدر از زندگی هنری خود راضی هستید؟

علی دریاب بندری: یقیناً هنرمند در این مملکت غریب است. هنرمندان نام‌دار این سرزمین روزگار قناعت‌بخش نداشته‌اند؛ همه‌ی‌شان هر شرایطی را تجربه کرده‌اند و با حالت بخورونمیر روزگار گذرانده‌اند تا که فانی شده‌اند. در شرایط فعلی مشکل چندبرابر است و روزگار هنرمندان بد.

با دمبره به لبان خیلی‌ها لبخند آوردید. آیا دمبره توانسته که به زندگی شما لبخند بیاورد و چه اندازه با این ساز رفیق شده‌اید؟

علی دریاب بندری: دمبره بعد از خانواده، رفیق زندگی‌ام است. با آن انس گرفته‌ام و هم‌صدا و هم‌نوا می‌آید. دمبره معرف من است. با دمبره توانستم سال‌ها دل آدم‌ها را شاد کنم و با دمبره هم گریاندم. با دمبره توانستم شریک خوشی‌های انسان باشم، با دمبره تشویق شدم، با دمبره توهین و تحقیر شدم، با دمبره توانستم اثری از فرهنگ کهن درددیده‌ی مردمم باشم. امیدوارم با دمبره در خدمت دوست‌دارانم و اهل فرهنگ و فرهنگیان عزیز باشم. من با دمبره زندگی می‌کنم.

استاد! چند سال است که با دمبره هم‌راز و هم‌نوا هستید؟ آیا در کنار دمبره شغل دیگری هم در زندگی داشتید/دارید؟

علی دریاب بندری: من جز دمبره‌نوازی و خواندن با دمبره، کسب دیگری بلد نیستم. تقریباً چهار سال است که با دمبره هستم.

گاهی شده که بگویید دیگر دمبره نمی‌نوازم؟
علی دریاب بندری: دمبره رفیق تنهایی، خوشی و غم من است. هیچ وقت از دمبره دور نبودم و سخت است که دمبره ننوازم.

اگر اجازه باشد یک سؤال شخصی‌تر در مورد زندگی شما داشته باشم؛ در مورد زادگاه، مهاجرت و زندگی‌تان؟

در اواخر سال ۱۳۵۱خ. در روستای «گرزک» ولسوالی سنگ‌تخت‌وبندر دایکندی امروزی، در یک خانواده‌ی روشن‌فکر به دنیا آمدم. صنف دوم مکتب بودم که انقلاب

پاورقی‌ها:

- ضبط صوت.
- دان وُرسی: دهن پنجره یا دهن کلکین.
- زین کردن.
- به، با.
- طرف، سمت.
- اسم خاص واسم مکان.
- نخته و لگام.
- خوبشی کردن؛ یعنی شیرینی خوری.
- کردن.
- یگان بار.
- مقصد و هدف.
- با، همراه.
- قرآن.
- صاحب، مالک.
- تنظیم‌کننده، نظم‌بخشنده و رهبری‌کننده.
- دشمن‌کش و بدخواه‌کش.
- سبک‌ها، شیوه‌ها و کوک‌ها.
- آهنگ‌هایی که مربوط پشت‌وزبانان می‌شوند.
- دعوت بودم.

کردم، بالای چهل کست دارم، بالای سی آهنگ صوتی و تصویری در آرشیف رادیوتلوویزیون ملی دارم و بالای هفتاد آهنگ در کانال یوتیوب خودم گذاشته‌ام.

شما مدت زیادی در تلویزیون ملی کار کردید. کدام سال و چگونه به این شبکه راه یافتید و در آن‌جا چه مسئولیتی داشتید؟

علی دریاب بندری: در اوایل ۱۳۸۱خ. به صفت آوازخوان و نوازنده‌ی دمبره‌ی هزارگی، در رادیوتلوویزیون ملی به کار شروع کردم و نزدیک ۱۸ سال در آن‌جا بودم. در سال اخیر، منتظم گروه‌های محلی بودم؛ گروه لوگری، گروه غزنی، گروه شیروشکر و هزارگی.

آهنگ‌های دوگانه با سایر دمبره‌نوازان هم دارید؟

اولین بار در ۱۳۷۷خ. در بامیان با میرچمن سلطانی، یک کست ضبط کردم. در سال ۱۳۸۲ با استاد صفر توکلی یک کست ضبط کردم که دمبره‌اش را نواختم. یک کست با سیدانور آزاد و یک آلبوم تصویری نیز با او به شکل مختلط ضبط کرده‌ام. در برنامه‌های رسمی آهنگ‌های «گورس» دسته‌جمعی زیاد اجرا کرده‌ام. با هنرمندان دیگر هم همکاری داشتیم؛ مثلاً در آهنگ معروف «خنده کو دفع پریشانی کنیم» از جناب شفیق مرید دمبره نواختم.

از سفرهای هنری‌تان بگویید؛ این که در چند کشور سفر داشتید و دمبره نواختید؟

علی دریاب بندری: فقط در سال ۲۰۱۸م. یک سفر به کویت‌ی پاکستان داشتم.

به استثنای سرور سرخوش، داوود سرخوش و شما، چه کسانی در سنگ‌تخت‌وبندر، دمبره نواختند و مشهورترین‌شان کی‌ها بودند؟

علی دریاب بندری: در ولسوالی سنگ‌تخت‌وبندر دایکندی، هنرمندان دیگر؛ مانند استاد صفر خیرعلی، سیدحسین شادکام، غلام سرشار، محمدعیسا غیچکی دروب بندر، عیسا غیچکی غجورباش بندر، غلام‌علی بخملی غیچکی، علی‌حسین افشار، غلام‌سخی سرشار، انصاری میراسی، پویا بندری، شفیع بندری، داوود هدایت و عبدالغفور سرشار نیز بودند و هستند.

بعد از سقوط نظام جمهوری دمبره به دست گرفته‌اید؟

علی دریاب بندری: در رژیم فعلی نه. در این دوره استفاده‌اش ممنوع است و خطر دارد.

پس از روی کار آمدن طالبان زندگی را چگونه می‌گذرانید؟ به خاطر نواختن دمبره گاهی شده که تهدید شده باشید؟

علی دریاب بندری: بیش از دو سال می‌شود که

به شکل سمبولیک استفاده نشود. نقش دمبره در بین دیگر آلات موسیقی برجستگی خود را داشته باشد. کسانی که توسط دمبره در جامعه‌ی خود به عنوان هنرمند معرفی شده، این مسئولیت را دارند که اصالت موسیقی خود را حفظ کنند؛ پنجه‌نوازی دمبره، ساختمان دمبره، سبک‌ها و هویت فرهنگ هنری را نگه دارند؛ البته این تنها وظیفه‌ی هنرمند نیست؛ بلکه به جامعه‌ی آگاه نیاز دارد تا رسالت‌مندان هنر را بپذیرند تا هنرمندان تشویق شوند. اگر در یک جامعه هنر خریدار نداشته باشد، یک هنرمند عقب می‌ماند و مجبور است به تقاضای شنونده، لیبیک بگوید. به نظرم هنرمندان باید هم به تقاضای شنونده لیبیک بگویند و هم از سبک‌های فولکلور محلی استفاده کنند؛ تولید داشته باشند تا به فراموشی سپرده نشود.

از دمبره‌نوازان مطرح هزاره؛ مانند صفر توکلی، سرور سرخوش، داوود سرخوش، سیدانور آزاد، خان محمد دلبری و... که در عرصه‌ی موسیقی محلی هزارگی استاندند، کدام یکی را بیش‌تر قبول دارید؟

علی دریاب بندری: هنرمندان را نمی‌شود در یک ردیف قرارشان داد؛ چون استعداد، شیوه‌ی کار، طرز نواختن و صداها متفاوتند. هر کدام از جایگاه بلند هنری برخوردار است و هر هنرمند طرف‌داران خود را دارد. هر کسی بیش‌تر زحمت کشیده، مسائل هنری‌اش را رعایت کرده و هم قضاوتش دست مردم است. نزد من هم به سلسله‌مراتب قابل قدر است و هر کدام به اندازه‌ی توان به فرهنگ موسیقی زحمت کشیده و شرایط سختی را در جامعه‌ی سنتی پشت سر گذرانده و از دمبره پاس‌داری کرده است.

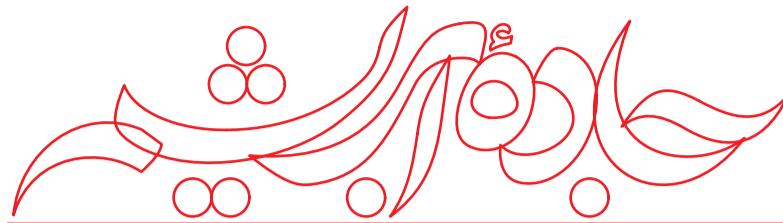
نسل جدیدی که به نواختن دمبره روی آورده‌اند، چه اندازه توانسته‌اند صدای اصیل دمبره‌ی هزارگی را به صدا درآورند؟ آیا شما نگران خاموش شدن صدای دمبره نیستید؟
علی دریاب بندری: نسل جدید فعلاً دنباله‌رو بزرگان است و یک تعداد هم در حد انحراف. ماشاءالله هنرمند زیاد هم شده و به دنبال پیشی گرفتن از یک‌دیگرند؛ اما به دنبال کیفیت نیستند. به هر شیوه‌ای که بتوانند خود را بچشم مردم بزنند، به همان راه می‌روند. این‌ها آهنگ‌های خود را توسط کامپیوتر در استدیو ضبط می‌کنند و از طریق چینل یا کانال یوتیوب به نشر می‌رسانند. فعلاً موجی است که هنرمندان جوان در آن‌جا قرار دارند. دمبره کم‌رنگ شده؛ ولی هیچ گاهی خاموش نخواهد شد.

تا حالا چند آهنگ ضبط کرده‌اید؟ فیت‌های قدیمی شما در دسترس هستند؟

علی دریاب بندری: از روزی که ضبط را شروع



هفته نامه



یادنامه ای یادرفندگان

سال هشتم • شماره ۱۹۸ • سه شنبه • ۵ جدی ۱۴۰۲ • ۲۶ دسامبر ۲۰۲۲



دمبوره بارها دفن شده؛ امابه حیاتش ادامه داده است

گفت و گویی از
علی رضا کهزاد با علی دریاب بندری،
دمبوره نواز و آهنگ ساز
- صفحه ۲۴

جاده ابریشم

سیاست: اسحاق جویا
گزارش: محمد حسین فیاض
مترجم: محمد سخی رضایی
صفحه آراء: موسی آتبین

دبیر ویژه نامه: محمد انور رحیمی
ادبیات: عصمت الطاف، دانشجوی مقطع دکتری ادبیات فارسی
فرهنگ: روح الله کاظمی، دکتری فلسفه اسلامی
زنان: عادلہ آذین نظری و بی نظیر طاهریان

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: محمد جان احمدی
ایمیل: info@jade-abresham.com
سردبیر آنلاین: خالق ابراهیمی
سردبیر نسخه چاپی: عارف وفاپی